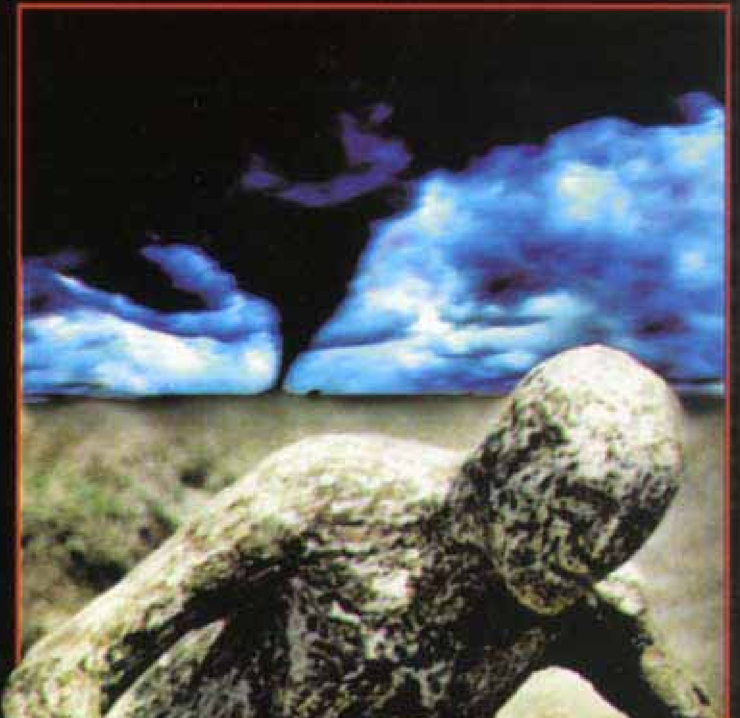


اقوام هلاک شده

هارون یحیی

مژگان دستوری



قوم نوح در سیل غرق شدند. قوم عاد بکلی گرفتار طوفان شن شدند و زیر خروارها شن مدفون گردیدند. قوم لوط که دچار انحراف جنسی بودند با زلزله و فوران آتشفشان از صفحه روزگار حذف گردیدند. سپاه فرعون در دریا نابود و هلاک گردید... و بسیاری دیگر از اقوام گذشته را، خداوند به دلیل کفرورزی آنها از کره خاکی ناپدید کرد.

در کتاب «اقوام هلاک شده»، نویسنده (هارون یحیی) با ارائه شواهد، مدارک، و یافته های باستان شناسی و تاریخی، اخبار قرآنی ثبت شده درباره این اقوام را مورد بررسی قرار داده است.

Perished Nations

Harun Yahya

Mojgan Dastoury

تهران، خیابان فردوسی، کوچه شهید شاهچراغی
مؤسسه کیهان، شرکت انتشارات کیهان
تلفن پخش: ۳۳۱۱۰۲۰۱

شابک: ۹۶۴-۴۵۸-۱۷۹-۲

قیمت: ۲۱۰۰ تومان

بسم الله الرحمن الرحیم

تقدیم به او که با حضورش زندگی
کرده‌ایم. لکن ظهورش را در این
صفحه از تاریخ بیش از هر برههٔ
دیگر نیازمندیم.
تقدیم به تنها امید عصر
ولی عصر (عج)

اقوام هلاک شده

تحقیقی بر آثار باستانی اقوام
هلاک شدهٔ تاریخ

نویسنده: هارون یحیی

ترجمه و تحقیق: مژگان دستوری

یحیی، هارون Yahya, Harun

اقوام هلاک شده: تحقیقی بر آثار باستانی اقوام هلاک‌شده تاریخ / [هارون یحیی]؛ ترجمه و تحقیق مژگان دستوری. ـــ تهران: کیهان، ۱۳۸۱.

۱۷۶ ص. ISBN 978-964-458-179-3

فهرستنویسی براساس اطلاعات فیپا.

عنوان به انگلیسی. Perished nations

۱. قرآن -- قصه‌ها. ۲. تاریخ جهان -- جنبه‌های مذهبی -- اسلام. ۳. بلاهای طبیعی -- جنبه‌های مذهبی -- اسلام. الف. دستوری، مژگان، مترجم. ب.عنوان.

۷ الف ۳ ی / BP ۸۸ ۲۹۷/۱۵۶

کتابخانه ملی ایران ۴۷۹۵۷ ـ ۸۱ م

شابک: ۳ ـ ۱۷۹ ـ ۴۵۸ ـ ۹۶۴ ـ ۹۷۸ ISBN: 978-964-458-179-3

نام کتاب:	اقوام هلاک شده
نویسنده:	هارون یحیی
ترجمه و تحقیق:	مژگان دستوری
ناشر:	شرکت انتشارات کیهان
چاپ اول:	۱۳۸۲ ـ (۳۳۰۰ نسخه)
چاپ دوم:	۱۳۸۶ ـ (۲۲۰۰ نسخه)
قیمت:	۲۱۰۰ تومان ـ قطع وزیری

تهران – خیابان فردوسی، کوچه شهید شاهچراغی، مؤسسه کیهان

تلفن پخش ۳۳۱۱۰۲۰۱

فهرست مطالب

مقدمه مترجم

یقیناً همهٔ ما سرگذشت برخی از اقوام سرکش و نافرمان را که در قرآن شرح حال آنها آمده، شنیده‌ایم. بسیاری از ما این داستانها را همچون افسانه‌های پندآموز دیگر در سینهٔ خود نگه‌داشته و گاهی هم تعریف کرده‌ایم. اما اگر روزی دوستی دست ما را بگیرد و به سرزمین این مردم ببرد، سرزمینی که روزی تمامی ساکنین آن با بلاهای آسمانی و زمینی نابود شده‌اند، قطعاً به داستان زندگی، شخصیتها و ویژگی آنها به گونه‌ای دیگر نگریسته و در عمق وقایع و حوادث داستان بیشتر اندیشه می‌کنیم. کتاب حاضر مجموعه‌ای از نتایج تحقیقات باستانشناختی است که در همین زمینه صورت گرفته و نویسنده سعی کرده است تا با ارائهٔ تصاویر مستند از آثار و بقایای اقوام هلاک شده و نیز مقایسهٔ کتب آسمانی و از طرف دیگر با استناد به آثار مکتوب و نسخه‌های تمدنهای مختلف به آن دسته از دیرباوران که هنوز در صحت و صداقت قرآن کریم تردید دارند این حقیقت مسلم را گوشزد کند که قرآن تنها منبع دست‌نخورده، جهت کشف حقایق است و در همین راستا تمامی داستانهای آن سند و مدرک عینی و خارجی دارد.

در اینجا لازم است چند نکته را خدمت خوانندهٔ محترم یادآور شوم. از آنجا که هنوز منبع مستقل و کاملی در فرهنگ فارسی در این زمینه وجود ندارد، دربرگرداندن اسامی اشخاص و مکانها بااستفاده از کتب مختلف سعی شده حتی‌المقدور نزدیکترین معادل انتخاب شود و در این راستا شایسته است از اساتید محترم جناب آقای حجت‌الاسلام والمسلمین حاج‌آقا جاودان و جناب آقای مهرداد ملک‌زاده که اطلاعات ارزنده خود را

سخاوتمندانه در اختیار گذاردند قدردانی نمایم.

همچنین جهت تکمیل مطالب نویسنده و ادای سودمندتر مقصود به بعضی مطالب از کتب دیگر استناد شده که در متن و یا در زیرنویس به منابع آنها اشاره شده است.

نکتهٔ دیگر آن که ارقامی در پایان بعضی از عبارات متن آمده که خوانندهٔ محترم می‌تواند با مراجعه به آخر کتاب و نام منبع ذکر شده به اطلاعات بیشتر دست‌یابد.

خوانندهٔ عزیز! از آنجا که این کتاب در موضوع خود بی‌سابقه است، صد البته که خالی از ایراد نیست. جا دارد تا دوستان به ویژه اساتید و کارشناسان گرامی به نظر نقادی نگریسته و ما را در اصلاح نقایص آن یاری کنند تا در چاپهای بعدی جهت تصحیح آن اقدام شود.

در پایان شکر و سپاس پروردگار عزیز که توفیق ترجمهٔ این کتاب را به این ناچیز عنایت فرمود. امید است این تلاشها اگرچه ناچیز، لکن مقبول درگاه کرمش قرارگیرد.

مژگان دستوری

مقدمه

«این بعضی از اخبار دیار ستمکاران است که بر تو حکایت کردیم که برخی از آن دیار گرچه خلقش مردند ولی شهرشان[1]. معمور و برخی دیگر بکلی ویران گشت. و آنها که به هلاکت رسیدند نه ما بر آنها بلکه خود بر خویش ستم کردند و غیر از خدا همهٔ خدایان باطلی که می‌پرستیدند هیچ از آنها دفع هلاکت ننمود و هنگامی که امر قهر خدا بر هلاکتشان فرارسید جز بر هلاکت آنها نیفزود.» (هود ۱۰۱ - ۱۰۰)

خداوند انسان را آفرید و به او روح و قالب جسمی عطا کرد و اورا مجاز و مختار کرد تا مسیر زندگی خویش را خود انتخاب کند، سپس اورا بوسیلهٔ مرگ در پیشگاه خود حاضر خواهد کرد. انسان مخلوق خداوند است و همانگونه که خود می‌فرماید «*آیا خداوند بر حال مخلوقات خود آگاه نیست؟*» (سورهٔ الملک ۱۴).

بدیهی است که این علم منحصر به خداوند است و اوست که تنها بشر را می‌شناسد و هم اوست که انسان را تربیت کرد و نیازهایش را پاسخ گفت. چنین است که بشر جز در مسیر پرستش و عبودیت الهی نباید گام بردارد. این مسیر هدایت و شاهراه عبودیت از طریق وحی الهی و به وسیلهٔ رسولان حق برای بشر متمایز شده است.

قرآن آخرین کتاب الهی و تنها وحی دست نخوردهٔ خداوند است، لذا منشاء هدایت واقعی را باید در لابلای احکام و اخبار خدشه‌ناپذیر آن جستجو کرد. چرا که این تنها راه

۱ـ ذلک من أنباء القری نقصه علیک منها قائم وحصید.

در منهج الصادقین در تفسیر این آیه آمده.. قائم آنست که اثر آن دیده می‌شود چون دیار عاد و ثمود حصید آن که آثار آن باقی نیست چون دیار قوم نوح علیه السلام که جمله مستأنفه (دورشده) است.

نجات و رستگاری برای هردو جهان دنیا و آخرت است. خداوند هدف خویش را از بیان اخبار و وقایع قرآنی، سوق‌دادن بشر به سوی تفکر و اندیشه اعلام می‌کند بنابراین تحقیق و تفحص دقیقتر در اخبار و اندیشه‌های قرآنی کاملاً ضروری به نظر می‌رسد.

«این قرآن برای جمیع مردم است تا بشر خدا را به یگانگی بشناسند و خلایق از آن پند گرفته تا نسبت به او صاحب معرفت و خشوع گردند و صاحبان عقل، متذکر و هوشیار گردند.» (سورهٔ ابراهیم ۵۲)

اخبار اقوام گذشته که بخش وسیعی از قرآن را شامل می‌شود از جمله موضوعاتی هستند که باید پیرامون آن به اندیشه و تعقل عمیقتر بپردازیم. اخبار اقوامی که بهای سنگین خیره سری و جسارت خود را به بدترین شکل پرداختند تا جایی که از صفحهٔ گیتی ناپدید شدند.

اخبار قرآنی که جزیی از اعجاز آن محسوب می‌شود به ما می‌گوید که این‌گونه مکافاتها سنت تغییرناپذیر الهی هستند و در آینده نیز هر فرد یا قومی که چنین مسیری را انتخاب کند چنان سرنوشتی خواهد داشت. به عنوان مثال آنجا که قرآن بلا و مصیبت وارده را به آن دسته از یهودیان که علیه خداوند دست به عصیان و طغیان زدند شرح می‌دهد بعد از آن می‌گوید: «ما این (عقوبت) را شاهدی برای مردم زمان خود و آیندگان و درس عبرتی برای آنها که از خداوند می‌ترسند قراردادیم» (سورهٔ بقره ۶۶)

در این کتاب، به دو دلیل عمده مروری خواهیم داشت به سرگذشت برخی از جوامع گذشته که به علت تمرد و سرکشی خود از فرامین الهی نابود شدند. اول آنکه می‌خواهیم به انسان امروز بویژه نسل جوان که در ابتدای مسیر زندگی خویش است نکتهٔ بسیار مهمی که همین سنت الهی است خاطرنشان کنیم و دلیل دوم آن که تجلیات بیرونی آیات قرآن و صحت و اعتبار گزارشها و اخبار قرآنی را نشان دهیم. همان‌گونه که خداوند نیز تصریح می‌فرماید آیات خداوند در پهنهٔ گیتی قابل مشاهده است. آنجا که می‌فرماید: «ستایش مخصوص خداوند است که به زودی آیات قدرتش را به شما نشان خواهد داد تا آن را بشناسید و خدا هرگز از کردار شما غافل نیست» (سورهٔ نمل آیهٔ ۹۳) این آیات به عنوان یکی از بنیادی‌ترین و مهمترین راههای ایمان آوردن تلقی می‌شود و باید در راه

شناخت معنای واقعی آنها کوشید.

به برکت تحقیقات ـ مطالعات و یافته‌های اخیر باستانشناسی، تقریباً همه حوادث و وقایع ویرانگر که قومی را به ورطهٔ نابودی کشانیده و قرآن نیز اخبار آن را شرح داده، قابل تشخیص و مشاهده‌اند. شایان ذکر است که برخی از جوامع هستند که شرح حالشان در قرآن آمده ولی به زمان و مکان حیات این جوامع اشاره‌ای نشده بلکه قرآن مجید تنها به خاطر کفر و عنادشان نحوهٔ نابودی و بلاهای وارده را بر آن قوم شرح داده است. در این کتاب در مورد این دسته از اقوام بحثی به میان نمی‌آید و هدف ما این است که از طریق کشفیات و یافته‌های اخیر باستانشناسی تحقیق مختصری درباره برخی از حقایق قرآنی انجام دهیم و بدین وسیله حقانیت دین الهی را هم به مؤمنان و هم به غیرمؤمنان بیش از پیش آشکار کنیم. و مهمتر آنکه با نگاه در آینه تاریخ، به تصویر آیندهٔ بشر امروز که بی‌پروا به خود و دیگران ظلم می‌کند می‌توان روشنتر و شفافتر نگریست.

معرفی

«آیا احوال پیشینیان مانند قوم نوح و عاد و ثمود و قوم ابراهیم و اهل مدین (قوم شعیب) و شهرهای زیرورو شده (قوم لوط) به آنها نرسید که رسولان الهی آیات و معجزات آشکار بر آنها آوردند. (آنها نپذیرفتند و هلاک شدند آری) خدا هیچ ستمی بر آنها نکرد بلکه آنها خود در حق خویش ستم کردند» (سورهٔ توبه ۷۰)

کریستی موریسن استاد سابق آکادمی علوم در نیویورک می‌گوید: «در اسرار پیدایش حیات نکته‌ایست که دانشمندان از درک آن عاجز مانده‌اند و چون این نکته همچنان نامعلوم و مرموز باقی‌مانده نسبت به توضیح آن سکوت اختیار کرده‌اند». چگونگی پیدایش حیات آن‌چنان مرموز و عجیب است که از فهم متعارف خارج است حتی دانشمندترین علمای علم‌الحیات نیز در مقابل اسرار آن متحیر مانده‌اند.

هر گوشهٔ این دنیای لایتناهی را پدیده‌ها و موجودات گوناگون فراگرفته است. پدیده‌ها و موجوداتی که هرکدام خود دنیای دیگری از رموز و علوم را دربر دارند. در این مجموعهٔ اسرارآمیز و قانونمند که دایماً در حال تبدیل و تحویل است هیچ‌کس جز خالق

آن بر این اسرار ظریف و دقیق احاطه ندارد و هم او اراده کرد تا پس از خلقت این نظام عظیم و شگفت‌انگیز، موجودی که خود، اورا اشرف مخلوقاتش نامید، بیافریند و اورا جانشین خود بر روی زمین قراردهد و ابر و باد و مه و خورشید و فلک را در کار او بگماشت تا او که مختار و صاحب عقل و منطق بود برای انتخاب راه سعادت و یا شقاوتش هیچ‌گونه محدودیتی نداشته باشد، زمین را جولانگاه او قرارداد و سپس به فرشتگان خود فرمود من در زمین جانشین قرار می‌دهم. فرشتگان گفتند آیا در زمین کسی را قرار می‌دهی که تباهی کند و خونها بریزد و ما تورا به پاکی می‌ستاییم و تقدیس می‌گوییم. خداوند در جواب گفت من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید. به راستی این چه حقیقتی بود که فرشتگان از آن بی‌خبر بودند؟ آنها چه می‌دانستند که در میانهٔ این افراد خون‌ریز و جنگ‌افروز، بندگان مخلص و مقرب و فرهیخته‌ای خواهند آمد که حتی مقربترین فرشتگان هم به درجهٔ آنان نخواهند رسید. «لودنوت انمله لاحترقت» این جمله‌ای بود که جبرییل در شب معراج به پیامبر اکرم عرض کرد. چراکه عبادت و بندگی در کشاکش بین خشم و غضب و عفو و رحمت و یا شهوت و کف نفس ارزش خود را نمودار می‌کند وگرنه اگر نیروی شهوت و غضبی که در وجود انسان قرار دارد در نهاد ملایک نیز می‌بود درمی‌یافتند که قدرت تقوی و پرهیز آنان از نافرمانی چقدر اندک و ناچیز است. اما این انسان است که با کف نفس و اطاعت و فرمانبرداری خویش می‌تواند به جایی برسد که جبرییل بگوید:

اگر یک سر موی برتر پرم   فروغ تجلی بسوزد پرم

بدین‌گونه بود که خداوند از طریق رسولان وحی از ابتدای خلقت انسان با او در ارتباط بوده و راه خیر و شر را به او نشان داده است. لیکن همواره گروه اندکی از آنان سر به طاعت و عبادت او خم کردند درحالی که بیشتر این جماعت راه انکار و عناد را درپیش گرفتند. چرا که «انسان موجودی جاهل و عجول بود» و پیوسته در جستجوی راه و فرصتی برمی‌آمد تا رسولان الهی و پیروان آنها را مورد آزار و شکنجه قراردهد و پیوسته پیامبران را به دروغگویی، جادوگری، دیوانگی و نیرنگ متهم می‌کرد و در جستجوی فرصتی برای قتل آنها بود.

پیامبران الهی مردم را به سوی اطاعت از پروردگارشان که تنها راه سلامت و امن زیستن است دعوت می‌کردند، بی‌آنکه در مقابل این تحفهٔ حیات‌بخش و یا زحمت جان‌فرسایی که بر دوش می‌کشند پاداشی درخواست کنند. اما پاسخ این اقوام بی‌خرد و لجوج چیزی جز استهزاء و افترا و نهایتاً طرد رسولان الهی و پیروانشان نبود تا جایی که آنها مجبور می‌شدند خود به همراه یارانشان به دور از چشم این اقوام گمراه راه و روش نوینی را برای زندگی در پیش بگیرند.

آنچه میان شعیب و مردم مدین روی داد بیانگر همین شکل روابط پیامبر ـ قومی است که متذکر شدیم. شعیب علیه السلام قوم خود را به ایمان به خداوند امر و از رفتارهای ظالمانه و کم‌فروشی نهی می‌کند. عکس‌العمل این قوم و سرانجام این داستان بسیار جالب و درخور توجه است. «و ما به سوی اهل مدین برادرشان شعیب را به رسالت فرستادیم آن رسول گفت ای مردم خدای یکتا را که جز او خدائی نیست بپرستید. و در کیل و وزن کم‌فروشی مکنید. من خیر شما را در آن می‌بینم که با همه عدل و انصاف کنید و [اگر ظلم کنید] من می‌ترسم از روزی که عذاب سخت شما را فراگیرید. ای قوم در سنجش وزن وکیل اجناس عدالت کنید. و به مردم کم و [گران] نفروشید و در زمین به خیانت و فساد برنخیزید [و بدانید] که آنچه خدا بر شما باقی می‌گذارد بهتر است. اگر واقعاً به خدا ایمان دارید. من نگهبان شما نیستم. قوم گفتند ای شعیب آیا این نماز تو، تورا مأمور می‌کند مارا از پرستش خدایان پدرانمان[1] و از تصرف در اموال به دلخواه خودمان منع کنی؟ [آفرین] تو بسیار مرد بردبار و درستکاری هستی. شعیب گفت ای قوم رأی و نظریه شما چیست آیا اگر مرا از جانب پروردگار حجت روشن و دلیل قاطع باشد و از او بر من رزق حلال و پاکیزه برسد [باز اطاعت او نکنم؟] و غرض من از

۱ـ در المیزان در تفسیر این آیه گفته شده: از شعیب می‌پرسند که آیا نمازت تورا مأمور می‌کند که ما ترک کنیم آنچه را که پدرانمان می‌پرستیدند.. و این خود بدان جهت بوده که خواستند با این تعبیر خود اشاره کنند به این حقیقت که این بتها را ما خود درست نکرده‌ایم و پرستش آنها را آغاز نکرده‌ایم بلکه پدران ما آنها را می‌پرستیدند. پس پرستش آنها یک سنت ملی، قومی است و چه عیبی دارد که انسان سنت ملی و دیرینهٔ خود را که خلفها از سلفها به ارث برده‌اند بر طبق آن عمل کند. در اینجا لازم است نکته‌ای به خوانندهٔ عزیز خاطرنشان شود، چه بسیار سنتها و آداب غلط و مغایر با روح دین که ما نیز از اجداد و گذشتگانمان به میراث برده‌ایم. سزاوار است در شکستن و اصلاح آنها کوشیده تا هم خودمان و هم نسلهای بعد از ما از شر این معصیتها و نافرمانی‌ها نجات یابیم.

آنچه شما را نهی می‌کنم ضدیت و مخالفت با شما نیست بلکه تنها مقصودم اصلاح امر شماست و از خدا در هرکار توفیق می‌طلبم و بر او توکل می‌کنم و به درگاه او پناه می‌برم. شعیب باز به نصیحت لب گشود که ای قوم ضدیت با من شما را بر آن وادار نکند که بر شما هم بلایی مانند قوم نوح و قوم هود و صالح از جانب خدا نازل شود. به خصوص از قوم لوط که دورانشان دور از شما نیست عبرت بگیرید و از خدای خود آمرزش طلبید و به درگاهش توبه و انابه کنید که او بسیار مشفق و مهربان است. قوم پاسخ گفتند که ما بسیاری از آنچه می‌گویی را نمی‌فهمیم و تو در میان ما شخصی بی‌ارزش و ناتوانی و اگر ملاحظهٔ قوم تو نبود سنگسارت می‌کردیم که تورا نزد ما عزت و احترامی نیست. شعیب باز گفت: ای قوم آیا طایفهٔ من عزتش نزد شما بیش از خداست؟ و خدا را به کلی فراموش کردید؟ [بترسید که] خدای من بر هرچه شما می‌کنید آگاه است. گفت باز ای قوم شما هر کاری که می‌توانید انجام دهید من هم هرچه موظفم خواهم کرد به زودی خواهید دانست که عذاب ذلت و خواری بر کدام یک از من و شما می‌آید و دروغگوی ما کیست پس شما منتظر [نزول عذاب خدا] باشید که من هم منتظرم و هنگامی که حکم قهر ما فرارسید ما شعیب و کسانی که به او ایمان آوردند را به لطف و مرحمت خود نجات دادیم و ستمکاران امت اورا صیحهٔ عذاب فراگرفت که صبحگاه همه به آن صیحه در دیار خود هلاک شدند.[1] چنان هلاک شدند که گوئی هرگز در آن دیار نبودند. آگاه باشید که اهل مدین هم مانند کافران قوم ثمود از رحمت خدا دور شدند.» (هود ۹۵-۸۴)

شعیب علیه السلام با بیان شیوا و منطق محکم خود مردم را به عدالت و ترک کم‌فروشی دعوت می‌کند ولی آنها که از نعمتهای بی‌شمار الهی بهره می‌جستند به جای آنکه دعوت خیرخواهانهٔ اورا بپذیرند و از راه و روش خود که کفر و ناسپاسی و تباهی و فساد در روی زمین بود دست بکشند تهدید کردند که اورا از شهر و دیارشان تبعید

---

۱ ـ در سورهٔ مبارکهٔ اعراف این بلا «رجفه» یعنی زلزله و در سورهٔ هود صیحهٔ آسمانی معرفی شده است. جمعی از مفسرین و اهل تاریخ گفته‌اند که شعیب علیه السلام دوبار مأمور به ارشاد مردم گشت یکبار سوی مردم «مدین» و باردیگر بسوی «أیکه». مردم مدین به رجفه و زلزله مبتلا گشته و اصحاب ایکه بعذاب «یوم الظلة» یعنی سایهٔ آتشبار. گروهی در برابر اینان گفته‌اند که هردو یک گروه بودند و عذاب زلزله و یوم الظله نیز هردو بر همین مردم نازل شده است.

خواهند کرد و حتی فراتر از آن تصمیم گرفتند اورا سنگسار کنند. خداوند هم بر آنها عذاب نازل کرد و سرنوشت آنها را به نابودی رقم زد. این مردم تنها نمونهٔ اقوام عصیانگر و سرکش نبودند بلکه اقوام دیگری نیز بودند که مسیر زندگی خویش را به این‌گونه برگزیدند و لاجرم طبق سنت الهی نابود شدند.

در آیات قرآن خصوصیات بسیاری از این اقوام هلاک شده ذکر شده، از جملهٔ این خصوصیات، تمدنها و شهرهای پیشرفتهٔ آنها بوده است. مثلاً در این آیه که می‌فرماید: «چقدر طوایفی را پیش از اینان هلاک کردیم که با قهر و قوت‌تر از اینان بودند و در هر دیار راه‌جستند. آیا با همهٔ نیرومندیشان هیچ راه نجاتی یافتند» (سورهٔ قاف ۳۶).

در این آیه دو خصوصیت این اقوام به طور خاص آشکار می‌شود. اول آنکه آنها در زمان خود قدرت برتر بوده‌اند. این می‌رساند که این اقوام نظام اداری ـ نظامی بسیار سازمان‌یافته و قدرتمندی را پایه‌گذاری کرده بودند. نکتهٔ دوم اینکه این اقوام شهرهای بزرگی را بنا کرده بودند که از لحاظ خصوصیات معماری کاملاً برجسته و ممتاز بوده‌اند. امروز نیز به مدد تکنولوژی و علم، جامعهٔ بشری صاحب فرهنگ و تمدن درخشان جهانی شده است. جامعه‌ای که در آن دولتهای فدراتیو و کلان شهرهای بسیاری بنا گردیده، اما چه سود صاحبان آنها به بیماری نسیان و غفلت مبتلا هستند و فراموش کرده‌اند همهٔ این نعمتها و قدرتها از کجا و متعلق به چه کسی است. در هر حال همان‌طور که همه می‌دانیم شوکت و عظمت این اقوام نتوانست آنها را از سرنوشت محتومی که خود رقم‌زده بودند نجات دهد. چه خوب است فراموش نکنیم انسان و جوامع نوین بشری هم که نظامهای فکری و فرهنگی خود را برپایهٔ انکار و نافرمانی الهی بناگذارده‌اند سرنوشتی متفاوت از پیشینیان خود نخواهند داشت.

وقوع بسیاری از حوادث ویرانگر که قرآن نیز در مورد آنها شرح می‌دهد توسط تحقیقات باستانشناسی اخیر به اثبات رسیده است. همین امر نشان می‌دهد که این وقایع و حوادث تنها یک افسانه نبوده، بلکه حقایقی تکان‌دهنده و معرف سنت الهی بوده‌اند. خداوند در قرآن به ضرورت سیروسفر بر زمین و مشاهدهٔ پایان و عاقبت کار پیشینیان تأکید دارد «و ما هیچکس را پیش از تو به رسالت نفرستادیم جز آنکه رسولان همه

مردانی بودند از اهل شهرهای دنیا که به وحی ما مؤید شدند. آیا در روی زمین سیر نکرده‌اند تا عاقبت کار پیشینیانشان را بنگرند؟ و سرای آخرت برای اهل تقوا بسیار نیکوتر است آیا تعقل نمی‌کنید. تا آنجا که رسولان مأیوس شده و مردم گمان کردند که وعدهٔ نصرت خدا خلاف خواهد شد. در آن حال وقت یاری ما فرارسید تا هرکه را خواهیم نجات بخشیم و نیز قهر و انتقام ما از بدکاران عالم باز نخواهد گردید. همانا در حکایت آنان برای صاحبان عقل عبرت کامل خواهد بود و این نه سخنی است که فراتوان بافت لیکن کتب آسمانی پیش از خود را هم تصدیق کرده و هر خبری را به تفصیل بیان می‌کند و برای اهل ایمان مایهٔ هدایت و رحمت است». (یوسف ۱۰۹-۱۱۱) به تحقیق در این مثالها و داستانهای اقوام گذشته برای صاحبان عقل و شعور درسها نهفته است. این اقوام به علت طغیان و گردنکشی در مقابل خداوند و اعراض از دستورات او محکوم به نابودی شدند و همین نشان می‌دهد که چقدر بشر نسبت به خدایش ضعیف و ناتوان است. در صفحات بعدی به بررسی این مثالها می‌پردازیم.

فصل اول
توفان نوح

«همانا نوح را به رسالت قومش فرستادیم. او هزار سال پنجاه سال کم میان قوم خود درنگ کرد و چون همه ستمگر و ظالم بودند همگی غرق طوفان هلاک شدند[1]». (سورهٔ عنکبوت آیهٔ ۱۴)

تقریباً در تمامی فرهنگها در مورد توفان نوح مطالبی گفته شده و این واقعه یکی از مثالهایی است که قرآن بسیار از آن نام می‌برد. بی‌تفاوتی قوم نوح به هشدارها و نصایح او وعکس‌العملهای آنها و چگونگی وقوع حادثهٔ سیل همه به طور مفصل در آیات بسیاری از قرآن آمده است. نوح نبی(ع) نخستین پیامبر اولوالعزم بود که نخستین کتاب و شریعت را برای مردم آن زمان آورد. او که بنده‌ای موحد و پرسپاس بود (علت آنکه اورا نوح نامیدند کثرت گریه و نوحهٔ آن حضرت بوده) به دنبال مأموریت الهی برای هدایت مردم بت‌پرست و مشرک به میان آنان آمد. لیکن این قوم که مردمی سبکسر و لجوج بودند این مرد بزرگوار را با تمسخر و استهزاء خود با مشکلات فراوانی مواجه کردند. در سورهٔ مؤمنون چگونگی شروع و گسترش وقایع، این‌گونه شرح داده شده است.

۱ـ در المیزان در تفسیر این آیه گفته شده که نوح علیه السلام اولین پیامبر اولوالعزم است که دارای کتاب و شریعت می‌باشد و به سوی عموم بشر مبعوث شده و برای دعوت به توحید ونفی شرک قیام نموده است و مراد از کلمهٔ «قومه» امت آن جناب است که عموم اهل عصر اویند.

«پیش از این ما پیامبران بسیاری را برای هدایت شما فرستادیم، ما نوح را بسوی قومش فرستادیم، نوح به قوم خود گفت که خدا را بپرستید که جز آن ذات یکتا شما را خدائی نیست آیا تقوا پیشه نمی‌کنید؟ اشراف قوم که کافر شدند در پاسخ نوح به مردم چنین گفتند که این شخص جز آنکه بشریست مانند شما که می‌خواهد بر شما برتری یابد فضیلت دیگری ندارد. اگر خدا می‌خواست رسولی برای بشر بفرستد همانا از جنس فرشتگان می‌فرستاد. ما این سخنانی که این شخص می‌گوید از پدران خود هیچ نشنیده‌ایم و دیگری گفت این شخص (که دعوی نبوت دارد) جز مردی دیوانه به شمار نیست پس باید تا مدتی با او (مدارا کنید) انتظار برید. نوح عرض کرد خدایا مرا بر اینان که تکذیب من کردند یاری فرما». (سورهٔ مؤمنون آیات ۲۶ ـ ۲۳)

همان‌گونه که در این آیات آمده رهبران و اعیان قوم، تبلیغات نوح(ع) را با منافع دنیایی خود مغایر می‌دیدند و سعی کردند نوح(ع) را متهم کنند که به خاطر منافع شخصی از قبیل موقعیت و یا ریاست و رفاه به برتری‌جویی دست می‌زند یا تلاش داشتند اورا یک فرد تسخیر شده جلوه دهند و تصمیم گرفتند مدتی با اوکنار بیایند و اورا تحت فشار قراردهند. همین پاسخهای مردم نشان می‌دهد که این قوم مردمی نابخرد، سبک مغز و سرسخت بوده‌اند. به همین دلیل خداوند به پیامبر خود نوح فرمود: آنها که ایمان نیاوردند و عمل ناصالح انجام دادند بزودی مجازات شده در آب غرق خواهند شد و آنانی که ایمان آورده‌اند نجات خواهند یافت.

زمانی که موعد مجازات فرا برسد آبها و چشمه‌های خروشان زمین طغیان خواهند کرد و همراه با باران سیل آسا، سیل عظیمی را به وجود می‌آورند. خداوند به نوح فرمود: از هر حیوانی یک جفت نر و ماده به همراه خانواده‌ات غیر از آنهایی که وعدهٔ هلاکشان در علم ازلی گذشته سوار بر کشتی کن. تمامی ساکنین این سرزمین در آب غرق خواهند شد از جمله پسر نوح که فکر می‌کرد اگر به دامنهٔ کوه پناه ببرد در امان خواهد بود. همه در آب غرق شدند به غیر از آنهایی که به همراه پیامبر سوار بر کشتی شدند. در پایان توفان، زمانی که آب فروکش کرد و همه چیز پایان یافت، کشتی روی جودی، یعنی بر مکانی بلند فرونشست همان‌گونه که قرآن می‌گوید.

تحقیقات و مطالعات باستانشناسی، جغرافیایی و تاریخی نشان می‌دهد که این واقعه درست همان‌گونه که قرآن گفته روی داده است. همچنین این سیل درست مشابه همان سیلی است که در بسیاری از تمدنهای گذشته و اسناد تاریخی گزارش شده است. اگرچه نام مکانها و افراد آن متفاوت است. جدای از عهد قدیم و عهد جدید گزارش این سیل به طریقی بسیار مشابه در نسخه‌های بابلی‌های آشوری و سومری، در افسانه‌های یونانی در «شت پث» و اشعار «مهابهارت»[۱] هند، در برخی از افسانه‌های اسکاتلندی و جزایر بریتانیایی (ولز) در نوردیک ادا،[۲] در افسانه‌های لیتوانی و حتیٰ در برخی از داستانهایی که ریشهٔ چینی دارد نیز وجود دارد.

چگونه ممکن است اطلاعاتی چنین مفصل، مشابه و به‌هم مرتبط از سرزمین‌هایی آن‌قدر دور از هم و از نظر فرهنگی تا این اندازه متفاوت گردآوری شود، سرزمینهایی که هم از یکدیگر و هم از سرزمین وقوع سیل فاصله دارند. پاسخ کاملاً واضح است. داستان حادثه‌ای در اخبار و گزارشهای اقوام و ملل مختلف نقل شده، اقوام و مللی که احتمال ارتباطاتشان با یکدیگر بسیار کم بوده است. در حقیقت تنها راه آگاهی این جوامع از چنین حادثهٔ بزرگی منابع وحی الهی بوده است. در طول تاریخ پیامبران بسیاری به سوی تمدنهای مختلف بشری فرستاده شدند و همه واقعهٔ این سیل را که به نظر می‌رسد یکی از بزرگترین و ویرانگرترین حوادث تاریخ بشر بوده است شرح داده‌اند تا مردم این سرزمین‌ها بدانند گمراهی و نافرمانی چه مکافاتی دارد. بدین‌گونه شد که خبر این سیل ویرانگر در تمامی فرهنگها و تمدنها گسترش یافت. از طرفی اگرچه این واقعه در بسیاری از منابع فرهنگی و دینی نقل شده اما داستان واقعهٔ توفان و داستان خود نوح(ع) از شکل اصلی خود تا حد زیادی دور شده است و آن هم یا به دلیل وجود تحریف در منابع اصلی و یا به خاطر اشتباه در نقل قول ناقلان بوده است. ممکن است افرادی به دلیل مقاصد سوئی که داشتند تغییراتی در اصل آن به وجود آورده باشند. تحقیقات بیانگر آن است در میان همهٔ آن نقل قولهای متفاوت از واقعهٔ سیل و توفان نوح تنها گزارش منسجم

۱ـ Mahabharata

۲ـ ادبیات نورس وایسلند ـ ادای منظوم که عبارتست از اشعار نورس

روایت قرآن است.

نوح نبی و توفان در قرآن

واقعهٔ توفان نوح در آیات بسیاری از قرآن ذکر شده است. آیات زیر براساس ترتیب زمان وقوع آن بیان شده است.

نوح نبی قوم خود را به دین حقیقت فرا می‌خواند

«ما نوح را به سوی قومش فرستادیم او گفت: ای قوم خدای یکتا را بپرستید که جز او شما را خدائی نیست که من بر شما سخت از عذاب بزرگ قیامت می‌ترسم (اعراف ۵۹) من برای شما پیامبری بسیار امین و خیرخواهم، پس از خدا بترسید و راه اطاعت او پیش گیرید و من از شما برای رسالت اجری نمی‌خواهم، چشم پاداش جز به خدای عالم ندارم. پس از خدا بترسید و از من اطاعت نمائید.» (سورهٔ شعرا ۱۱۰ ـ ۱۰۷) ما نوح را بسوی قومش فرستادیم. او گفت: ای قوم خدا را بپرستید. شما خدائی غیر از خدای یکتا ندارید آیا از او نمی‌ترسید؟

نوح(ع) قوم خود را نسبت به عقوبت الهی هشدار می‌دهد

«ما نوح را بسوی قومش فرستادیم (و امر کردیم) که قوم را (از قهر خدا) به اندرز و پندبترسان پیش از آنکه بر آنان عذاب دردناک فرارسد. بزودی معلوم می‌شود که ما و شما کدام به عذاب ذلت و خواری گرفتار و عذاب دائم خدا را مستوجب خواهیم شد» (سورهٔ هود آیهٔ ۳۹) «(تا شما را بگویم که) غیر از خدای یکتا را نپرستید که من از عذاب روز سخت قیامت بر شما می‌ترسم» (سورهٔ هود آیهٔ ۲۶)

انکار قوم نوح(ع)

«گروهی از اشراف قومش گفتند که ما ترا سخت در گمراهی می‌بینیم» (اعراف آیهٔ ۶۰). «آنها گفتند: ای نوح تو با ما جدل و گفتگو بسیار کردی. اکنون اگر راست

می‌گوئی (سخن کوتاه کن) و بر ما وعدهٔ عذابی را که دادی بیاور» (سورهٔ هود آیهٔ ۳۳) «نوح به امر خدا به ساختن کشتی پرداخت و هرکس از قومش که بر او می‌گذشت وی را مسخره می‌کرد، نوح در جواب آنها می‌گفت اگر امروز شما ما را مسخره می‌کنید ما هم روزی شما را همین‌گونه مسخره می‌کنیم». (هود آیهٔ ۳۸) «اشراف قوم که کافر شدند در پاسخ نوح چنین گفتند که این شخص جز آنکه بشری است مانند شما که می‌خواهد بر شما برتری یابد، فضیلت دیگری ندارد و اگر خدا می‌خواست رسول بر بشر بفرستد همانا از جنس فرشتگان می‌فرستاد. ما این سخنان که این شخص می‌گوید از پدران پیشین خود هیچ نشنیده‌ایم این شخص جز مردی دیوانه نیست پس باید تا مدتی با او به انتظار برید». (مؤمنون آیهٔ ۲۵-۲۴) «پیش از این قوم نوح بندهٔ ما (نوح) را مسخره کردند و اورا تکذیب نمودند و گفتند مردی دیوانه است و زجر بسیاری از آنها کشید». (سورهٔ قمر آیهٔ ۹)

بی‌توجهی و تحریم پیروان نوح(ع)

«نوح را سران کافران قومش پاسخ دادند که ما ترا مانند خود بشری بیش نمی‌دانیم و نیز آنها که پیروی تورا می‌کنند اشخاص پست و اراذل قوم ما بیش نیستند و ما هیچگونه مزیتی بر شما نسبت به خود نمی‌بینیم. بلکه شما را دروغگو می‌پنداریم». (هود ۲۷)

«قوم نوح پاسخ دادند که ما هیچگونه به تو ایمان نمی‌آوریم که پیروان تو معدودی فرومایه‌اند. نوح گفت: مرا چکار که احوال و افعال پیروانم را بدانم؟ اگر شعور و معرفتی دارید بدانید که حساب کار آنها بر کسی جز خدا نخواهد بود. و من کسی نیستم که مؤمنان به حق را از خود برانم. من جز آنکه مردم را اندرز کنم و از خدا بترسانم وظیفه‌ای ندارم». (شعرا آیهٔ ۱۱۵ - ۱۱۱)

خداوند خاطرنشان می‌کند که نوح غمگین مباش

«به نوح وحی شد که جز همین عده که ایمان آورده‌اند دیگر ابداً هیچکس از قومت ایمان نخواهد آورد و تو نسبت به اعمال آنها محزون مباش» (سورهٔ هود آیهٔ ۳۶)[۱]

نفرین نوح نبی(ع)

نوح(ع) باتوجه به عمر بسیار طولانی وکار تبلیغ و هدایت مردم لجوج و بی خرد زمان خود، بدیهی است که چه روزگار سخت و دشواری را پشت‌سر گذاشت. مدت نبوت شیخ‌الانبیاء نوح(ع) نهصد و پنجاه سال بود و در این مدت در مقابل همهٔ آزارها و اذیتها، تهمتها، سرزنش‌ها و تمسخرهای قومش به حقیقت پایمردی کرد، اما چه سود که در این مدت طولانی تنها عده‌ای بسیار اندک دعوت اورا پذیرفتند و ایمان آوردند آن‌چنان که قرآن کریم می‌فرماید: «پروردگارا میان من و قوم من جدائی افکن و به من گشایشی عطاکن و من و مؤمنانی که همراه منند از شر قوم نجات ده». (شعرا آیهٔ ۱۱۸) «آنگاه به درگاه پروردگارش دعا کرد که من شکست خورده‌ام پس تو مرا یاری فرما نوح گفت: بارالها من هرچه قوم را شب و روز دعوت کردم دعوت و پندم جز به فرار و اعراض آنها نیفزود و هرچه آنان را به مغفرت و آمرزش توخواندم انگشت (جهل و عناد) بر گوش نهادند و جامه بر رخسار افکندند [تا مرا نبینند و سخنم را نشنوند] و بر کفر اصرار و لجاجت ورزیدند و سخت راه تکبر و نخوت پیمودند». (نوح آیهٔ ۶ ـ ۵) «نوح عرض کرد پروردگارا تو مرا بر اینان که تکذیب من کردند یاری فرما». (مؤمنون ۲۶) «همانا نوح در ایام پیری ما را خواند [برای یاوری] و ما اورا چه نیکو اجابت کردیم». (صافات ۷۵)

۱ ـ به نقل از تفسیر المیزان: به این جهت خداوند فرموده «فلاتبتئس بما کانوا یفعلون» یعنی «پس دیگر بخاطر کردار آنان اندوه مخور» زیرا یک نفر دعوت‌کننده که مردم را به چیزی دعوت می‌کند وقتی از مخالفت و تمرد مدعوین غمناک می‌شود که امیدی به ایمان آوردن و استجابت دعوتش از ناحیهٔ آنان داشته باشد اما اگر بطور کلی از اجابت آنان مأیوس شود دیگر خود را به تعب نمی‌اندازد و اصرار نمی‌کند که به وی روی آورند و... وتیز آمده از آنجاکه قلب شریف آن جناب از تأثر واندوهی که از دیدن اعمال کفار و رفتارشان با وی و مؤمنین و از یادآوری خاطره‌های چندین سالهٔ آزار و اذیت آنان آکنده گشته، این کلام اشاره‌ای هست بر اینکه لحظهٔ قضاء وحکم جدائی بین آن جناب و قومش فرارسیده.

ساختن کشتی

نوح علیه السلام این قوم گمراه را نفرین کرد و خدای تعالی نیز دعای اورا مستجاب کرد و به او فرمان داد تا تحت فرمان او کشتی بسازد. قرآن می‌فرماید: «به ساختن کشتی در حضور و مشاهدهٔ ما و بنابه وحی ما مشغول شو و دربارهٔ ستمکاران دیگر سخن مگو که البته آنها بزودی باید [در سیل] غرق شوند». (سورهٔ هود ۳۷)

از بین رفتن قوم نوح و غرق شدن آنها

«پس چون اورا تکذیب کردند ما او و کسانی که با او بودند را در کشتی نجات دادیم و کسانی را که آیات ما را انکار کردند را [در سیل] غرق کردیم. براستی آنها مردمی کور بودند». (سورهٔ اعراف ۶۴) «و باقی آن قوم سرکش همه را در دریا غرق کردیم». (سورهٔ الشعرا ۱۲۰) «همانا ما نوح را به رسالت سوی قومش فرستادیم او هزار سال پنجاه سال کم میان قومش درنگ کرد اما ما آنها را در دریا غرق کردیم درحالیکه آنها بسیار گناهکار و ظالم بودند». (عنکبوت ۱۴) «ما او و پیروانش را به رحمت خود نجات دادیم و ریشهٔ آنهائی را که آیات ما را انکار کردند و ایمان نیاوردند را قطع کردیم.» (اعراف ۷۲)[1]

نابودی پسر نوح نبی

سه پسر نوح(ع) یعنی سام، حام و یافث به همراه زنانشان از جمله افرادی بودند که بر کشتی سوار شدند و نجات یافتند. اما پسر دیگر نوح بنام کنعان که دشمن شیخ‌الانبیاء بود از پدر کناره گرفته در زمرهٔ کافران گردید. او به قدری دچار نخوت و غرور بود که در صدد یافتن راه نجاتی غیر از راه هدایت برآمد. قرآن اخبار مربوط به گفتگوهای میان نوح و پسرش را در همان مراحل اولیه توفان چنین بیان می‌کند: «و آن کشتی به دریا با امواجی

---

۱ ـ فانجیناه والذین معه برحمة منا... اینکه در این آیه «رحمت» نکره یعنی بدون اضافه ذکر شده و نفرموده «رحمتی» برای اینست که دلالت بر نوع بخصوصی از رحمت کند و آن رحمتی است که مخصوص به مؤمنین است و آن همانا نصرت و پیروزی بر دشمنان است. (المیزان)

که مانند کوه در گردش بود که در آن حال نوح فرزندش را [که از بقیه] جدا شده بود، ندا کرد که ای پسر توهم سوار بر کشتی شو و همراه با کافران مباش. پسر پاسخ داد که من به کوه پناه می‌آورم و آن مرا از غرق شدن در آب نجات می‌بخشد. نوح گفت ای پسر امروز هیچکس را از فرمان خدا پناهی نیست مگر آنکسی را که رحمت و شفقت او فراگیرد. این بگفت و موج بین آنها جدائی افکند و او نیز با کافران به دریا غرق شد». (سورهٔ هود ۴۳ - ۴۲)

نجات مؤمنان از میان توفان و سیل

«پس او را با همهٔ آنان که در آن کشتی نجات درآمدند به ساحل سلامت رساندیم». (سورهٔ شعرا ۱۱۹) «و تنها او [نوح] و اصحاب کشتی اورا از غرق نجات دادیم و آن کشتی را برای خلق عالم آیت و نشانه قراردادیم». (عنکبوت ۱۵).

ماهیت طبیعی سیل

«ما هم درهای آسمان راگشودیم و سیلابی از آسمان فروریختیم و در زمین چشمه‌ها جاری ساختیم تا آب [آسمان و زمین] باهم طوفانی که مقدر و حتمی بود اجتماع یافت و اورا بر کشتی که از الواح و میخها ساخته شده سوار کردیم». (سورهٔ قمر ۱۳-۱۱) «تا اینکه فرمان ما فرارسیده و چشمه‌های زمین بیرون جوشید و ما هم گفتیم که تو با خود از هر نوع حیوان جفتی [نر و ماده] و خانواده‌ات جز آنکه وعدهٔ هلاکش در علم ازلی گذشته همه را سوارکن اما تنها عدهٔ کمی بهمراه او ایمان آوردند». (هود ۴۰) «و آن کشتی به دریا با امواجی که مانند کوه در گردش بود حرکت می‌کرد که در آن حال نوح فرزندش را ندا کرد که ای پسر تو هم با ما بدین کشتی درآی و با کافران همراه مباش». (سورهٔ هود ۴۲) «پس ما وحی کردیم که در حضور ما و به وحی ما به ساختن کشتی بپرداز تا آنکه فرمان ما آمد و آب از چشمه‌ها جوشید پس در آن کشتی با خود یک جفت از هرگونهٔ از هر حیوانی نر و ماده همراه بر و اهل بیت خود را هم جز آنکس که در علم ازلی ما هلاک او گذشته تمام به کشتی بنشان و به شفاعت ستمکاران با من سخن مگوی که

البته همهٔ آنها باید غرق شوند». (سورهٔ مؤمنون ۲۷)

باقی‌ماندن کشتی بر یک مکان بلند

«و به زمین خطاب شد ای زمین فوراً آب را فروبر و به آسمان امر شد که باران را قطع کن و آب فرونشست و حکم [الهیٰ] انجام شد و کشتی بر کوه جودی قرارگرفت و خطاب شد: دورای قوم ستمکار». (هود ۴۴)

جنبه‌های آموزشی حادثهٔ سیل

«چون دریا طغیان کرد ما شما را به کشتی نشاندیم تا مایهٔ پند و عبرت شما قراردهیم و لیکن گوش شنوای هوشمندان این پند و تذکر را تواند شنید» (الحاقه ۱۲-۱۱)

تمجید خداوند از نوح نبی(ع)

«در میان تمام خلق عالم سلام و تحیت بر نوح باد. ما چنین نیکوکاران را پاداش می‌دهیم. که او به حقیقت از بندگان با ایمان ما بود» (صافات ۸۱- ۷۹)

آیا این توفان یک حادثهٔ منطقه‌ای بوده یا یک حادثهٔ جهانی؟

برخی معتقدند که توفان زمان نوح(ع) همگانی و عمومی بوده است. چرا که این پیامبر نیز دعوتش همگانی بود. بنابراین نظر نوح از جمله پیامبرانی بود که بر همهٔ کرهٔ زمین مبعوث گشته است. به گفتهٔ یکی از بزرگان تفسیر این مطلب یعنی عمومیت دعوت، خود بهترین شاهد و قرینه بر عمومیت عذاب است و در این راستا به این آیه استناد می‌کنند که نوح علیه السلام وقتی قوم خود را نفرین می‌کند می‌فرماید: «پروردگارا از کافران بر روی زمین دیاری باقی مگذار» و یا با استناد بر آیهٔ دیگر خدای تعالی به نوح(ع) دستور می‌دهد: «از هر حیوانی یک جفت در کشتی جای ده و با خود بردار» که این دستور را به جهت حفظ بقای نسل حیوانات در روی کرهٔ زمین می‌دانند. علامهٔ طباطبائی نیز در تفسیر سورهٔ هود(ع) همین را می‌گوید همینطور ابن‌اثیر و جمع دیگر از

اهل نظر توفان نوح را عالمگیر دانسته‌اند. مسعودی نیز در تاریخ مروج الذهب تصریح کرده که در توفان نوح همهٔ زمین در آب فرورفت در حالی که برخی دیگر به خلاف آن معتقدند و از آیات چنین استنباط کرده‌اند که چون افراد بشر در آن روز منحصر به همان مردمی بود که نوح(ع) بر آنها مبعوث شد و در همان قسمتی که توفان نوح(ع) آنجا را فراگرفت، سکونت داشتند از این‌رو ممکن است توفان تنها در همان ناحیه واقع شده باشد. در این توفان همه انسانها و حیوانات نابود شدند جز همان تعدادی که بر کشتی سوار بودند و نجات یافتند. به همین دلیل نوح(ع) را پدر دوم بشر نامیده‌اند چرا که نسل انسانهای همهٔ کرهٔ زمین از فرزندان نوح ادامه پیدا کرد. اما در این میان هم عده‌ای اصل واقعه را مورد تردید قرار می‌دهند و با اظهار این مطلب که وقوع یک سیل جهانگیر غیرممکن است اصل این واقعه را یک افسانه می‌پندارند و می‌گویند براساس تمامی کتب آسمانی و از جمله قرآن سیل نوح یک حادثهٔ جهانی بوده است، که چنین چیزی محال است. در واقع این گروه حقیقت و صحت قرآن را زیر سؤال می‌برند. آیا به راستی می‌توان ادعا کرد قرآن کریم این بزرگترین معجزهٔ تاریخ انبیاء که تنها وحی دست‌نخوردهٔ الهی است به شرح افسانه‌ها و موهومات بپردازد؟ قرآن مجید در اوج فصاحت و بلاغت‌اش از منظری متفاوت از سایر کتب به این واقعه می‌نگرد و آن را نقل می‌کند.

اسفار پنجگانه (تورات ـ نام دیگر پنج کتاب اول عهد قدیم) می‌گوید که سیل یک حادثه جهانگیر بوده که تمامی کرهٔ زمین را دربرگرفته است. در حالی که قرآن خلاف این نظر را مطرح می‌کند. از آیات مربوطه چنین استنباط می‌شود که سیل منطقه‌ای بوده است و فقط قوم نوح که به هشدارهای الهی بی‌توجه بودند مورد تنبیه و مجازات قرارگرفتند. لذا تنها همان منطقه که محل استقرار آن قوم بود، نابود گردیده است. امروزه همه می‌دانند که تورات را نمی‌توان وحی الهی محض دانست چرا که در طول تاریخ تحریفات و اضافات بسیاری در آن صورت گرفته است. این کتاب در مورد شروع سیل چنین می‌گوید: «خداوند دید که شرارت و فساد انسان در روی زمین بسیار شد و هر تصویری از نیات قلبی او همه شیطانی است و همین خدا را از خلقت بشر بر روی زمین

پشیمان کرد و قلب اورا آزرد و خدا گفت: انسانی را که بر روی کرهٔ زمین آفریدم همه را نابود می‌کنم. همهٔ انسانها و جانوران و خزندگان و مرغهای آسمان به خاطر پشیمانی از خلقت این موجودات همه را نابود می‌کنم. اما نوح (که خصلت پسندیده داشت) در حضور خداوند مهلت یافت». {سفر پیدایش باب ۶ (۶-۵) } در صورتی که در قرآن این مطلب کاملاً روشن بیان شده که تمامی جهان تحت پوشش سیل نرفته و فقط قوم نوح از بین رفته‌اند. همان‌گونه که هود(ع) تنها بر قوم عاد (سورهٔ هود ۵۰) و صالح(ع) بر قوم ثمود (هود ۶۱) فرستاده شد، و نیز همهٔ پیامبران دیگر پیش از حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) تنها به سوی اقوام خود فرستاده می شدند، نوح(ع) نیز به سوی قوم خود فرستاده شد و سیل هم تنها این قوم را نابود کرد. سؤال دیگری که بر فرضیهٔ جهانی بودن سیل مطرح است آن است که از آنجا که افراد بشر در آن روز منحصر به همان مردمی بودند که نوح بر آنها مبعوث شده، آیا ضرورتی دارد که برای نابودی این عده تمامی زمین به زیر آب فروبرود؟ «ما نوح(ع) را برای هدایت قومش به رسالت فرستادیم او قومش را گفت: که من با بیان روشن و برای اندرز شما آمده غیر از خدای یکتا کسی را نپرستید که اگر به جز خدا کسی را پرستش کنید من از عذاب روز سخت بر شما می‌ترسم». (هود ۲۶ - ۲۵) در آیهٔ فوق به روشنی بیان می‌شود که قوم نوح(ع) که به سخنان و دستورات پیامبرشان بی‌اعتنایی کرده بودند و بر عصیان و نافرمانی خود اصرار می‌ورزیدند با این بلا مجازات شده‌اند. «اما آنها اورا تکذیب کردند. ما هم او و همراهان اورا در کشتی نجات دادیم و آنان را که آیات ما را تکذیب کردند همه را در دریا هلاک کردیم که مردمی بسیار نادان و کوردل بودند». (سورهٔ اعراف ۶۴) «ما او و پیروانش را به رحمت خود نجات دادیم و ریشهٔ آنهایی را که آیات ما را انکار کردند و کافر شدند قطع کردیم». (سورهٔ اعراف ۷۲) همچنین در آیات دیگر خداوند می‌فرماید که او تنها قومی را به جرم کفر و گردنکشی نابود می‌کند که پیامبر خود را به میان آنها فرستاده باشد. آیا می‌توان پذیرفت که خداوند پیامبری را به میان مردم برای هدایت و انذار نفرستد و سپس آنها را به دلیل کجروی و گمراهی نابود کند. خداوند در سورهٔ قصص می‌فرماید: «پروردگار تو اهل هیچ شهر و دیاری را تا در آن پیامبری نفرستد، پیامبری که آیات ما را

بر آنها تلاوت کند، هرگز هلاک نکند (و بازهم بدانید که) ما هیچ دیاری را هلاک نکنیم مگر آنکه اهلش ظالم بودند». (قصص ۵۹) این سنت خداوند نیست مردمی را که برایشان پیامبری نفرستاده هلاک کند. نوح پیامبر هشداردهنده‌ای بود که خداوند تنها بر آن قوم فرستاد. لذا خداوند هم جز قوم نوح هیچ مردم دیگری را که پیامبر بسویشان نیامده بود مجازات نکرد. از این بیان قرآن می‌توانیم مطمئن شویم که سیل نوح یک فاجعهٔ منطقه‌ای بوده است و نه یک حادثهٔ جهانی و این درست همان چیزی است که یافته‌های باستان‌شناسی نیز آن را تأیید می‌کند. در منطقهٔ باستان‌شناسی که گمان می‌رود در آن ناحیه سیل روی داده است حفاری‌هایی صورت گرفته که ما آنها را در اینجا مورد بررسی قرار می‌دهیم. براساس اکتشافات باستانشناسی این سیل یک حادثهٔ جهانی نبوده بلکه فاجعه‌ای بوده است که تنها یک منطقهٔ خاص و آنهم منطقهٔ بین‌النهرین را تحت تأثیر خود قرارداده است.

آیا همهٔ حیوانات بر کشتی سوار شده بودند؟

بازگوکنندگان کتاب مقدس معتقدند که نوح(ع) از همهٔ گونه‌های حیوانات بر کشتی سوار کرد و حیواناتی که از نابودی نجات پیدا کردند از او قدردانی کردند. براساس این اعتقاد یک جفت از هر حیوانی که در روی زمین زندگی می‌کرد جمع‌آوری و بر کشتی سوار شدند. اگر این ادعا را بپذیریم به دنبال آن سؤال‌ها و ابهامهای بسیاری مطرح می‌شود. سؤال‌هایی از این قبیل: این همه حیوان چگونه در کشتی جای داده شدند و اینکه چگونه این همه مدت در کشتی از آنها نگهداری شد.؟ و چگونه از یکدیگر جدایشان کرده‌اند؟ هریک از اینها سؤال‌هایی هستند که پاسخگویی به آنها غیرممکن است. به علاوه سؤال‌های دیگری نیز هست: چگونه حیوانات مختلف از قاره‌های مختلف در یک‌جا گردآوری شده‌اند؟ پستانداران قطبی، کانگوروهای استرالیایی، و انواع خاص گاوهای کوهان دارآمریکایی؟ به علاوه برخی از حیوانات خطرناک از قبیل مارها و عقربهای سمی و یا حیوانات وحشی چگونه صید شده‌اند؟ چگونه تا زمان فرونشستن سیل باوجود خصلتهای طبیعی‌شان آنها را درکنارهم نگهداری کرده‌اند؟ اینها

سؤال‌هایی هستند که نظریهٔ تورات با آن روبروست. در قرآن چنین بیاناتی که نشان دهد همهٔ انواع حیوانات روی زمین در کشتی گردآوری شده‌اند وجود ندارد. همان‌گونه که قبلاً هم گفته شد، سیل در یک منطقهٔ خاص روی داده است. بنابراین تنها جانورانی که در همان منطقه (یعنی منطقهٔ زندگی قوم نوح) وجود داشته‌اند می‌توانستند بر کشتی سوار شوند. با این حال کاملاً واضح است که حتی جمع‌آوری همهٔ انواع حیوانات موجود در آن منطقه نیز غیرممکن است. تصور اینکه نوح و معدودی از یاران مؤمن برای جمع‌آوری یک جفت از هزاران نوع جانوری که در اطراف و اکناف زندگی می‌کنند پراکنده شوند بسیار مشکل است. حتی جمع‌آوری نمونه‌هایی از گونه‌های حشرات که در همان منطقه زندگی می‌کردند برای آنها غیرممکن است تا چه رسد به تشخیص نر از ماده. بنا به دلایل یادشده حیوانات جمع‌آوری و داخل شده در کشتی باید تنها آنهایی باشند که اهلی و بویژه برای ادامهٔ حیات بشر لازم و مفید بوده‌اند. حیواناتی از قبیل گاو، گوسفند، اسب، مرغ، خروس و بوقلمون و شتر و مانند آنها چراکه احتمالاً اینها حیوانات اصلی هستند که برای ادامهٔ مجدد زندگی در یک منطقه مورد نیاز هستند. منطقه‌ای که به علت سیل تمامی دام و طیور خود را از دست‌داده است. حکمت الهی در صدور این فرمان در این نکته نهفته است که حیواناتی جمع‌آوری شوند که برای از سرگیری زندگی مجدد بشر پس از سیل مورد نیاز هستند، نه آن‌که به خاطر حفظ بقای نوع حیوانات این دستورداده شود. چراکه این سیل منطقه‌ای بوده و نتیجتاً نابودی گونه‌ای حیوانات امری غیرممکن است. پس از سیل حیوانات سایر مناطق به مرور زمان به منطقهٔ سیل‌زده مهاجرت کرده، دوباره زندگی حیوانی در آن ناحیه از سرگرفته می‌شود. اما نکته مهم این است که حیات انسانها بتواند بلافاصله پس از خاتمهٔ سیل ادامه پیدا کند و حیوانات جمع‌آوری شده، اساساً تنها برای تأمین این هدف بایستی انتخاب شوند.

ارتفاع سیل چقدر بوده است؟

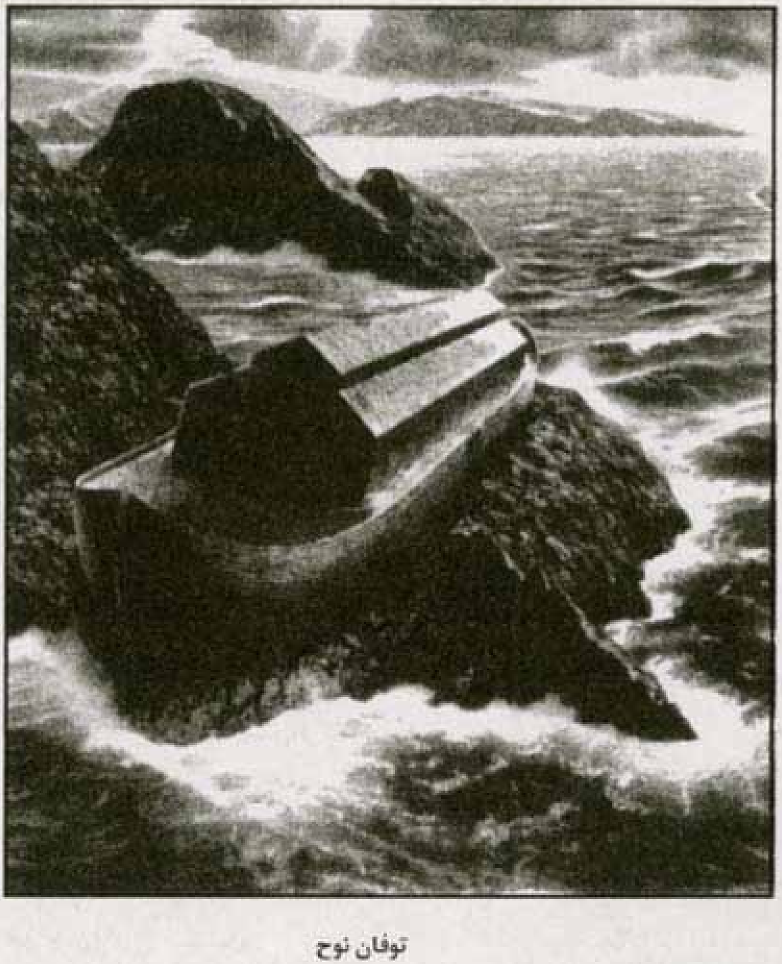
موضوع دیگری که در آن اختلاف نظر وجود دارد ارتفاع سیل است. آیا حجم این سیل آن‌قدر بوده که همه‌جا را بپوشاند؟ همان‌طور که گفته شد قرآن به ما می‌گوید: «که

پس از سیل کشتی روی کوه «الجودی» نشست» اگرچه واژهٔ «جودی» یک لفظ عمومی است، اما در اینجا به عنوان یک کوه خاص به‌کار برده شده است. همان‌طور که به نظر می‌رسد باید این واژه به معنای یک مکان و یایک تپهٔ بلند در سرزمین اعراب باشد، بنابراین نباید فراموش کرد که در قرآن جودی نه به عنوان یک نام برای یک کوه خاص به‌کار برده شده، بلکه بدان معناست که کشتی روی یک مکان بلند نشسته است، به علاوه معنای گفته شده از این واژه ممکن است برای نشان‌دادن ارتفاع آب باشد که به سطح خاصی رسیده بود یعنی سطح آب آن‌قدر بالا بوده که تنها قلل کوه از آب بیرون مانده است. در واقع برخلاف آنچه که در تورات آمده، این سیل همهٔ سطح زمین و همهٔ کوه‌ها را نپوشاند، بلکه تنها منطقهٔ خاصی را فراگرفته بود.

محل سیل

اعتقاد بر این است که سیل نوح در منطقهٔ بین‌النهرین به وقوع پیوست. چرا که ابتدایی‌ترین تمدنهای شناخته شده تاریخ بشری در این منطقه زندگی می‌کرده‌اند. به علاوه از نظر جغرافیایی قرارگرفتن بین دو رود دجله و فرات این منطقه را برای وقوع سیلهای عظیم مساعد می‌کرد. یکی از عوامل تولیدکنندهٔ سیل طغیان دو رودخانه بود. همچنین شواهد تاریخی فراوانی دال بر این که این منطقه محل وقوع سیل بوده است وجود دارد از تمدنهای بسیاری که در این منطقه زندگی می‌کرده‌اند شواهدی به دست آمده که نشان می‌دهد در این منطقه و در همان دوران سیلی به وقوع پیوسته است. تمدنهایی که نابودی قوم نوح(ع) را گواهی داده‌اند، احتمالاً ضرورت ثبت چگونگی وقوع این حادثه و نتایج آن را دریافته بوده‌اند. همان‌گونه که معروف است ریشهٔ اکثر افسانه‌هایی که پیرامون سیل وجود دارد به بین‌النهرین باز می‌گردد. آنچه که برای ما مهمتر است، یافته‌های باستانشناسی است که نشان می‌دهد سیل عظیمی این منطقه را پوشانده است. همان‌گونه که در صفحات بعدی، این موضوع به‌طور مفصل مورد بررسی قرار خواهد گرفت، این سیل برای دوره‌ای، زندگی تمدنهای این منطقه را متوقف ساخت. در این اکتشافات آثاری که کشف شده، چنین فاجعهٔ عظیمی را به روشنی ثابت

می‌کند. اکتشافات به عمل آمده در منطقهٔ بین‌النهرین به روشنی نشان می‌دهد که در طول تاریخ به دفعات این منطقه به علت طغیان رودخانه‌های دجله و فرات مورد هجوم سیلهای بسیاری بوده است. به عنوان مثال حدوداً دو هزار سال قبل از میلاد مسیح در زمان ایبی سین «Ibbi-sin» حاکم، منطقهٔ وسیع اور واقع در جنوب بین‌النهرین سالی را به عنوان «سال پس از سیلی که مرزهای آسمان و زمین از بین رفت»، نشانه‌گذاری



توفان نوح

کرده‌اند(۱). حدوداً سال ۱۷۰۰ قبل از میلاد مسیح در زمان حمورابی بابلی سالی را به عنوان «سال ویرانه شدن شهر اشتونا» در اثر سیل مشخص کرده‌اند.

در سال دهم قبل از میلاد در زمان حکومت نَبومُوکین آپَل (Nabu mukin apal) در شهر بابل فاجعهٔ سیل دیگری روی داده است(۲). پس از حضرت عیسی(ع) هم در قرنهای هفتم، هشتم، دهم، یازدهم و دوازدهم هم باز در این منطقه سیلهای بزرگ و مهم دیگری به وقوع پیوسته است. در قرن بیستم در سال ۱۹۲۵، ۱۹۳۰، ۱۹۴۵ همین حادثه مجدداً در این منطقه تکرار گردید(۳). لذا کاملاً مشخص است که این منطقه محل مساعد و مستعدی برای وقوع سیل بوده است.

شواهد باستانشناسی سیل

تصادفی نیست که ما امروز به بقایا و آثار اکثر جوامعی که در قرآن از آنها یادشده و نابود شده‌اند، برخورد می‌کنیم. از شواهد باستان‌شناسی چنین برمی‌آید هر اندازه قومی ناگهانی‌تر ناپدید شود احتمال یافتن اتفاقی بقایای آنها بیشتر است.

در مواقعی که جریان رشد تمدنی در اثر وقوع حوادث طبیعی، مهاجرت ناگهانی یا جنگ دفعتاً متوقف شود، آثار و بقایای این تمدن اغلب بهتر و بیشتر محفوظ می‌ماند. خانه‌هایی که مردم در آن زندگی می‌کردند، اسباب و اثاثیه‌ای که مردم زمانی برای زندگی روزمره‌شان از آنها استفاده می‌کردند، همه در یک مدت زمان کوتاهی در زیر خاک مدفون می‌شوند. به این ترتیب این آثار برای مدت طولانی و دور از دسترس انسان دست نخورده باقی می‌ماند و زمانی که بیرون آورده می‌شوند اطلاعات و شواهد مهمی را از زندگی گذشته بشر به دست می‌دهند.

بدین سان است که آثار و شواهد بسیار زیادی از سیل نوح تا روزگار امروز ما نامکشوف باقی مانده است. چنین گمان می‌رود که این سیل تقریباً سه هزار سال قبل از میلاد مسیح به وقوع پیوست و در یک لحظه به تمامی تمدن آن منطقه خاتمه داد. پس از آن شاخهٔ جدیدی از تمدنهای دیگر جایگزین آن شده است. بنابراین شواهد آشکار سیل برای هزاران سال محفوظ نگاه‌داشته شده‌اند، تا در این روزگار از حقیقت سنت

الهی خبر دهد. خبری که برای صاحبان عقل و خرد روشن‌کنندهٔ تصویر آینده است. در راستای تحقیقات پیرامون سیلی که جلگهٔ بین‌النهرین را پوشاند، حفاری‌هایی در چهار شهر اصلی صورت گرفت. و آثاری از یک سیل عظیم فوق‌العاده کشف گردید. این شهرها، شهرهای مهم این جلگه هستند. اور (ur) ـ ارخ ـ اروک (Erech) ـ کیش (Kish) وشوروپّک (Shuruppak). حفاریهای صورت گرفته در این شهرها به وضوح مشخص می‌کنند که همهٔ این چهار شهر سه هزار سال قبل از میلاد مسیح مورد هجوم یک سیل قرارگرفته‌اند.

ابتدا اجازه دهید نگاهی به اکتشافات شهر اور بیاندازیم. براساس حفاری‌های انجام شده قدیمی‌ترین آثار تمدنها از شهر اور بیرون آمد که قدمت آنها بالغ بر هفت هزار سال قبل از میلاد مسیح می‌رسد. این شهر در زمان ما تل المغیر (Tell-al-muqqayar) نامیده می‌شود. شهر اور به عنوان موطن یکی از قدیمی‌ترین تمدنهای بشری، منطقه‌ای بود که در آن تمدنهای بسیاری به دنبال هم به وجود آمده است. یافته‌های باستان‌شناسی از شهر اور نشان می‌دهد که تمدن در آن منطقه پس از یک سیل عظیم منقطع شده است. سپس دوباره تمدنهای جدیدی ظهور پیدا کرده‌اند. R.H. هال از موزهٔ انگلستان اولین حفاری‌ها را در این منطقه انجام داد. لئونارد وولی (Leonard Woolley) که شخصاً ادامهٔ این اکتشافات را پذیرفت پس از هال سرپرستی یک تیم تحقیقاتی متشکل از موزهٔ انگلستان و دانشگاه پنسیلوانیا را برعهده گرفت. اکتشافات انجام گرفته توسط وولی که انعکاسهای عظیم جهانی درپی داشت از سال ۱۹۲۲ تا ۱۹۳۴ به طول انجامید. حفاری‌های وولی در میان صحرا بین بغداد و خلیج فارس انجام شد. اولین مؤسسان شهر اور مردمی بوده‌اند که از شمال بین‌النهرین آمده بوده‌اند. و خود را «عبیدیان» (Ubaidian) نامیدند. این حفاری‌ها اساساً برای جمع‌آوری اطلاعات در مورد این اقوام صورت گرفت. باستانشناس آلمانی وارنر کلر، اکتشافات وولی را این چنین توصیف می‌کند.

«گورهای پادشاهان اور» وولی در اوج شادی و شعف از پیدا کردن گورهای اشراف سومری بود، در میان آنها به جستجو می‌پرداخت وقتی که بیلهای باستانشناسان پنجاه‌پایی تپهٔ جنوبی معبد را مورد حمله قرار می‌دادند یک ردیف طولانی از گورهای

بسیار با عظمت و باهیبت نمایان شد. شکوه و جلال سلطنتی آنها کاملاً هویدا بود. گنبدهای سنگی حقیقتاً یک صندوق گنج بودند چرا که پر از گیلاسهای پایه‌دار - کوزه‌ها و گلدانهایی با اشکال بسیار حیرت‌انگیز بودند. لوازم میز برنز - قطعات صدفی - سنگهای لاجورد در یک قاب نقره‌ای که در زیر خاک پنهان شده بودند او تقریباً به طور ناگهانی یکباره در یادداشتهای روزانه‌اش نوشت. کشفیاتی به عمل آمد که تردیدهای مارا به یقین تبدیل کرد. درست در زیر کف یکی از این گورها (که متعلق به پادشاهان بود) در میان لایه‌هایی از چوبهای نیم‌سوخته و خاکسترهای فراوان، لوحه‌های گلی بسیاری را پیدا کردیم که روی آنها خطوطی نوشته شده بود که قدمت آنها خیلی بیشتر از کتیبه‌های روی گورها بود. باتوجه به قدمت نوشته‌ها، این کتیبه‌ها می‌توانست به ۳۰۰۰ سال قبل از میلاد مسیح مربوط باشد که در آن صورت قدمت این لوحه‌ها دو یا سه قرن بیشتر از قدمت خود گورها بود.

بیلهای باستان‌شناسان همچنان پایین و پایین‌تر می‌رفتند. لایه‌ای جدید با تکه‌هایی از کوزه، قوری، کاسه که به طور پراکنده در خاک قرارگرفته بودند پدیدار گردید. کارشناسان دریافتند که کوزه‌گری به طرز اعجاب‌انگیزی سالها بدون تغییر باقی مانده بود. دقیقاً چنین می‌نمود که این اشیاء از داخل گور پادشاهان پیدا شده. بنابراین ظاهراً برای چند قرن تمدن سومریان هیچگونه تغییر اساسی و بنیادین نداشته است. براساس این نتیجه بایستی این تمدن به شکل حیرت‌انگیزی در همان اوایل به سطح بالایی از رشد و توسعه رسیده باشد.

وقتی که کارگران وولی به او گفتند که ما روی سطح زمین هستیم، او برای ایجاد رضایت آنان اجازه داد تا به حفاری‌ها ادامه دهند. وولی با خود گفت، دیگر این آخر کار است. همه‌اش شن و ماسه بود. شن و ماسهٔ خالص، آن‌هم از نوعی که تنها به وسیلهٔ آب انباشته می‌شود. آنها تصمیم گرفتند که بازهم پایین‌تر بروند. ابزار آلات آنها در داخل زمین همچنان پایین و پایینتر می‌رفتند. سه‌پا - شش پا - اما همچنان گل خالص، ناگهان در ده‌پایی لایه‌های گل به طور ناگهانی ناپدید شدند. همان‌گونه که به طور ناگهانی پدیدآمده بودند. در زیر این گل انباشته که قطر آن تقریباً به ده فوت می‌رسید به شواهد جدیدی از



براساس یافته‌های باستانشناسی توفان و سیل نوح در جلگهٔ بین‌النهرین روی داده است. این جلگه در آن زمان شکل متفاوتی داشته. در تصویر بالا مرزهای کنونی جلگه با خط نقطه‌چین نشان‌داده شده. بخش وسیعی در میان این خط نقطه‌چین قرارگرفته که معروف است در آن زمان بخشی از دریا بوده است.

یک زندگی بشری برخورد کردند. ظاهر و کیفیت کوزه‌گری به طرز قابل ملاحظه‌ای تغییریافته بود. در اینجا کوزه‌ها ساختهٔ دست بودند. بقایای فلزی در هیچ کجا یافت نشد. ابزار آلات اولیه که پیدا می‌شدند از جنس سنگهای تراشیده بودند که ظاهراً به عصر سنگ مربوط می‌شدند. سیل تنها توضیح ممکن برای تجمع آن همه گل انباشته شده در زیر تپهٔ اور می‌توانست باشد، که بدین اندازه واضح و روشن دو دوره از زندگی بشر را از هم جدا کرده بود. دریا ردپای منحصر به فرد خود را به شکل آثار و بقایای موجودات آبزی که در گل و لای فرورفته بودند برجای گذارده بود(۴).

تجزیهٔ میکروسکوپی مواد نشان می‌دهد که این گل انباشته شده در زیر تپهٔ اور در اثر

یک سیل بسیار عظیم بود که تمدن قدیمی سومریان را نابود کرده است. در واقع اشعار حماسی گیلگمش (Gilgamesh) و داستان نوح در این ناحیهٔ حفاری شده از صحرای بین‌النهرین به یکدیگر پیوند می‌خورند.

ماکس مالوران که افکار لئونارد وولی را گزارش می‌دهد، می‌گوید، چنین تودهٔ عظیمی از گل ولای و آبرفت آن‌هم در یک برههٔ زمانی واحد تنها در اثر یک فاجعهٔ سیل می‌توانسته به وجود آید. وولی در مورد شهر سومری اور چنین می‌گوید که لایه‌های رسوبات سیل این شهر را از شهر «عبید» که در صنعت کوزه‌گری خود از نقاشی نیز استفاده می‌کردند جداکرده است(۵) همهٔ اینها نشان می‌دهد که شهر اور یکی از محلهایی است که مورد هجوم سیل واقع شده است وارنرکلر می‌گوید: به دست‌آمدن



حفاری‌های انجام‌گرفته توسط آقای لئونارد وولی در جلگهٔ بین‌النهرین وجود یک لایهٔ ۲/۵ متری از گل ولای را در زمین نشان‌داد. این لایه‌گل ولای می‌تواند در اثر آبهای سیل روی هم انباشته شده باشد و در تمامی جهان تنها این لایه در این ناحیهٔ جلگه‌های بین‌النهرین وجود دارد. این اکتشاف مهمترین شاهدی است که ثابت می‌کند سیل نوح تنها در منطقهٔ جلگه‌های بین‌النهرین روی داده است.

بقایای شهر در زیر لایهٔ گل و آبرفت که در طی حفاری‌های باستانشناسی در جلگهٔ

بین‌النهرین به‌دست‌آمده ثابت می‌کند که در این منطقه سیلی روی داده است. او با گفتن این مطلب به بیان اهمیت حفاری‌های مذکور می‌پردازد.(۶)

شهر دیگر از منطقهٔ بین‌النهرین که آثار سیل را در خود دارد شهر کیش سومریان است. که امروزه به نام تل الاحیمر یا تل الاحمر نامیده می‌شود. براساس منابع قدیمی سومری این شهر مرکز اولین سلسلهٔ «پس از توفانی» (پس از توفان نوح) بوده است.(۷)

شهر شوروپّک در جنوب بین‌النهرین که امروزه تل فارا (Farah) نامیده می‌شود نیز آثار روشنی از سیل را در خود دارد. مطالعات باستانشناسی در این شهر با مدیریت اریک اسمیت از دانشگاه پنسیلوانیا در سالهای ۱۹۲۰ تا ۱۹۳۰ انجام شد. طی این حفاری‌ها سه لایه از آثار سکونت مربوط به سالهای بسیار قدیم قبل از تاریخ تاسومین سلسلهٔ اور (یعنی ۲۱۱۲ تا ۲۰۰۴ قبل از میلاد) کشف گردید. برجسته‌ترین این یافته‌ها ویرانه‌ای از خانه‌هایی با بنای محکم همراه با کتیبه‌هایی با خط میخی از یادداشتهای اداری و فهرستی از لغات بود که نشان‌دهندهٔ وجود یک جامعهٔ پیشرفتهٔ تا پایان هزارهٔ چهارم قبل از میلاد می‌باشد(۸). نکتهٔ مهم آن است که فاجعهٔ سیل عظیم در این شهر حدوداً بین سالهای ۳۰۰۰ تا ۲۹۰۰ سال قبل از میلاد روی داده است. براساس گزارشهایی که مالووان می‌دهد، اسمیت چهار الی پنج متر در زمین به یک لایهٔ خاک زرد رنگ (که به وسیلهٔ سیل ساخته شده بود) یعنی ترکیبی از گل و شن برخورد کرد. این لایه نسبت به تپهٔ بالای گور به سطح جلگه نزدیکتر بود و از آنجا همهٔ اطراف این تپه قابل مشاهده بود. اسمیت تعریف می‌کند این لایه که از گل و ماسه ترکیب شده، از زمان پادشاهی قدیم جمدت نصر (Cemedet Nasr) باقیمانده است. ماسهٔ رودخانه‌ای که با آثار سیل نوح(۹) همراه شده است. در شهر شوروپک نیز حفاری‌هایی انجام شد که آثار و بقایای یافته شده از آن به سالهای ۳۰۰۰ - ۲۹۰۰ سال قبل از میلاد مسیح باز می‌گردد. احتمالاً شهر شوروپک هم مانند شهرهای دیگر از این سیل تأثیر پذیرفته است(۱۰).

آخرین مکان که ثابت شده مورد هجوم این سیل واقع گردیده شهر اروک یاارخ (Erech) در جنوب شهر شوروپک است. که امروزه تل الوَرْکَ (Tall Al-Warka) نامیده می‌شود. در این شهر همانند سایر شهرهای دیگر، لایه‌ای از آثار سیل یافت شده است. قدمت این

لایه هم مثل آنچه که در سایر شهرهای دیگر مشاهده شده به زمانی بین ۳۰۰۰ تا ۲۹۰۰ سال باز می‌گردد(۱۱). همان‌گونه که می‌دانید، رودخانه‌های دجله و فرات در طول بین‌النهرین کشیده شده‌اند. به نظر می‌رسد در جریان این حادثه این دو رودخانه و سایر منابع دیگر آب در این ناحیه از بزرگ یا کوچک طغیان کرده و با همراهی آب باران یک سیل بسیار عظیم را به وجود آورده‌اند. قرآن این حادثه را چنین توصیف می‌کند: «ما هم درهای آسمان را گشودیم و سیلابی از آسمان فروریختیم و از زمین چشمه‌هایی را جاری ساختیم تا آب (آسمان و زمین) جمع شد و باهم توفانی که مقدر و حتمی بود را به وجود آورد». (قمر ۱۲-۱۱) زمانی که عوامل سازندهٔ سیل را یک به یک بررسی می‌کنیم مشاهده می‌کنیم که همهٔ آنها ظاهراً از پدیده‌های طبیعی بوده‌اند. اما آنچه که از این واقع یک معجزه می‌سازد وقوع این حادثه به دنبال هشدارهای نوح علیه‌السلام به قومش بوده است. ارزیابی شواهد به دست آمده از مطالعات تکمیلی نشان می‌دهد که منطقهٔ سیل‌زده تقریباً (از پهنا) ۱۶۰کیلومتر از غرب به شرق و (در طول) ۶۰۰کیلومتر از شمال تا جنوب بوده است. این نشان می‌دهد که سیل تمامی منطقهٔ بین‌النهرین را پوشانده است. وقتی که ما ترتیب شهرهای اور- اروک (ارخ)- شوروپک و کیش را که آثار و بقایای سیل در آنها مشاهده شده مورد بررسی قرار می‌دهیم، می‌بینیم که همهٔ آنها در یک خط سیر قراردارند. البته باید متذکر شد که ساختار جغرافیایی جلگهٔ بین‌النهرین در سه هزار سال قبل از میلاد مسیح بسیار متفاوت از وضعیت کنونی‌اش بوده است. در آن زمان بستر رودخانه فرات بیشتر به سمت شرق کشیده شده بود. امتداد این خط جریان سبب می‌شد تا این رودخانه از این چهار شهر عبور کند. با «باز شدن چشمه‌های آسمان و زمین» به نظر می‌رسد که رودخانهٔ فرات طغیان کرد و بستر آن گسترش یافت و چهار شهر نامبردهٔ بالا را ویران ساخت.

مذاهب و فرهنگهایی که از سیل می‌گویند

تقریباً نزد همهٔ مردمی که از طریق پیامبران الهی دین حق را دریافت کرده‌اند این سیل شناخته شده است. اما اصل داستان توسط مردم دستخوش تغییراتی شده و به طرقی

بال وپر گرفته و یا تحریف شده است.

خداوند از طریق پیامبران و کتب آسمانی که برای اقوام مختلف فرستاده است اخبار مربوط به این توفان را به مردم رسانده است، تا بدین وسیله آنها را نسبت به سنت تغییرناپذیر خود آگاه کند. با این حال هربار در متن اصلی تغییراتی روی داده و با نقشها و شخصیتهای اسطوره‌ای به اصل واقعهٔ سیل بال و پر داده‌اند. تنها منبع باقیمانده که با یافته‌ها و مشاهدات تجربی حقیقتاً سازگاری دارد، قرآن است و این نیست جز آنکه خداوند قرآن را در مقابل حتی کوچکترین تغییرات و تحریفات محافظت کرده و از این پس نیز محافظت می‌نماید. براساس این حکم قرآن «ما بدون شک پیامی را فرو می‌فرستیم و یقیناً آن را (از تحریف) محافظت می‌نمائیم» (سورهٔ حجر ۹)، قرآن تحت حمایت خاص خداوند است. در آخرین قسمت این فصل که دربارهٔ سیل بحث می‌شود، خواهیم دید که چگونه این واقعه علی‌رغم تحریف کامل در فرهنگهای مختلف و تورات و انجیل ترسیم می‌شود.

توفان در تورات

کتابی که به حقیقت به حضرت موسی وحی شد تورات است، تقریباً چیز زیادی از این وحی باقی نمانده و کتاب مقدس «اسفار پنجگانه» (پنج کتاب اول تورات) در طول زمان انطباق خود را باوحی اولیه از دست داده است. حتی بعد از آن اکثر قسمتهای همان متن غیرواقعی نیز توسط خاخامهای اقوام یهود دستخوش تغییراتی گردید. پیامهای آسمانی دیگری بعد از موسی(ع) از طریق پیامبران الهی به سوی بنی‌اسراییل فرستاده شد که آنها هم دستخوش تحریف و تغییر شدند. به همین دلیل است که ما این کتاب را تورات تحریف شده می‌نامیم، چراکه این کتاب شباهتش را با متن نخستین از دست‌داده و به همین دلیل آنچه‌که بیشتر در ذهن القاء می‌شود آن است که این کتاب و آنچه به ذهن متبادر می‌کند بیشتر محصول فکر و تلاش بشر و اقدامی برای ثبت تاریخ اقوام است تا یک کتاب الهی. تعجبی ندارد که ماهیت تورات تحریف شده و تضادهای موجود در آن با بیان داستان نوح به خوبی روشن و آشکار باشد. اگرچه در پاره‌ای از موارد با قرآن

هماهنگی‌هایی هم دارد. براساس کتاب تورات، خداوند به نوح اعلام می‌کند که همه، غیر از افرادی که ایمان آورده‌اند باید نابود شوند. چراکه زمین پر از خشم خواهد شد. در آخر خداوند به او فرمان می‌دهد که کشتی بساز و چگونگی ساخت این کشتی را به طور مفصل برای او شرح می‌دهد. همچنین به او می‌گوید که خانواده و سه پسر و همسران پسرانش را همراه با یک جفت از هر موجود زنده و مقداری آذوقه و مایحتاج زندگی، بر کشتی سوار کند. چند روز بعد زمانی که سیل می‌آید تمامی منابع آب زیرزمینی به جوشش آمده، درهای آسمان نیز گشوده می‌شود و سیل عظیمی همه چیز را در خود فرو می‌بلعد. این حادثه چهل روز و شب به طول می‌انجامد. کشتی روی آبهایی که تمامی کوهها و تپه‌های بلند را پوشانیده، شناور می‌شود. به این ترتیب آنهایی که به همراه نوح سوار بر کشتی بودند نجات می‌یابند و بقیهٔ موجودات و انسانها را آب می‌برد و غرق می‌شوند. پس از آن که چهل روز و شب سیل ادامه داشت باران متوقف می‌شود و آب پس از ۱۵۰ روز شروع به فرونشستن می‌کند.

پس از آن در روز هفدهم ماه هفتم کشتی روی کوههای آرارات (اگری Agri) می‌نشیند. نوح(ع) کبوتری را می‌فرستد تا ببیند که آیا آب به طور کامل فروکش کرده است یا نه. سرانجام وقتی می‌بیند که کبوتر بازنگشت درمی‌یابد که آب به طور کامل فرونشسته است. خداوند به او می‌فرماید که از کشتی فرود آیند و در زمین پراکنده شوند. یکی از موارد متضاد و متناقض این داستان به‌گونه‌ای که در تورات آمده و در اینجا خلاصهٔ آن نقل شد این است: در متن یهویست (Yahwist) گفته شده که خداوند به نوح دستور می‌دهد تا هفت عدد از حیوانات نر و ماده که او آنها را پاک نامیده و تنها جفتی از حیواناتی که او آنها را ناپاک نامیده با خود سوار بر کشتی کند که این با متن بالا متضاد است، به علاوه در تورات مدت زمان دوام این سیل متفاوت است. براساس متن یهویست بالاآمدن آب چهل روز طول کشیده درحالی که بنابه گفتهٔ خود یهودیان این مدت زمان ۱۵۰ روز است. پاره‌ای از گزارشهای تورات دربارهٔ توفان نوح به ذیل می‌آید.

«و خداوند به نوح گفت پایان زندگی همهٔ جانداران در برابر من فرارسیده است برای اینکه از طریق آنها زمین مملو از خشم شده است و ببین من آنها را در زمین نابود خواهم

کرد. کشتی از جنس چوب گوفر بساز و ببین من سیلابی می‌آورم بر روی زمین تا همهٔ جانداران و همهٔ آنهایی که نفس و حیات دارند و در زیر این آسمان زندگی می‌کنند و هر چیز که در روی زمین است خواهد مرد. من با تو دوباره پیمان می‌بندم و تو به کشتی درآی، تو و پسرانت و همسرت و همسران پسرانت و از هر جانداری دو عدد از هر جنس با خود به کشتی سوارکن و آنها را با خود نجات ده. آنها باید یک نر و یک ماده باشند. نوح چنین کرد و همانگونه که خداوند به او امر کرده بود انجام داد. «سفر پیدایش باب ۶ (۲۲-۱۳)» و کشتی در ماه هفتم و روز هفدهم ماه بر روی کوههای آرارات فرونشست.

از هر جاندار پاکی هفت جفت نر به همراه ماده‌اش انتخاب کن «سفر پیدایش باب ۸(۴)» و از جانداران ناپاک دوعدد یکی نر و دیگری ماده را با خود به کشتی ببر. از مرغهای هوا نیز هفت جفت بر کشتی سوارکن تا تخم زندگی بر روی صفحهٔ گیتی باقی بماند. من با تو پیمان خواهم بست و دیگر جانداری با سیل از بین نخواهد رفت و دیگر سیلی وجود نخواهد داشت تا زمین را نابود نسازد «سفر پیدایش باب ۹(۱۱)».

براساس کتاب تورات مطابق با این حکم که «با سیلی جهانگیر همه چیز در روی زمین نابود خواهد شد» همهٔ انسانها مجازات خواهند شد و تنها آنهایی زنده خواهند ماند که بر کشتی نوح سوار شدند.

توفان نوح در کتاب انجیل (عهد جدید)

عهد جدید که امروز ما در دسترس داریم حتی در الفاظ هم مطابق با همان کتاب الهی اولیه نیست. این کتاب شامل صحبتها و اعمال حضرت عیسی(ع) است که یک قرن بعد از مرگ عیسی توسط مردمی که اصلاً اورا ندیده و هرگز با او همراهی و همنشینی نکرده بودند. این کتاب حاوی چهار انجیل (Gospel) یعنی اناجیل متی، مرقس، لوقاو یوحناست. این چهار کتاب در موارد بسیاری باهم تضاد دارند. بویژه انجیل یوحنا تا حد زیادی با سه کتاب دیگر (انجیل‌های نحوی) تفاوت دارد. آن سه کتاب دیگر شامل نامه‌هایی است که توسط حواریون و شاول طرسوسی (که بعداً پل مقدس نامیده شد) نوشته شده که در آنها اعمال حواریون پس از مرگ عیسی توصیف می‌شود. در کتاب

عهد جدید توفان نوح مختصراً به این ترتیب شرح داده شده است: نوح در مقام پیامبر به سوی یک قوم نافرمان که بسیار گمراه بودند فرستاده شد. اما این قوم اورا یاری نکردند و به فساد خود ادامه دادند. به همین دلیل خداوند با سیل آنهایی که ایمان نیاوردند مجازات کرد. نوح را به همراه آنان که ایمان آورده بودند، به وسیله کشتی نجات داد. بعضی از فصلهای عهد جدید این موضوع را چنین گزارش می‌دهند. «اما در زمان نوح: آیندهٔ فرزند انسان بدین‌گونه خواهد بود. در روزگاران قبل از وقوع سیل مردم می خوردند و می نوشیدند، ازدواج می‌کردند و دخترانشان را شوهر می‌دادند تا اینکه یک روز نوح بر کشتی وارد شد. چیزی نمی‌دانست تا اینکه سیل آمد و همه را با خود برد و نیز آیندهٔ فرزند انسان بدین‌گونه خواهد بود «متی باب ۲۴ (۳۹-۳۷)» و به دنیای گذشته تجدید حیاتی نداد و تنها نوح را به همراه هشت (نفر) مبلغ راستی و درستی نجات بخشیده و سیل را بر دنیای بی‌خدائی و کفر و الحاد فروفرستاد. (رسالهٔ دوم پطرس رسول باب دوم-۵) و زمانی که روزگاران نوح بود روزگاران فرزند آدمی نیز بود. آنها میخوردند مینوشیدند و با زنان ازدواج می‌کردند و زنانشان را نیز شوهر می‌دادند تا اینکه روزی نوح بر کشتی نشست، سیل آمد و همهٔ آنها را نابود کرد «لوقا باب ۱۷ (۲۷-۲۶)» که زمان نافرمانی بود زمانی که صبر خداوند منتظر روزگاران نوح بود در حالیکه او کشتی را می‌ساخت که در آن تعداد اندکی یعنی هشت جان از هلاکت در آب در امان ماندند. (رسالهٔ اول پطرس رسول باب سوم ۲۰)

برای این خاطر که آنها عملاً فراموش کرده بودند که خداوند مدتها قبل چه فرمانی داده و آسمان و زمین را خلق کرده و زمین از آب بیرون آمده و از آب بوجود آمده بود. و بدین شکل هم بوسیلهٔ آب بود که دنیای قدیم نابود گردید. «رسالهٔ دوم پطرس رسول باب سوم (۶-۵)».

گزارش سومر در سایر فرهنگها

سومر:

خدایی به نام انلیل به مردم گفت: خدای دیگری می‌خواهد دنیای بشریت را نابود

کند. اما او می‌خواهد خود از جان انسانها حفاظت کند. قهرمان داستان زئوسودرا (Ziusudra) فردی است که فدایی شهر سیپور است. خدا انلیل به زئوسودرا گفت که چه کنند تا از سیل در امان بمانند. در اینجا متن مربوط به ساختن کشتی مفقود شده است، اما از قسمتهای دیگری که در آن چگونگی نجات زئوسودرا گفته شده مشخص می‌گردد که زمانی چنین متنی وجود داشته است. براساس نسخهٔ بابلی از سیل این نتیجه به دست می‌آید که در نسخهٔ کامل سومری جزییات بیشتر و کاملتری از این حادثه و دلیل و چگونگی ساخت کشتی وجود دارد.

بابلی:

«اوت نپیشتیم» قهرمان سیل و همتای زئوسودرای سومری است. شخصیت مهم دیگر گیلگمش است. براساس این افسانه گیلگمش تصمیم می‌گیرد تا جستجو کند و اصل و نسب خود را بیابد تا بدین‌وسیله به راز فناناپذیری دست‌یابد. به او گفته شده بود سفری پرخطر و سخت درپیش دارد، سفری که در آن بایستی از کوههای مشو و دریای مرگ عبور کند، و چنین سفری باید به همراهی خدای خورشید شَمَش (Shamash) باشد. گیلگمش با شجاعت با همهٔ خطرات سفر روبرو شد و نهایتاً با رسیدن به اوت نپیشتیم به موفقیت رسید. داستان در نقطه ملاقات این دو قطع می‌شود و زمانی ادامه می‌یابد که اوت نپیشتیم به گیلگمش می‌گوید: خدایان راز مرگ و زندگی را در نزد خود نگاه داشته‌اند (و آن را به مردم نمی‌دهند) سپس گیلگمش از اوت نپیشتیم سؤال می‌کند که چگونه می‌تواند به عمر جاودان دست‌یابد، او در جواب برایش داستان سیل را می‌گوید. داستان سیل هم در «دوازده کتیبهٔ» مشهور شعر حماسی گیلگمش گفته شده است. اوت نپیشتیم داستان را شروع می‌کند و با گفتن این داستان می‌خواهد به گیلگمش رازی را یعنی «راز خدایان» را بگوید. او زمانی که در شهر شورویک، قدیمی‌ترین شهر سرزمین آکدزندگی می‌کرد خدا «اِئا» اورا از پشت دیوارهای کلبهٔ حصیری‌اش صدا می‌زند و می‌گوید که خدایان تصمیم گرفته‌اند تا تخم و بذر زندگی را با سیلی نابود کنند، اما در این نسخهٔ بابلی دلیل این تصمیم‌گیری توضیح داده نشده، درست همان‌گونه که در

نسخهٔ سومری از این دلیل بحثی به میان نمی‌آید. اوت نپیشتیم ادامه می‌دهد که «اِئا» به او گفته است تا یک کشتی بسازد و در آن «بذری از همهٔ موجودات زنده» با خود بردارد. «اِئا» به اطلاع او می‌رساند که اندازه و شکل کشتی از حیث طول و عرض و ارتفاع بایستی باهم برابر باشد. حادثه اتفاق می‌افتد ظرف ۶ شب و ۶ روز توفان همه چیز را واژگون می‌کند و در روز هفتم همه چیز آرام می‌شود. روایت در این وقت چنین دنبال می‌شود. اوت نپیشتیم به بیرون نگاه کرد، همه چیز تبدیل به گلی چسبیده شده بود و سرانجام کشتی روی کوه نیصیر یا نیزیر فرونشست.

براساس نسخه بابلی و سومری خیسوثِرُس (Xisothros) یا خَسیسَتْرَ به همراه خانواده و دوستانش و تعدادی پرنده و حیوانات در ارتفاع ۹۲۵ متری به وسیلهٔ کشتی از سیل نجات پیدا کردند. گفته می‌شود آب همه جا را تا آسمان پوشانده بود. آب اقیانوس‌ها سواحل را پوشانده و رودخانه‌ها از بسترهایشان سرریز شده بودند. در آن هنگام کشتی روی کوههای کردیان (Corydaean) فرونشست.

طبق یادداشتهای بابلی اوبر ـ توتو Ubar-TuTu یا خَسیسَتْرَ به همراه خانواده، شاگردانش و حیوانات اهلی و وحشی روی عرشهٔ کشتی از خطر سیل در امان ماندند. این کشتی ۶۰۰ ارج طول ۶۰ ارج ارتفاع و عرض داشته است. سیل ۶ شب و ۶ روز ادامه داشت. وقتی کشتی به کوه نیزیر رسید کبوتری که آزادشده بود بازگشت اما کلاغ بازنگشت. برطبق برخی از نوشته‌های بابلی، سومری و آسوری اوت نپیشتیم به همراه خانواده‌اش از میان سیلی که ۶ شبانه‌روز به طول انجامید نجات پیدا کردند. گفته می‌شود در روز هفتم اوت نپیشتیم به بیرون نگاه کرد همه چیز آرام بود. انسان یکبار دیگر به خاک (گل) تبدیل شد. وقتی کشتی روی کوه نیزیر نشست اوت نپیشتیم یک کبوتر و یک کلاغ و یک گنجشک را رها کرد، کلاغ ماند تا جنازه‌ها را بخورد اما دو پرندهٔ دیگر باز نگشتند.

هندی

در اشعار حماسی مهابهارات و برهمن «شت پث» هند، فردی به نام مانو[1] به همراه

۱ ـ انسان اول ـ متفکر Mano.

ریشیز از سیل نجات یافتند. براساس این افسانه مانو ماهی را می‌گیرد و آن را آزاد می‌کند. ناگهان این ماهی بزرگ شده، به او می‌گوید یک کشتی بسازد و آن را به دماغهٔ کشتی ببندد. این ماهی مظهر ویشنو[۱] است، او کشتی را درمیان امواج عظیم به جلو می‌راند و اورا به سمت شمال و بر کوه هیموت[۲] می‌رساند.

اسکاتلند

براساس افسانه‌های زبان ولز (از اسکاتلند و منطقهٔ سلتیک بریتانیا) دوین ون (Dwynwen) و دوی فک یا (دوی فخ) (Dwyfech) از یک مصیبت بزرگ به کشتی فرار کردند. سیل وحشتناکی از جوشیدن لینلیون که دریای امواج نامیده می‌شد، به وجود آمد. زمانی که این سیل فرونشست دوی فک و دوین ون تجدید نسل در بریتانیا را از سرآغاز کردند.

اسکاندیناوی

در افسانه‌های نوردیک ادا گفته می‌شود که بر گالیمر و همسرش از خطر یک سیل عظیم به یک کشتی بزرگ فرار می‌کنند.

لیتوانی

در افسانهٔ لیتوانی گفته می‌شود زوجهای اندکی از انسانها و حیوانات با پناه‌گرفتن در قله‌ای و سوارشدن در یک پوستهٔ گردو نجات پیدا کردند. زمانی که توفان و سیل که دوازده روز و دوازده شب ادامه پیدا کرد و آب به قلهٔ کوههای مرتفع رسید، سیل همه چیزهایی که روی زمین بود، در خود بلعید. خالق هستی پوستهٔ گردوی بسیار بزرگ را به سوی آنها پرتاب کرد. آنهایی که از این مصیبت به قلهٔ کوه پناه برده بودند بر آن پوستهٔ گردو سوار شدند.

۱ـ یکی از خدایان هندو ـ خدای حافظ.

۲ـ «هیمالیا» نام بلندترین کوه جهان واقع در هند.

چینی

منابع چینی نقل می‌کنند که فردی که یائو (Yao) نام داشت با هفت نفر دیگر یا شخصی با نام فالی (Fali) به همراه همسر و فرزندانش با نشستن در قایقی از خطر سیل و زلزله نجات پیدا کردند. گفته شده است که «زمین به تمامی در فساد و هلاکت بود» آب‌ها بیرون جوشیدند. همه‌جا را پوشاندند و «نهایتاً آب فرونشست.»

توفان نوح در اسطوره‌های یونانی

زئوس تصمیم گرفت مردمی راکه هر روز گناهکارتر می‌شدند با سیلی نابود کند. تنها دئوکالیون و همسرش پیرها (پورها) از این سیل نجات یافتند. چرا که پرومتیوس (پرومته) پدر دئوکالیون قبلاً به پسرش سفارش کرده بود قایق بسازد. این زوج پس از ۹ روزی که سوار قایق بودند قدم روی کوه پارناسوس گذاردند.

همهٔ این افسانه‌ها حکایت از یک واقعیت تاریخی محض می‌کنند. در طول تاریخ پیامبران الهی، در جوامع مختلف بشری به دنبال مأموریت و رسالت الهی خویش، مردم را به دین حق دعوت کرده و بدیهی است که سرگذشت این قوم را به گوش اقوام خود برسانند. متأسفانه از آنجایی که مردم از اصل وحی الهی دور شده‌اند، واقعهٔ سیل دستخوش تغییرات بسیاری شده و به افسانه‌ها و اسطوره‌ها بدل گردید. تنها منبع موثق و دست‌نخورده‌ای که با مراجعهٔ به آن بتوان به اصل ماجرا دست یافت متن قرآن کریم است. آنچه در قرآن آمده دقیقترین و صحیح‌ترین اطلاعات در این خصوص، نه تنها دربارهٔ سیل نوح بلکه دربارهٔ سایر حوادث تاریخی و اقوام است. در فصلهای بعدی داستانهای واقعی دیگری را مرور خواهیم کرد.

فصل دوم
زندگی ابراهیم نبی (علیه السلام)

«ابراهیم به آئین یهود و نصاری نبود لیکن موحدی خالص و مسلمان[1] بود و هرگز از آنان که به خدا شرک آوردند نبود. سزاوارترین مردم به ابراهیم کسانی هستند که از او پیروی کنند و این پیغمبر و امتش اهل ایمانند و خدا ولی و سرپرست مؤمنان است» (آل عمران ۶۸-۶۷).

در قرآن اشارات زیادی به ابراهیم(ع) شده است. خداوند از او به عنوان یک الگوی برجسته برای مردم، یاد می‌کند. او که موحدی خالص و مسلمانی صالح بود، بیش از سایر انبیاء از سوی خداوند مورد تعظیم و تکریم قرارگرفت. خداوند اورا به منصب‌هایی چون امامت، برگزیدگی و شایستگی هردو جهان و خلیل الهی و دوستی خداوند مفتخر گردانید. او که کعبه، قبلهٔ مردم جهان به دست مبارکش بنا گردید، برای هدایت قوم خود و اعتلاء کلمهٔ توحید، به رنجها و مصائبی تن داد که سالهاست مسلمانان جهان خاطرات آن

---

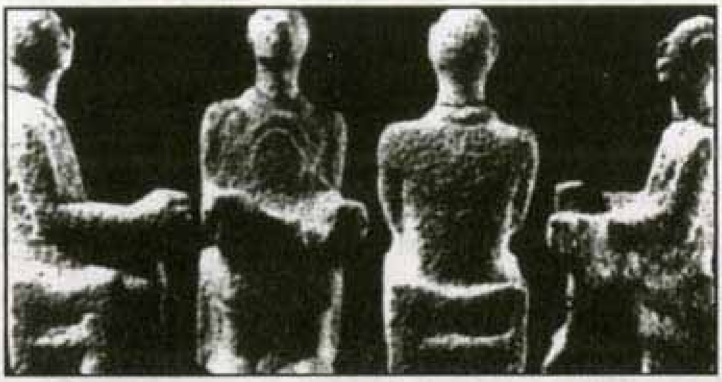
۱ - «تفسیر المیزان جلد ۳ - صفحهٔ ۴۰۰ سطر ۱» ماکان ابراهیم یهودیاً و لانصرانیاً...

در اینجا بعضی گفته‌اند نه تنها یهود و نصارا ادعا می‌کردند که ابراهیم بر دین ما است بلکه عرب جاهلیت بت‌پرست هم ادعا می‌کردند که بر دین حنیف ابراهیم علیه‌السلام اند. حتی اهل کتاب به مشرکین لقب حنفاء داده بودند. بنابراین بعد از آنکه خدای تعالی در آیهٔ مورد بحث ابراهیم را حنیف نامید لازم بود این توصیف را اضافه کند که... مسلماً وماکان من المشرکین تا بفهماند منظور از حنیف بودن آنجناب آن معنای غلط متداول در دوران جاهلیت و بت‌پرستی نیست و او همچون عرب جاهلیت مشرک نبود بلکه پیرو دینی بود که مرضی نزد خداست و آن اسلام است یعنی تسلیم خدا بودن.

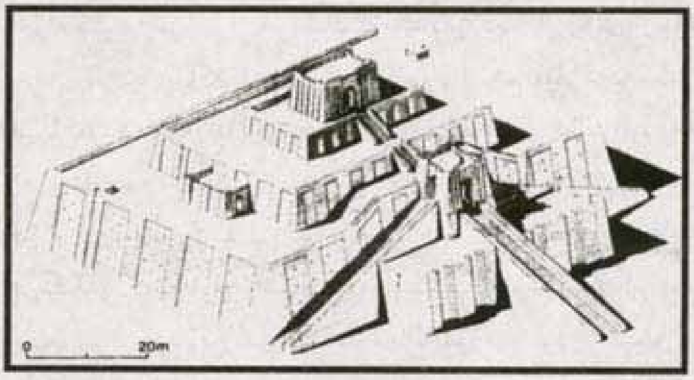
آزمایشهای الهی را در اعمال و مناسک حج زنده می‌کنند.

ابراهیم علیه السلام با بیانی محکم و منطق نیرومند کوشید تا قوم بت‌پرست خود را از جهل بیرون بیاورد، اما این جماعت همچون پیشینیانشان به کلام روشن‌گر این مرد حق اعتنایی نکرده، برعکس با او مخالفت کردند. وقتی مخالفت مردم با او فزونی یافت، ابراهیم(ع) مجبور شد به همراه همسرش به جای دیگری هجرت کند. لوط نبی(ع) و احتمالاً تعداد معدودی از مردم نیز به همراه او مهاجرت کردند. ابراهیم(ع) از ذریهٔ نوح(ع) بود. قرآن بیان می‌کند که او ادامه دهندهٔ راه نوح نیز بوده است. «سلام و تحیت بر نوح باد. ما چنین نیکوکاران را پاداش می‌دهیم. او به حقیقت از بندگان با ایمان ما بود. و جز او و اصحابش همه را غرق گردانیدیم و از پیروان نوح به حقیقت ابراهیم(ع) بود» (الصافات ۸۳-۷۹) در زمان ابراهیم(ع) بسیاری در جلگهٔ بین‌النهرین و مرکز و شرق آناتولی زندگی می‌کردند که آسمان و ستاره‌ها را می‌پرستیدند. مهمترین خدای آنها سین (Sin) یعنی خدای ماه بود. آنها بت را به شکل یک انسان با ریشهای بلند می‌ساختند که لباسی با نقش ماه به تن داشتند. به علاوه این مردم تصاویر برجسته و مجسمه‌هایی از این خدایان می‌ساختند و آنها را پرستش می‌کردند. در آن زمان مردم معتقد بودند که خاک مناسبی در خاور نزدیک وجود دارد که می‌توان برای مدت طولانی از آن نگهداری کرد. مردمی که در آن منطقه زندگی می‌کردند تا سال ۶۰۰ میلادی این خدایان را همچنان می‌پرستیدند. مردم طبق اعتقادات خویش بناهایی می‌ساختند که به زیگورات (Zigorat) معروف بود. این مکان‌ها را هم برای رصد اجرام آسمانی و هم به عنوان معبد مورد استفاده قرار می‌دادند. در منطقهٔ وسیعی که شامل بین‌النهرین تا سرزمین آناتولی بود این بناها ساخته می‌شد. در آنجا همهٔ خدایان بویژه خدای ماه «یعنی سین» نیز پرستش می‌شدند(۱۲). این شکل اعتقاد که امروزه فقط در آثار باستانی مشاهده می‌شود، در قرآن نیز اشاراتی بدان گردیده است. همان‌طور که در قرآن آمده، ابراهیم از پرستش این خدایان سرباز زد و تنها روی به جانب الله یعنی خدای واقعی نمود. در قرآن محاجهٔ ابراهیم با بت‌پرستان به این شکل نقل می‌شود.

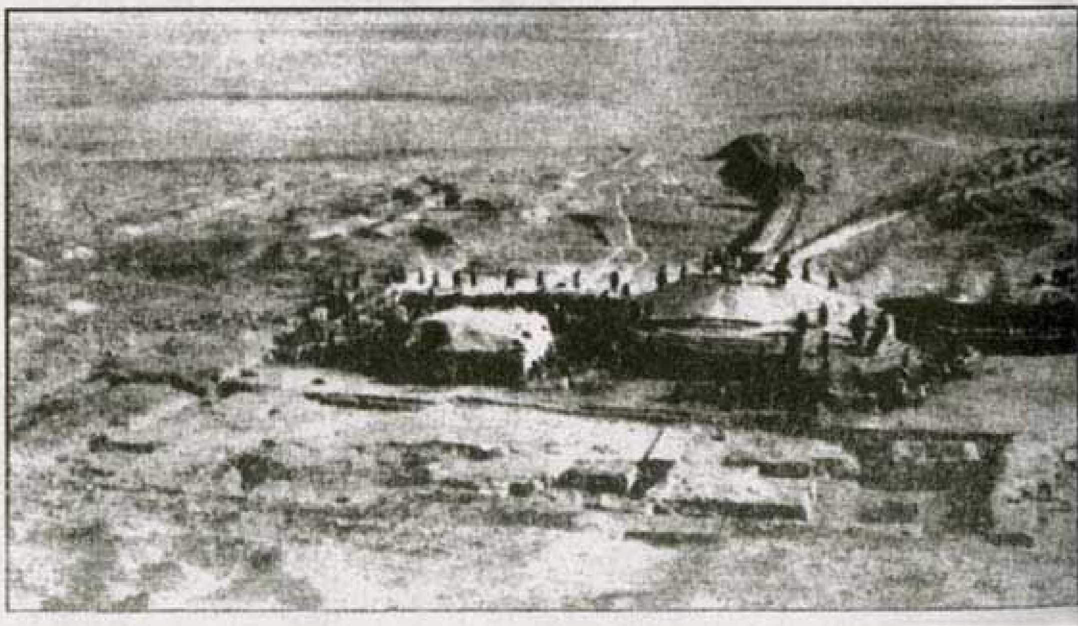
«یادکن وقتی را که ابراهیم به پدرش آزر گفت آیا بتها را به خدائی اختیار کرده‌ای



در زمان نبوت ابراهیم مذهب چندخدائی در منطقهٔ بین‌النهرین رواج داشت. خدای ماه «سین» یکی از مهمترین این بتها بود. مردم مجسمه‌هایی از این خدایان ساخته و آن را می‌پرستیدند. در سمت چپ مجسمهٔ سین دیده می‌شود. شکل ماه بوضوح بر روی سینهٔ مجسمه مشاهده می‌شود.



زیگورات که هم معبد و هم رصدخانه بود بناهایی بودند که در زمان خود برای ساختن آنها از بالاترین تکنیکهای پیشرفته استفاده می‌شده. ستارگان و ماه و خورشید اولین و مهمترین اشیاء مقدس بودند و بنابراین آسمان، از اهمیت بسیاری برخوردار بود. سمت چپ و زیرعکس مهمترین زیگورات بین‌النهرین است.



به درستی که من تو و قوم تورا در گمراهی آشکار می‌بینم. و همچنین ما به ابراهیم ملکوت و باطن آسمانها و زمین را نشان دادیم تا به مقام اهل یقین برسد. پس چون شب تاریک آمد ستارهٔ درخشانی دید (برای هدایت قوم) گفت این پروردگار من است. پس چون آن ستاره غروب کرد گفت من چیزی که نابود گردد را به خدائی نخواهم گرفت. پس چون ماه تابان را دید باز (برای هدایت قوم) گفت این خدای من است. اما وقتی آن هم افول کرد. گفت (آن نیز خدا نباشد) اگر مرا پروردگارم هدایت نکند یقیناً از گمراهان خواهم بود. پس چون خورشید درخشان را دید باز (برای ارشاد قوم) گفت: این است خدای من این بزرگتر نیز هست. پس چون آن هم افول کرد گفت: ای مردم من از آنچه که شما شریک خداوند قرار دهید بیزارم. من با ایمان خالص رو به سوی خدائی آوردم که آفرینندهٔ همهٔ آسمانها و زمین است و من هرگز از مشرکان نخواهم بود.» (انعام ۷۹-۷۴)

در قرآن به محل تولد ابراهیم و محل زندگی او به طور مفصل اشاره‌ای نشده، اما چون فرشتگانی که به قوم لوط فرستاده شدند قبلاً هم به سوی ابراهیم فرستاده شده بودند و به همسر او مژده فرزندی را دادند، مشخص می‌شود ابراهیم و لوط در نزدیکی یکدیگر زندگی کرده و باهم همزمان بوده‌اند.

مطلب مهم دربارهٔ ابراهیم که در قرآن آمده و در تورات نیامده، بنای کعبه است. در قرآن گفته شده است که کعبه توسط ابراهیم و فرزندش اسماعیل ساخته شده است. امروزه تنها چیزی که مورخان دربارهٔ گذشتهٔ کعبه می‌دانند آن است که این مکان از زمانهای بسیار قدیم یک مکان مقدس بوده است. قراردادن بتها در کعبه در دوران جاهلیت، و قبل از پیامبری محمد(صلی‌الله علیه وآله) در نتیجهٔ فساد تدریجی و انحرافات ایجاد شده در دین راستینی بود که زمانی به ابراهیم(ع) وحی شده بود.

ابراهیم براساس کتاب تورات

کتاب عهد قدیم تقریباً مفصل‌ترین منبع دربارهٔ ابراهیم است. اگرچه بیشتر اخبار و گزارشهای آن چندان قابل اطمینان نیست. براساس آن ابراهیم حدوداً ۱۹۰ سال قبل از میلاد مسیح در شهر اور یکی از مهمترین شهرهای آن زمان که در جنوب شرقی جلگهٔ

بین‌النهرین قرارداشت، به دنیا آمد. ابتدا نام او ابراهیم نبود بلکه آبرام بود. بعد از آن توسط خداوند (Yhwh) نام وی عوض شد. براساس عهد قدیم، یک روز خدا از آبرام خواست تا سفری ترتیب داده، سرزمین و قوم خود را ترک کند و به سرزمین نامعلومی رفته، جامعهٔ جدیدی را برپا کند. آبرام در سن ۷۵ سالگی از این گفته اطاعت کرد و به همراه همسر نازایش ساره که بعداً سارا، به معنای شاهزاده، نام گرفت و برادرزاده‌اش لوط، راه سفر درپیش گرفت. هنگامی که عازم سرزمین موعود بودند برای مدتی در حاران توقف کردند. سپس به سفر خود ادامه دادند. وقتی به سرزمین کنعان که خداوند به آنها وعده فرموده بود رسیدند به آنها گفته شد این جا مکان خاصی است که برای آنها انتخاب شده و به آنها بخشیده می‌شود. وقتی ابرام ۹۹ ساله شد با خدا عهدی بست و نام او به ابراهیم تغییر یافت. او در سن ۱۷۵ سالگی رحلت کرد. او در غار مخپلاه (Machpelah) نزدیک شهر حبرون (الخلیل یا ابراهیم خلیل) در ساحل غربی که امروزه تحت اشغال اسراییل است دفن گردید. این سرزمین را ابراهیم با پرداخت مبلغ معینی خرید و این اولین دارایی او وخانواده‌اش در سرزمین موعود بود.

محل تولد ابراهیم براساس عهد قدیم

مکان تولد ابراهیم همواره موضوع بحثهای زیادی بوده است. مسیحیان و یهودیان می‌گویند که او در جنوب جلگهٔ بین‌النهرین متولد شده، اما عقیدهٔ عمومی در جهان اسلام آن است که مکان تولد او در اطراف اورفا ـ حاران می‌باشد. برخی از یافته‌های جدید نشان می‌دهد که فرضیه‌های مسیحیان و یهودیان براساس واقعیت نیست. آنها برای این ادعا به عهد قدیم استناد می‌کنند. در این کتاب آمده ابراهیم در شهر اور در جنوب بین‌النهرین متولد شد. وقتی ابراهیم بزرگ شد به او گفته شد تا سفری به سمت مصر ترتیب دهد و برای رسیدن به سرزمین مصر در انتهای یک سفر طولانی از منطقه حاران ترکیه عبور کرد. اگرچه یک نسخه از عهد قدیم اخیراً یافت شده که تردیدهای جدی دربارهٔ اعتبار این اخبار ایجاد می‌کند. این نسخهٔ یونانی متعلق به قرن سوم قبل از میلاد است و آن را به عنوان قدیمی‌ترین نسخهٔ عهد قدیم که تاکنون یافت شده

دانسته‌اند، در این نسخه به شهر اور هیچ اشاره‌ای نشده است. امروزه محققان بسیاری که دربارهٔ عهد قدیم تحقیق می‌کنند می‌گویند که کلمهٔ اور نادرست است و یا جزء مطالبی است که بعداً به تورات اضافه شده است. این موضوع می‌رساند که ابراهیم در شهر اور به دنیا نیامده و هرگز در طول زندگی‌اش در منطقهٔ بین‌النهرین امروزی نبوده است. به علاوه در نام برخی از مکانها و مناطقی که آنها می‌گویند به مرور زمان تغییراتی به وجود آمده است. در عصر ما جلگهٔ بین‌النهرین عموماً به سواحل مرزهای جنوبی سرزمین عراق بین رودخانه‌های دجله و فرات اطلاق می‌شود. با این حال دو هزار سال پیش بین‌النهرین شامل مناطقی شمالی‌تر که امروزه جزء ترکیه محسوب می‌شود، بوده است. بنابراین حتی اگر بپذیریم که بیان جلگهٔ بین‌النهرین در عهد قدیم صحیح است، خطاست که تصور کنیم بین‌النهرین دو هزار سال پیش و بین‌النهرین امروزه دقیقاً مناطق یکسانی هستند. اگرچه برسر این موضوع که محل تولد ابراهیم نبی شهر اور بوده، نظرکلی وجود ندارد، اما نسبت به این حقیقت که ابراهیم در حاران و حومهٔ آن زندگی می‌کرد، نظرها مشترک است. بویژه اخیراً تحقیقاتی در خصوص تورات صورت گرفته که این نظریه، یعنی تولد ابراهیم علیه‌السلام را در شهر حاران تقویت می‌کند مثلاً در عهد قدیم حاران سرزمین آرام معرفی شده است (سفر پیدایش باب یکم ۳۸ و باب یازده ۳۱) در این کتاب درباره خانوادهٔ ابراهیم می‌خوانیم «پسران یک فرد آرامی بودند» (سفر تثنیه باب ۵ {۲۶}) اینکه ابراهیم یک فرد آرامی معرفی می‌شود نشان می‌دهد که از دید تورات او زندگی خود را در این منطقه به‌سر برده است. در منابع اسلامی شواهد بسیار قوی وجود دارد که محل تولد ابراهیم حاران و اورفاست (در برخی منابع اسلام آمده زادگاه ابراهیم(ع) در سرزمین عراق و بابل و در جایی به نام کو ثی ربی بوده، در برخی از تواریخ زادگاه ابراهیم شهر اور که از شهرهای بابل است ذکر شده، در قصص الانبیاء است که ابراهیم خلیل جوانی بود از اهل «فدان ـ آرام» در سرزمین عراق (تاریخ‌الانبیاء صفحهٔ ۱۱۷). در اورافا که شهر پیامبران نامیده می‌شود، داستانها و افسانه‌های بسیاری دربارهٔ حضرت ابراهیم وجود دارد.

چرا عهد قدیم تغییر یافت

عهد قدیم و قرآن ظاهراً از دو فرد متفاوت با نام ابراهیم یا آبراهام نام می‌برند. در قرآن ابراهیم پیامبر، به سوی مردمی فاسد فرستاده شد آنها آسمان و ستاره‌ها، ماه و بتهای متفاوت را پرستش می‌کردند. او با این قوم به مبارزه پرداخت و سعی کرد تا آنها را از اعتقادات خرافاتی‌شان دور کند و به ناچار در مقابل همهٔ مردم جامعه از جمله پدرش[۱] به مقابله برخاست. در عهد قدیم به هیچ‌یک از مواردی چون انداختن ابراهیم در آتش و شکستن بتها اشاره‌ای نشده است. بی‌شک تصویر کلی که تورات از ابراهیم به عنوان جد یهود ارایه می‌دهد متعلق به رؤسای اقوام یهود و با هدف مطرح کردن نژاد قوم یهود است. یهودیان معتقدند مردمی هستند که خداوند آنها را برای ابد برگزیده و به آنها برتری بخشیده است. آنها تعمداً و به دلخواه مطالب این کتاب را کم و زیاد کردند تا آن را مطابق با اعتقادات و سلیقه‌های خود درآوردند. به این دلیل است که در این کتاب ابراهیم جد یهودیان معرفی می‌شود.

آن دسته از مسیحیان که به عهد قدیم اعتقاد دارند نیز ابراهیم را جد یهودیان می‌دانند، تنها با این تفاوت که براساس اعتقادات آنها ابراهیم یهودی نبوده بلکه مسیحی بوده است. مسیحیان برخلاف یهودیان به مفهوم نژاد اعتنایی ندارند با این حال ابراهیم راپیرودین مسیحیت می‌پندارند و این یکی از موضوعاتی است که این دو مذهب برسر آن اختلاف‌نظر و بحث دارند. خداوند دربارهٔ این اختلاف نظر چنین توضیح می‌دهد. «ای اهل کتاب چرا در آئین ابراهیم با یکدیگر مجادله می‌کنید. در صورتیکه تورات و انجیل شما بعد از او نازل شد. آیا تعقل نمی‌کنید. بر فرض در آنچه می‌دانید شما را مجادله روا باشد چرا در آنچه عالم نیستید باز جدل و گفتگو به میان می آورید و خدا همه چیز می‌داند و شما نمی‌دانید. ابراهیم به آئین یهود و نصاری نبود لیکن موحدی خالص و مسلمان بود و هرگز از مشرکین نبود. همانا سزاوارترین مردم به ابراهیم کسانی هستند که

---

۱ - آزر را برخی عموی ابراهیم و برخی دیگر از جمله معدودی در اثبات الوصیه اورا جد مادری ابراهیم و منجم مخصوص نمرود معرفی می‌کنند. در هر حال آزر پدر صلبی ابراهیم نبوده. مورخین به اتفاق پدر ابراهیم(ع) را تارخ می‌دانند و نسب وی را به نوح نبی نقل کرده‌اند اما چون ابراهیم(ع) تحت تکفل آزر بوده اورا پدر می‌خوانده.

از او پیروی کنند. و این پیغمبر و امتش اهل ایمانند و خداوند ولی و سرپرست مؤمنان است» (آل عمران ۶۸-۶۵)

او به راستی پیامبر موحدی بود که قوم خود را از بت‌پرستی و انحرافات و کجروی‌هایی که بدان مبتلا بودند برحذر می‌داشت. هرجا اثری از شرک و انحراف می‌دید با منطق نیرومند و استدلالهای کوبندهٔ خویش با آنها به مبارزه و محاجه برمی‌خواست. او از ابتدای جوانی با درایت و هوشیاری بی‌بدیل خویش به طرد و نفی افکار قوم گمراه خود همت گماشت. اما قوم او در پاسخ همچون سایر امم دیگر به آزار و شکنجهٔ وی پرداختند و بارها سعی کردند تا اورا بکشند. ابراهیم سرانجام برای فرار از شرارت و تبهکاری قومش مهاجرت کرد.

فصل سوم

قوم لوط و شهری که نابود شد

«قوم لوط نیز هشدارهای اورا تکذیب کردند ما هم جز خانوادهٔ لوط همهٔ آنان را به سنگباران هلاک و نابود کردیم. ما آنها را به سحرگاهی نجات دادیم (نجات آنها) نعمتی از سوی ما بود. ما این چنین آنهائی که شکرگزار هستند را نجات می‌دهیم (و لوط) آنها را از عذاب مجازات ما ترسانید باز آنها در آیات ما شک و انکار کردند» (سورهٔ القمر ۳۶ - ۳۳)

لوط و ابراهیم در یک زمان می‌زیستند. قولهای مختلفی دربارهٔ نسبت لوط(ع) با حضرت ابراهیم(ع) وجود دارد. برخی اورا برادرزادهٔ ابراهیم و برخی دیگر پسرخاله و برادر همسرش یعنی ساره دانسته‌اند. مسعودی لوط را خواهرزادهٔ ابراهیم معرفی می‌کند، اما مسلم این است که لوط(ع) از جمله کسانی بود که به ابراهیم(ع) ایمان آورده و به همراه وی به فلسطین مهاجرت کرد. در تورات نقل شده لوط پسر هارون و برادرزادهٔ حضرت ابراهیم بود که با او از «اورکلده» بیرون آمد و به کنعان و مصر سفر کرد. لوط پیامبر به سوی یکی از اقوام در همسایگی قوم ابراهیم فرستاده شد. این قوم همان‌گونه که قرآن می‌گوید مرتکب عمل انحرافی «یعنی لواط» شده بودند که تا آن زمان برای دنیا ناشناخته بود. لوط(ع) طبق فرمان الهی به پند و اندرز قوم خود پرداخت و آنان را از این عمل زشت و انحرافی نهی کرد و آنها را از عذاب و خشم خداوند بیم داد. نهایتاً این قوم

با عذاب و بلای وحشتناکی نابود شدند.

عهد قدیم، شهری که قوم لوط در آن اسکان داشتند «سدوم» (Sodom) معرفی می‌کند که در شمال دریای سرخ قرارداشت. در روایات و همچنین تاریخ، شهرهای مختلفی را به این پیامبر نسبت می‌دهند. در حدیثی که کلینی(ره) در کافی و صدوق(ره) در کتاب علل الشرایع روایت کرده، امام صادق(علیه السلام) فرمودند: شهرهای آنجا چهار شهر بود. به نامهای سدوم ـ صدیم ولدنا وعمیأ. طبرسی(ره) در مجمع البیان نقل می‌کند: شهرهای قوم لوط چهار شهر بود که مؤتفکات نامیده می‌شد و عبارت بودند از سدوم ـ عاموراه ـ دوما و صبوأیم که در میان این چهار شهر سدوم از همه بزرگتر و همان شهر سکونت لوط علیه السلام بود. اما آنچه که مسلم است همان‌گونه که قرآن می‌گوید: این قوم به بلایی الهی نابود شدند. مطالعات باستانشناسی نشان می‌دهد که این شهر در منطقهٔ بحرالمیت و در امتداد مرز اسراییل و اردن واقع شده است. قبل از بررسی آثار و بقایای باستانشناسی این واقعهٔ طبیعی اجازه دهید ببینیم که چرا این قوم به این شکل مجازات شده‌اند. قرآن کریم دربارهٔ محاجهٔ لوط نبی(ع) و سایر اتفاقاتی که منجر به هلاکت و نابودی این قوم گردید آیات بسیاری آورده «قوم لوط نیز پیمبران خود را تکذیب کردند. هنگامی که برادر آنها (پیامبر آنها) لوط به آنها گفت آیا خدا ترس و پرهیزگار نمی‌شوید. من برای شما پیامبری امین و خیرخواهم. از خدا بترسید و راه اطاعت پیش گیرید و من از شما اجری برای رسالت خود نمی‌خواهم و چشم پاداش جز به پروردگار عالم ندارم. از میان موجودات عالم مردان را برگرفتید و (زنان) را که خدا همسر شما آفریده رها می‌کنید. آری شما مردمی متعدی و نابکار هستید. قوم لوط در جواب لوط گفتند اگر از این پس دست (از نهی و منع) برنداری تورا از شهر بیرون خواهیم کرد. لوط گفت همانا من خود دشمن این کار زشت شما خواهم بود» (سورهٔ شعرا ۱۶۸ - ۱۶۰)

اما این قوم گستاخ و بی‌پروا که به خاطر نصایح و پنددهی لوط(ع) از او بیزار بودند، اورا تهدید کردند و تصمیم گرفتند تا او و سایر مؤمنان اطراف اورا

تبعید کنند[۱] درآیات دیگر ادامهٔ ماجرا چنین بیان می‌شود.

«و لوط را به رسالت فرستادیم (هنگامی که) به قوم خود گفت آیا عمل زشتی را که پیش از شما هیچکس بدان مبادرت نورزیده بود بجا می‌آورید. شما زنان را ترک کرده و با مردان شهوت می‌رانید. آری که شما قومی اسرافکار هستید و آن قوم پیغمبر خود را پاسخی نداد جز آنکه گفتند اورا از شهر بیرون کنید که او و پیروانش مردمی هستند (که این کار را پلید دانسته) و از آن تنزه می‌جویند» (سورهٔ اعراف ۸ - ۸۰) لوط قومش را به حقیقتی آشکار فراخواند و آنها را به روشنی از (عذاب الهی) ترساند. اما این مردم به این هشدارها هیچ اعتنایی نکردند و به انکار پیامبر خود ادامه داده، وعدهٔ مجازات را نیز انکار کردند.» (بیاد آر) لوط را هنگامی که به قوم خود گفت آیا شما به عمل زشتی که هیچکس در عالم پیش از شما مرتکب نشده اقدام می‌کنید. شما به شهوترانی با مردان می‌پردازید. و راه (فطرت زناشوئی) را قطع می‌کنید و در مجامع خود (بی‌هیچ خجلت) به کار قبیح می‌پردازید. قوم لوط جز آنکه (به طعنه) گفتند اگر راست می‌گوئی عذاب خدا را بر ما نازل کن، به او هیچ جواب دیگر ندادند.» (عنکبوت ۲۹ - ۲۸) وقتی قوم چنین پاسخی داد، لوط از خداوند کمک خواست.

«او گفت: پروردگارا مرا در مقابل این قوم بدکار کمک بفرما (عنکبوت ۳۰) پروردگارا من و خانوادهٔ مرا از یک چنین عمل زشتی که (این قوم) انجام می‌دهند نجات ده» (شعرا ۱۶۹)

قوم لوط اعمال زشت و ناشایست دیگری را نیز مرتکب می‌شدند: طبرسی(ره) در مجمع البیان نقل می‌کند که اجتماعات و مجالس این قوم مشتمل بر انواع کارهای زشت و

۱ـ در حدیثی صدوق(ره) از امام محمدباقر (علیه‌السلام) نقل می‌کند که آن حضرت علت شیوع این خصلت نکوهیده را در این قوم بخل ذکر فرمودند و به ابوبصیر که راوی حدیث و یکی از اصحاب اوست چنین گوید: ای ابوبصیر محمد رسول خدا(ص) در هر صبح وشام از بخل به خدا پناه می‌بُرد و ما نیز از این صفت به خدا پناه می‌بریم، خدای تعالی فرموده: «و کسی که نفسش از بخل نگهداری شود آنان رستگارند» و اکنون سرانجام (شوم) بخل را بتو خبر خواهم داد. سپس داستان قوم لوط را برای ابوبصیر ذکر فرمود: قوم لوط اهل قریه‌ای بودند که بخل داشتند... و بعد فرمود: قریهٔ قوم لوط سرراه مردمی بود که به شام و مصر سفر می‌کردند و چون کاروانی بر آنها می‌گذشت آنها را پذیرائی می‌کردند و از آنجا که دچار بخل و خست بودند به فکر افتادند تا با این عمل زشت خود میهمانان را مورد آزار و اذیت قرار دهند تا پای مسافران از سرزمین آنها قطع شود و به این‌سان این عمل در میان آنها رسوخ کرد و بالاخره سبب هلاکت آنها گردید.

قبیحی همچون دشنام و سخنان رکیک، قمار، شلاق زدن، سنگ پرانی و... بود.

ویژگی دیگر این مردم، ظلم و بیدادگری بود که در میان طبقات این قوم وجود داشت. حکام و داوران سدوم به بیدادگری مشهور بوده‌اند و در امثال عرب نیز آمده که «فلان أجور من قاضی سدوم» یعنی فلانی بیدادگرتر از قاضی سدوم است. به هرحال مردم آن ناحیه به انواع ظلمها و انحرافات و اعمال زشت و کارهای لغو و بیهوده آلوده بودند. لوط(ع) به تبلیغ و ارشاد این قوم گمراه به شدت همت گماشت وقتی دید این قوم سر به اطاعت فرو نمی‌آورند در حق‌شان نفرین کرد. با دعای لوط خداوند فرشتگانی را به شکل مردانی فرستاد. این فرشتگان قبل از آمدن لوط، ابراهیم را ملاقات کرده بودند و به او بشارت داده بودند که همسرش فرزندی خواهد آورد و گفته بودند که آنها برای هلاک آن قوم فرستاده شده‌اند. ابراهیم گفت: ای رسولان بازگوئید که شما برای چه کار مأمورید؟ گفتند ما بر (هلاکت) قوم بدکار فرستاده شده‌ایم. تا بر سر آنها از گل سنگ باران کنیم. که آن سنگها نزد پروردگار معین و نشاندار برای مسرفین است.» (الذاریات ۳۴ - ۳۱) «مگر اهل بیت لوط که آنها را همه (از بلا) نجات خواهیم داد. جز زن لوط (که با بدان همدست بود) چنین مقرر داشتیم که بازشتکاران هلاک شود» (الحجر ۶۰ - ۵۹)

پس از ترک مصاحبت ابراهیم، فرشتگان که به عنوان رسول آمده بودند به سوی لوط آمدند. لوط قبلاً آنها را ملاقات نکرده بود. ابتدا نگران شد اما پس از گفتگو با آنها آرام شد.

«و چون فرستادگان ما (فرشتگان قهر) به لوط وارد شدند (بر قوم خود) پریشان خاطر و دلتنگ شد و گفت این روز بسیار سختی است» (هود ۷۷) «گفت شما اشخاص نا آشنایید و من شما را نمی‌شناسم. فرشتگان گفتند که ما بر انجام وعدهٔ عذاب که قومت در آن به شک و انکار بودند فرستاده شدیم. و به حق و راستی بسوی تو آمده‌ایم و آنچه گوییم صدق محض است. پس تو ای لوط با خانواده‌ات شبانه از این دیار بیرون شو و همهٔ اهل بیت پیشاپیش و خود از پی آنان بروید و هیچیک بازپس را ننگرید. و تنها بدان‌سو که مأمورید به سرعت روان شوید (و آنگاه بر قوم لوط حکم هلاکت دادیم) و بر

او این فرمان را که قومت تا آخرین افراد صبحگاه هلاک می‌شوند وحی کردیم» (الحجر ۶۶-۶۲).

در همین زمان قوم دریافتند که او مهمانانی دارد. بدون درنگ آمدند تا با مهمانان همان عمل زشتی را که با سایرین انجام داده بودند، انجام دهند. آنها خانهٔ اورا محاصره کردند. لوط از ترس قصد بد آنها با مهمانانش، قوم خود را چنین مورد خطاب قرار می‌دهد. «لوط گفت: اینها مهمانان من هستند آبروی مرا مریزید و از خدا بترسید. و مرا شرمنده نکنید.» (سورهٔ حجر ۶۹-۶۸)

قوم لوط به تندی جواب دادند: «مگر ما تورا از جهانیان نهی نکردیم؟ (و نگفتیم کسی را به میهمانی نپذیر)؟ (الحجر ۷۰) لوط اندیشید. همینک او و میهمانانش در معرض یک قصد شیطانی هستند. گفت: ای کاش مرا بر منع شما اقتداری بود که بر منعتان قدرت ندارم، از شر شما به رکن محکم پناه خواهم برد» (هود ۸۰) مهمانان او خاطرنشان کردند که آنها رسولان الهی هستند و گفتند: «فرشتگان به لوط گفتند که ما رسولان پروردگاریم و هرگز دست (آزار) قوم بتو نرسد. تو با اهل بیت خودپاسی از شب گذشته از این دیار بیرون شو و از اهل بیت خود هیچکس جز زن خود که آنهم با قوم باید هلاک شود، یکی را وامگذار. وعدهٔ عذاب مقرر شده صبح است و تا صبح وقت بسیار نیست» (سورهٔ هود ۸۱)

زمانی که فساد قوم او به بالاترین حد خود رسید، خداوند لوط را به وسیلهٔ فرشتگان خود نجات بخشید. بهنگام صبح با عذابی که لوط از پیش مردم را نسبت به آن آگاهانیده بود، همه نابود شدند.

«و آنها از او مهمانانش را طلبید و ما چشم آنها را نابینا کردیم (و آنها شنیدند که) اینک طعم عذاب و قهر و انتقام ما را بچشید. فردا صبح زود عذاب دائم آنها را در ربود (سورهٔ قمر ۳۸-۳۷)

آیاتی که نابودی این قوم را توصیف می‌کنند چنین هستند:

«قوم لوط هنگام طلوع آفتاب به صیحهٔ آسمانی همه هلاک شدند. و شهر و دیار آنها را زیروزبر ساختیم و آن قوم را سنگباران عذاب کردیم. آگاه باشید در این عذاب

هوشمندان را بصیرت و عبرت بسیار است. و این نشانه‌ای برای مؤمنان است» (سورهٔ الحجر ۷۶-۷۳)

«وقتی فرمان ما صادر شد ما (شهرودیار) آنها را نابود ساختیم و آنها را مرتباً سنگ باران کردیم که آن سنگها به امر خدا نشاندار و معین بود و چنین عذابی از ظالمین هیچگاه دور نیست» (سورهٔ هود ۸۳-۸۲) «آنگاه همه را به خاک هلاکت نشاندیم. و آنها را به سنگباران عذاب که باران بسیار سختی بر سر بدکاران است هلاک کردیم. و در این (هلاک قوم لوط) نیز آیت و عبرت بزرگی برای دیگران بود و اکثر مردم باز ایمان به خدا نیاوردند. و همانا پروردگار تو بسیار عزیز و مهربان است.» (سورهٔ شعرا ۱۷۵ - ۱۷۲) وقتی تمام مردم هلاک شدند لوط و مردم با ایمان که اهل خانوادهٔ او بودند نجات پیدا کردند. همسر لوط هم که ایمان نیاورد هلاک گردید.

«ولوط (را فرستادیم) که به قوم خود گفت آیا عمل زشتی را مرتکب می‌شوید که پیش از شما هیچکس از خلق عالم بدان مبادرت نورزیده بود. شما زنان را ترک کرده و با مردان شهوت می‌رانید. آری که شما قومی اسرافکار هستید. این قوم پاسخی ندادند جز آنکه گفتند اورا از شهر بیرون کنید که او و پیروانش مردمانی هستند که از این عمل تنزه می‌جویند. پس ما او و اهل بیت اورا جز همسرش نجات دادیم (که زن او زشتکار بود و به جاماند و بر آن قوم بارانی از سنگ فروباریدیم. بنگر که عاقبت کار بدکاران چیست» (اعراف ۸۴-۸۰)

بدین صورت لوط نبی به همراه افراد با ایمان و اهل بیت‌اش بجز همسرش همگی از این بلا در امان ماندند. چون این قوم فاسد و منحرف بودند همهٔ آنها هلاک شده، خانه‌هایشان به کلی ویران گردید و با خاک یکسان شدند.

نشانه‌هایی روشن در دریاچه لوط

آیهٔ هشتاد و دوم سورهٔ هود بیان می‌کند که نوع بلای وارده بر قوم لوط چیست؟ «وقتی فرمان عذاب صادر شد باران سنگ سختی پی درپی بر سر آنها نازل شد.»

عبارت با خاک یکسان شدن، می‌رساند که به وسیلهٔ زلزلهٔ سختی منطقه به کلی

ویران‌شده است. همان‌طور که «دریاچهٔ لوط» یعنی محل وقوع حادثه نشانه و آثار چنین مصیبت و بلا را نشان می‌دهد. در اینجا گزارشهای باستانشناس آلمانی وارنر کلر را بدین شرح نقل می‌کنیم.

درهٔ سدیم که شامل سدوم و عمراء است زمانی همراه با بستر این شکاف عظیم که درست در همین منطقه دچار رانش شده بود در این ورطه غوطه‌ور گردید. تخریب این منطقه تقریباً به دلیل زلزله‌ای عظیم بوده است که احتمالاً با انفجار، برق، خروج گازهای طبیعی و حریقی بزرگ و گسترده همراه بوده است.(۱۳) در حقیقت دریاچهٔ لوط یا بحرالمیت که امروزه به جهات دیگر شناخته شده است درست در منطقه‌ای زلزله‌خیز فعال واقع شده است. «بستر بحرالمیت به وسیلهٔ یک ریزش که در اثر حرکات تکتونیکی پوستهٔ زمین به وجود آمده، شکل گرفته است. این دره در منطقه‌ای به وجود آمده که دچار حرکتی کششی گردیده که از دریاچهٔ طبریه (Taberiye) در شمال تا قسمت میانی درهٔ عربه (Arabah) در جنوب امتداد دارد(۱۴) در عبارت آخر حادثه چنین بیان می‌شود. «ما بر سر آنها باران سنگ سختی پی درپی فرو فرستادیم» و این به احتمال قوی بدان معناست که در اطراف دریاچهٔ لوط انفجارهای آتشفشانی روی داده و به همین دلیل گلها و سنگهایی که به اطراف پرتاب می‌شدند به شکل گداخته بوده‌اند. [همین حادثه در آیهٔ صد و هفتاد و سوم سورهٔ شعرا بیان می‌شود که ما برسر آنها بارانی (از سنگ) فروفرستادیم و بلایی بود بر سر آنها که از پیش نصیحت‌شان کردیم (اما اعتنایی نکردند)] در همین ارتباط وارنر کلر می‌نویسد:

این فرونشست باعث آزادسازی نیروهای آتشفشانی گردید که تا آن موقع در تمام طول این شکستگی غیرفعال باقی‌مانده بودند. در درهٔ بالایی اردن در نزدیکی بشن (Bashan) هنوز دهانهٔ آتشفشانی کوههای آتشفشانی خاموش وجود دارد. که خطوط بسیار عظیمی از گدازه و لایه‌های عمیقی از بازالت در سطح سنگ آهک‌های آن انباشته شده است.(۱۵) این لایه‌های گدازه و بازالت، بزرگترین گواه است که در این منطقه انفجارهای آتشفشانی و زلزله به طور همزمان روی داده است. فاجعه‌ای که در این آیه قرآنی بدین‌گونه بیان می‌شود: ما بر سر آنها درپی باران سنگ، از گل گداخته



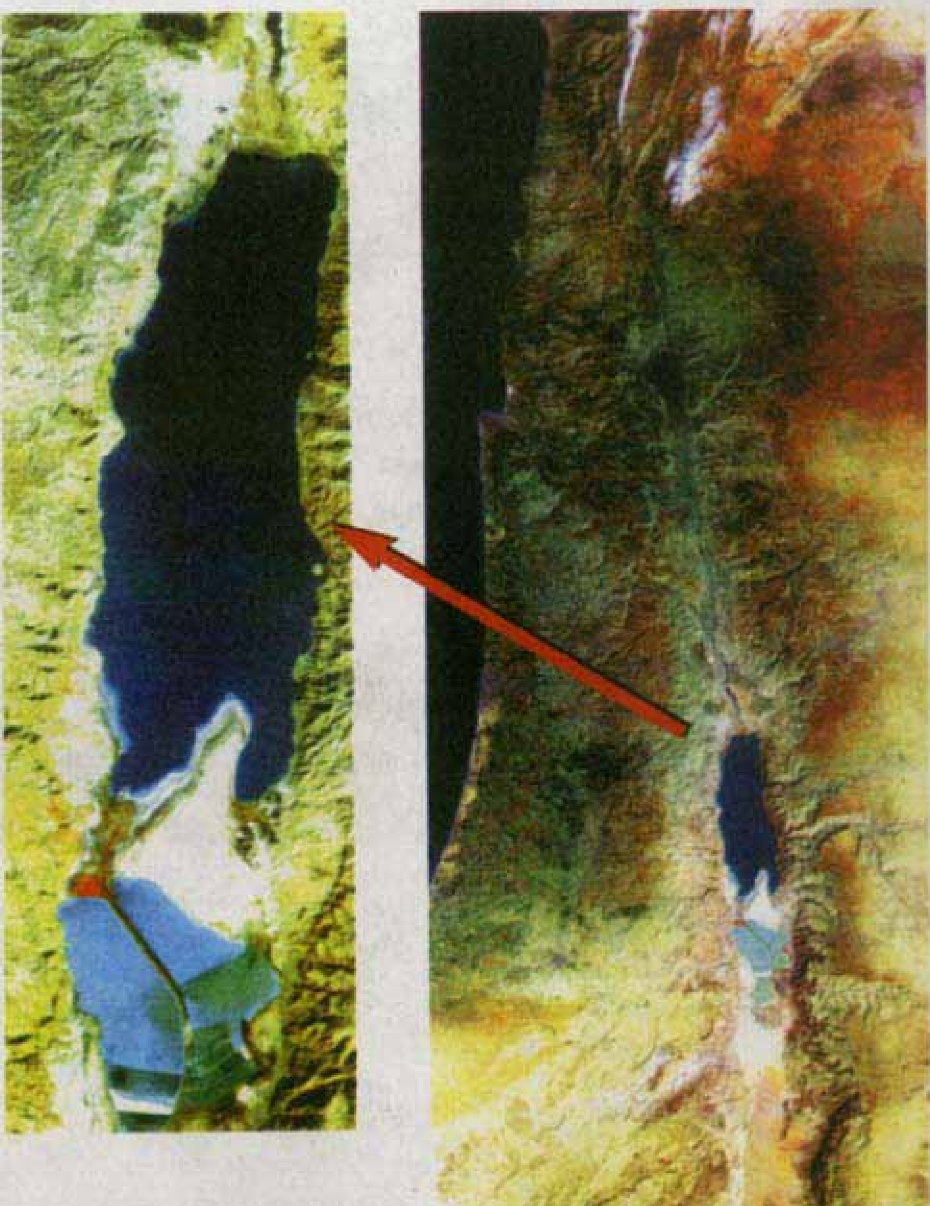
عکس ماهواره‌ای از منطقه‌ای که قوم لوط در آنجا زندگی می‌کرده‌اند.

فروفرستادیم. به احتمال قوی اشاره به همین انفجارهای آتشفشانی است. باتوجه به این جمله: «زمانی که فرمان ما صادر شد ما (شهر را) زیروزبر کردیم.» در همان آیه، بایستی اشاره به زلزله‌ای باشد که باعث ایجاد فوران آتشفشان روی سطح زمین و اثرات ویران‌ساز آن و ایجاد شکاف و آثار و توابع آن باشد. این علایم روشن که همه در نزدیک دریاچهٔ لوط مشاهده می‌شود بسیار جالب هستند. در کل حوادثی که در قرآن نقل شده همه در خاورمیانه، جزیرة العرب و مصر روی داده است. دریاچهٔ لوط درست در وسط این سرزمین‌ها واقع است. دریاچهٔ لوط علاوه بر حوادثی که در اطراف آن رویّ داده به دلایل جغرافیایی نیز شایستهٔ توجه بسیار است. سطح این دریا تقریباً ۴۰۰ متر پایین‌تر از



دریای مدیترانه است و این در حالی است که عمیق‌ترین نقطه در این دریاچه ۴۰۰ متر است. در نتیجه کف دریا ۸۰۰ متر پایین‌تر از سطح مدیترانه است. این پایین‌ترین نقطه در سطح زمین است. در سایر نقاطی که از سطح دریا پایین‌تر هستند حداکثر عمق ۱۰۰ متر است. مورد دیگر در ارتباط با این مکان غلظت بالای نمک موجود در این دریاچه است که بالغ بر ۳۰٪ است. به همین خاطر هیچ جانداری مثل ماهی یا خزه نمی‌تواند در آن زندگی و رشد نماید به همین دلیل است که این دریاچه را در ادبیات غرب دریاچهٔ مرده (بحرالمیت) نامیده‌اند.

واقعهٔ قوم لوط که در قرآن نقل شده براساس آنچه تخمین زده شده تقریباً ۱۸۰۰ سال قبل از میلاد مسیح روی داده است. ورانر کلر محقق آلمانی براساس تحقیقات زمین‌شناسی و باستانشناسی خود می‌نویسد: در حقیقت شهرهای سدوم و عموراه در



عکس دریاچهٔ لوط
که توسط ماهواره
گرفته شده

درهٔ صدیم که منطقه‌ای در دورترین و پایین‌ترین قسمت دریای لوط است واقع شده و زمانی در این منطقه یک موقعیت مسکونی پهناور و وسیع وجود داشته است. جالبترین خصوصیت ساختاری دریاچهٔ لوط اثری است که نشان می‌دهد چگونه این حادثه همان‌گونه که در قرآن نقل شده روی داده است.

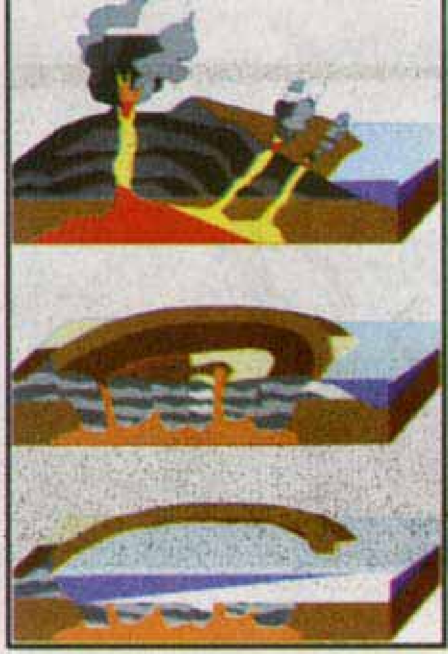
«در ساحل شرقی بحرالمیت شبه جزیره «اللسان» همانند یک زبانه به داخل آب پیش آمده است اللسان در زبان عرب به معنای زبان است. در جایی که از سطح زمین قابل رؤیت نیست در زیر آب در یک گوشهٔ شگفت‌انگیزی زمین دچار فروریختگی شده به گونه‌ای که دریاچه را به دو قسمت تقسیم کرده است. سمت راست شبه جزیره، زمین با شیب تندی تا عمق ۱۲۰۰ پائی فروریخته است. در سمت چپ شبه جزیره، آب به شکل قابل ملاحظه‌ای کم‌عمق است. در سالهای گذشته از طریق ژرفایابی مشخص شد که عمق این قسمت پنجاه تا شصت پائی است. قسمت فوق‌العاده کم‌عمق بحرالمیت از



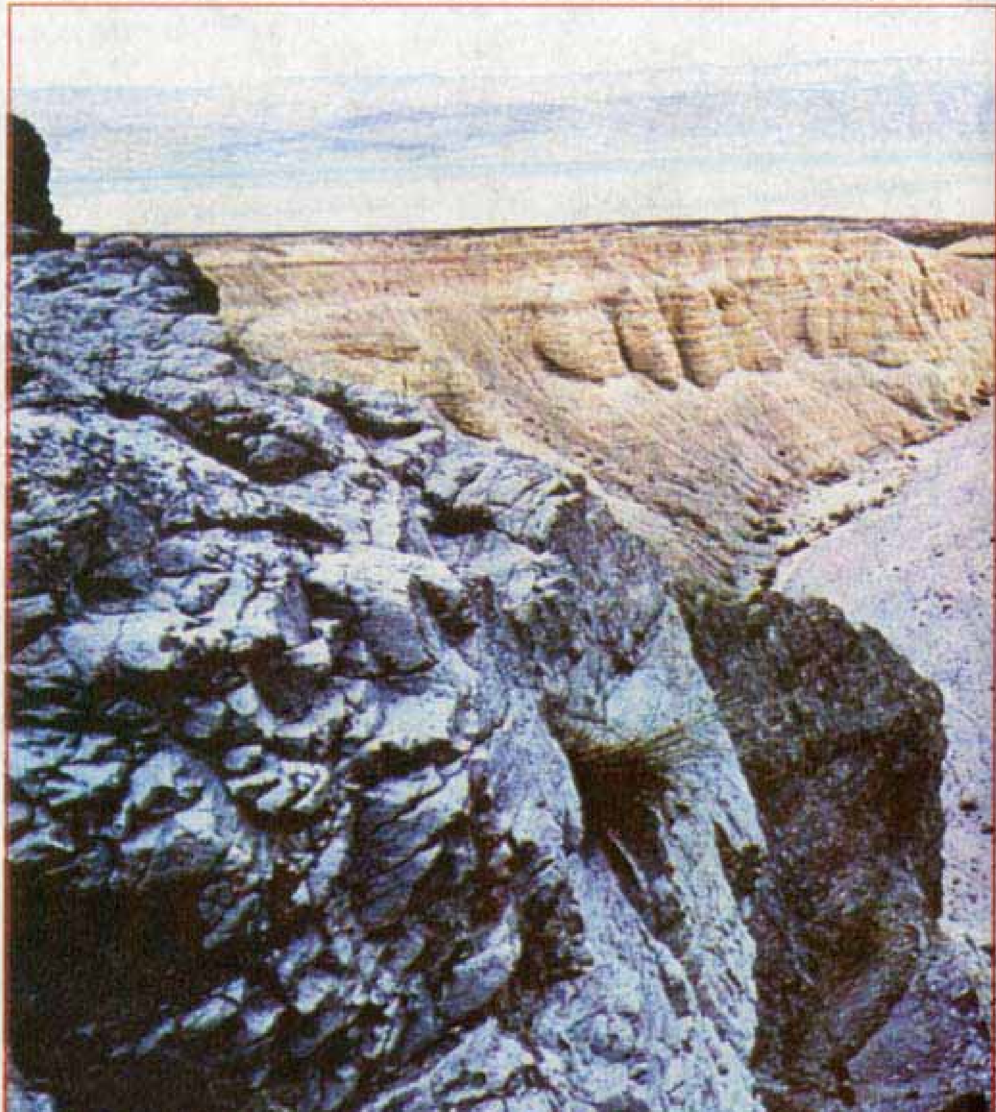
دریاچهٔ لوط یا بحرالمیت

شبه جزیرهٔ اللسان تا جنوبی‌ترین قسمت آن درهٔ صدیم را شامل می‌شود.(۱۶)

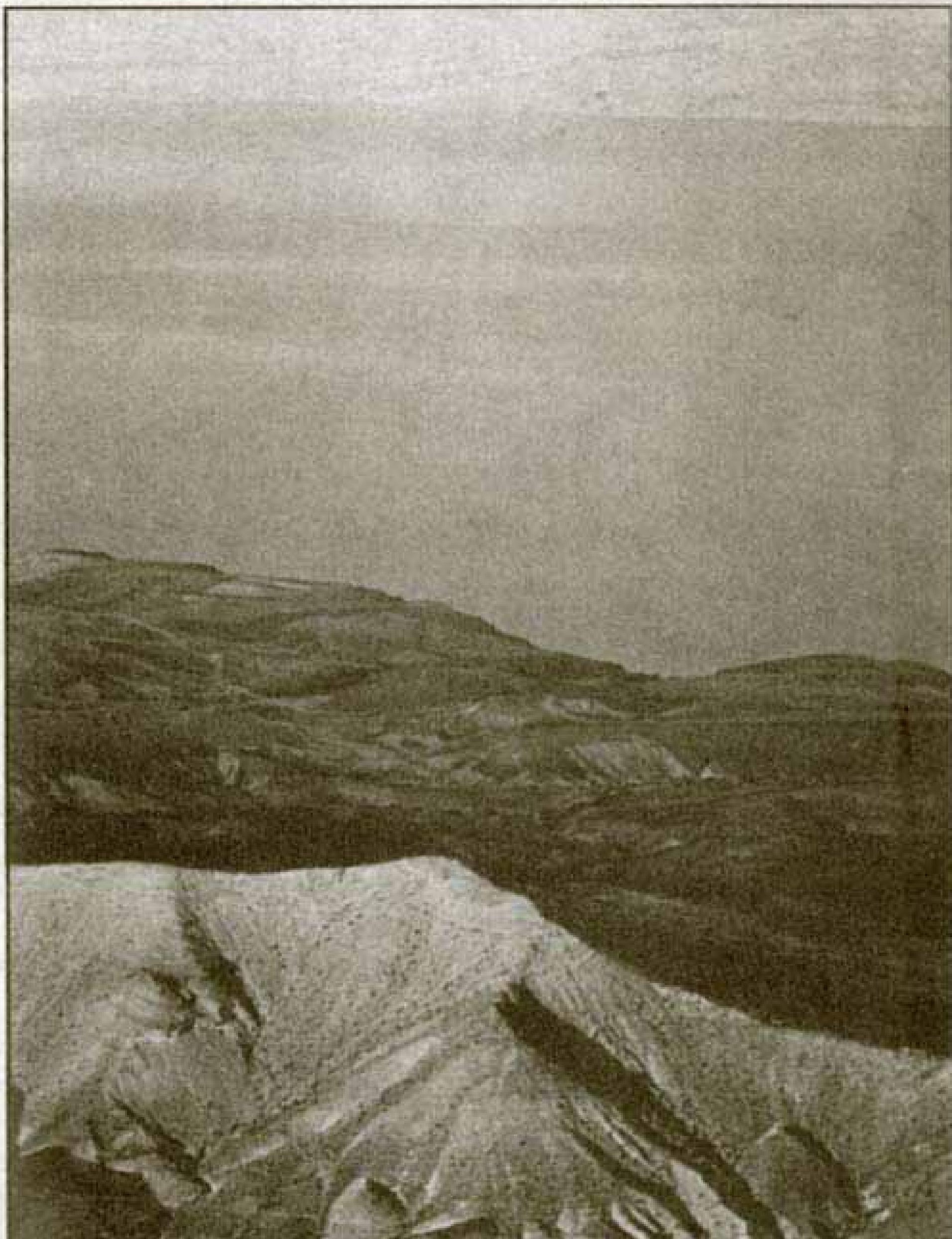
وارنرکلر اشاره می‌کند این قسمت کم‌عمق که معلوم است بعداً شکل گرفته در نتیجهٔ همان زلزلهٔ نامبرده است. این زلزله فروریختگی بسیار عظیمی را در همان منطقه‌ای که زمانی سدوم و عموراء در آنجا واقع شده بود، به وجود آورده است یعنی همان‌جایی که قوم لوط زندگی می‌کردند. زمانی عبور با پای پیاده از این منطقه میسر بود در حالی که امروزه سطح صاف قسمت پست‌تر بحرالمیت، همین منطقه، یعنی درهٔ صدیم را پوشانده است. فروریختن این قسمت از بستر دریا در نتیجهٔ یک فاجعهٔ دهشت‌بار بود که در آغاز هزارهٔ دوم قبل از میلاد مسیح روی داد و باعث شد تا آب نمک از شمال به داخل این حفره به وجود آمده، جریان پیدا کند و حوضهٔ آن را با آب نمک پرکند. شواهد در دریاچهٔ لوط قابل مشاهده است. هرگاه فردی در امتداد این دریاچه به سمت جنوبی‌ترین نقطه



این تصویر انفجارهای آتشفشانی را نشان می‌دهد که فروریختگی بخشی از زمین را به دنبال داشته. این فروریختگی باعث نابودی همهٔ مردم شده است.



دورنمای دریاچهٔ لوط

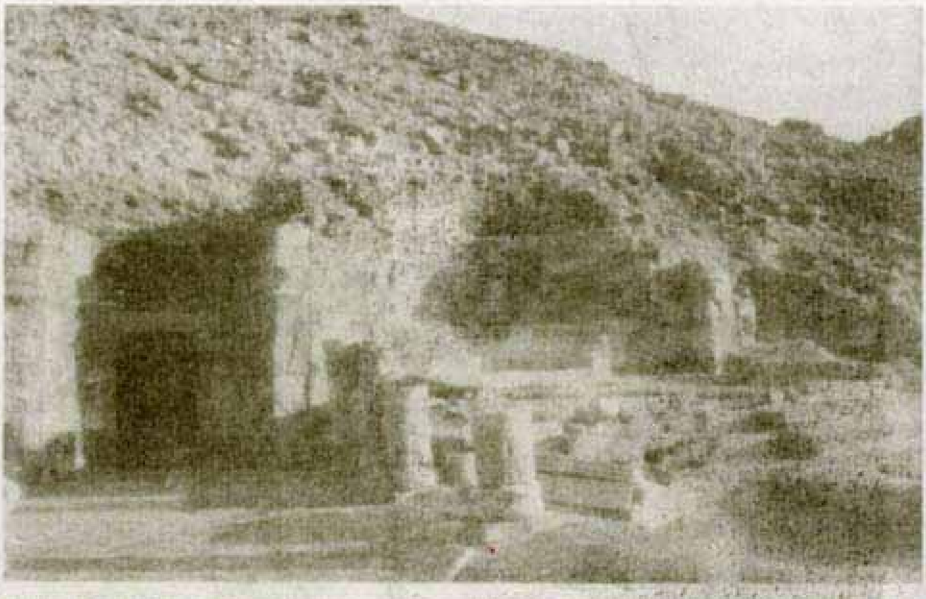




تصویر کوهستانهای اطراف دریاچهٔ لوط (از بالا)

قایقرانی کند اگر خورشید از سمت راست پرتوافشانی کند، مناظر بسیار جذاب و جالبی را خواهد دید. در فواصلی از ساحل در کف آب که کاملاً قابل رؤیت است جنگلی دیده می‌شود که در آب نمک غلیظ این دریاچه به شکل فوق‌العاده‌ای محافظت شده است، تنه‌ها و ریشه‌های درختان در زیر آب سبز رنگ لغزان، متعلق به سالهای بسیار پیش و تقریباً باستانی هستند. درهٔ صدیم یعنی جایی که زمانی این درختان با شکوفه‌ها و برگهای سبز رنگ خود که شاخه و شاخکهای درختان را می‌پوشاندند قرارگرفته امروزه یکی از زیباترین محلهای این منطقه به حساب می‌آید. ابعاد فیزیکی این فاجعه که برای قوم لوط

اتفاق افتاده امروزه توسط دانشمندان زمین‌شناسی کشف گردید. این کشفیات نشان می‌دهد که زمین‌لرزه‌ای که مردم لوط را نابود کرده یک شکاف طولانی در زمین (یک خط جابه‌جا شدگی) به طول ۱۹۰ کیلومتر را به وجود آورده که بستر رودخانهٔ شریعت را ایجاد می‌نماید. رودخانهٔ شریعت در کل یک آبشار ۱۸۰ متری است. هم این پدیده و هم این که دریاچه لوط ۴۰۰ متر پایین‌تر از سطح دریاست، دو نمونه از شواهد بسیار مهم هستند که نشان می‌دهد حوادث زمین‌شناسی متعددی در این منطقه روی داده است. ساختار جالب رودخانهٔ شریعت و دریاچهٔ لوط تنها گوشهٔ کوچکی از شکستگی و یا شکاف به وجود آمده در این ناحیه را تشکیل می‌دهند. حالت و طول این شکستگی به تازگی کشف گردیده است. این جابه‌جاشدگی از حول و حوش کوه طرسوس شروع شده تا سواحل جنوبی دریاچهٔ لوط کشیده می‌شود و تا صحرای عربی به سوی خلیج عقبه پیش می‌رود، در امتداد دریای سرخ ادامه یافته و در آفریقا خاتمه پیدا می‌کند. در امتداد طول این جابه‌جاشدگی فعالیتهای آتشفشانی قوی دیده می‌شود. گدازه‌های سیاه و مذابهای حاصله در کوههای جلیله (Galile) در اسراییل، مناطق جلگه‌ای مرتفع اردن، خلیج عقبه و در سایر سرزمینهای اطراف وجود دارد. همهٔ این بقایا و شواهد جغرافیایی نشان می‌دهد که یک پدیدهٔ زمین‌شناسی بسیار عظیم در دریاچهٔ لوط روی داده است. وارنر کلر می‌نویسد: درهٔ صدیم که شامل سدوم و عموراه بود زمانی به همراه بستر این شکاف عظیم، درست در همین منطقه، دچار رانش شده، در این ورطه غوطه‌ور گردید. تخریب آنها احتمالاً به دلیل زلزلهٔ عظیمی بوده،که با انفجار، برق و خروج گازهای طبیعی و حریقی بزرگ همراه بوده است. این فرونشست باعث آزادسازی نیروهای آتشفشانی گردید که تا آن زمان در تمام طول این شکستگی غیرفعال باقی‌مانده بود. در درهٔ بالایی اردن در نزدیکی بشن هنوز دهانهٔ آتشفشانی کوههای آتشفشانی خاموش وجود دارد که خطوط بسیار عظیمی از گدازه و لایه‌های عمیقی از بازالت در سطح سنگ آهکهای آن انباشته شده است(۱۷) در جغرافیای ملی (جلد ۱۱۲ صفحهٔ ۸۳۳) در دسامبر ۱۹۵۷ نظریه‌ای به این شرح آمده: کوه سدوم در سرزمین لم یزرع و مواتی در بالای بحرالمیت با یک شیب تند بالا آمده است. تاکنون کسی شهرهای تخریب شدهٔ سدوم و عموراه را





برخی از بقایای شهر که به داخل دریاچه فرورفته بود در اطراف دریاچه یافت شد.
این بقایا نشان می‌دهد که زندگی مردم لوط از استانداردهای بالائی برخوردار بوده است.

کشف نکرده است اما دانشمندان معتقدند که این شهرها در درهٔ صدیم و در امتداد همین پرتگاهها و صخره‌ها واقع شده است. احتمالاً به دنبال وقوع زلزله‌ای این شهرها در داخل آبهای بحرالمیت غرق شده‌اند.(۱۸)



فاجعه‌ای که برای قوم لوط روی داد به بسیاری از نقاشان الهام می‌دهد.

پمپی هم سرنوشتی مشابه داشت

همان‌طور که خداوند می‌گوید در سنت الهی تغییر وجود ندارد. «مشرکان عرب محکمترین قسم به خدا را یاد می‌کردند که اگر پیغمبری انذارکننده از جانب خدا بسوی آنها بیاید از هریک از سایر امم بهتر هدایت یابند و آنگاه که رسول آمد بر آنها چیزی جز مخالفت و نفرت نیافزود. بدین جهت که می‌خواستند در زمین تکبر و گردنکشی کنند و مکراندیشند. و مکر زشت و فکر بد جز صاحبش احدی را هلاک نخواهد کرد. آیا اینان جز آنکه به طریقهٔ امم گذشته هلاک شوند انتظاری دارند و طریقهٔ خدا طریق حق است و سنت الهی تغییر نمی‌پذیرد» (سورهٔ فاطر ۴۳-۴۲).

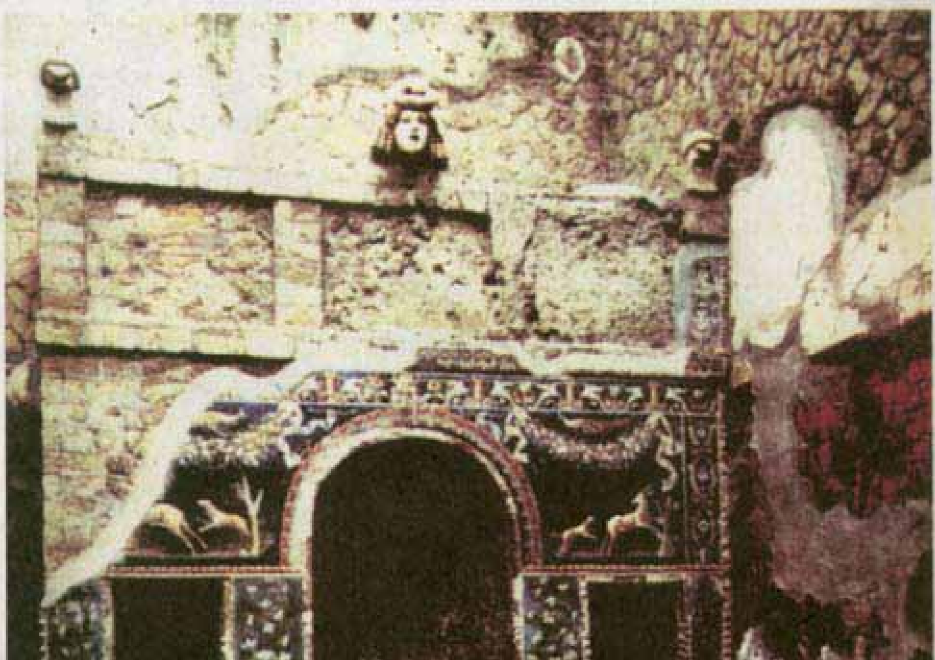
البته هیچ تغییری در سنت و قانون الهی پیدا نخواهد شد. هرکس در مقابل این سنت

بایستد و عصیان کند مشمول همین قانون خواهد شد. شهر پمپی که نمایشی از انحطاط و سقوط اخلاقی امپراتوری روم بود به سرانجامی همانند قوم لوط دچار گردید.

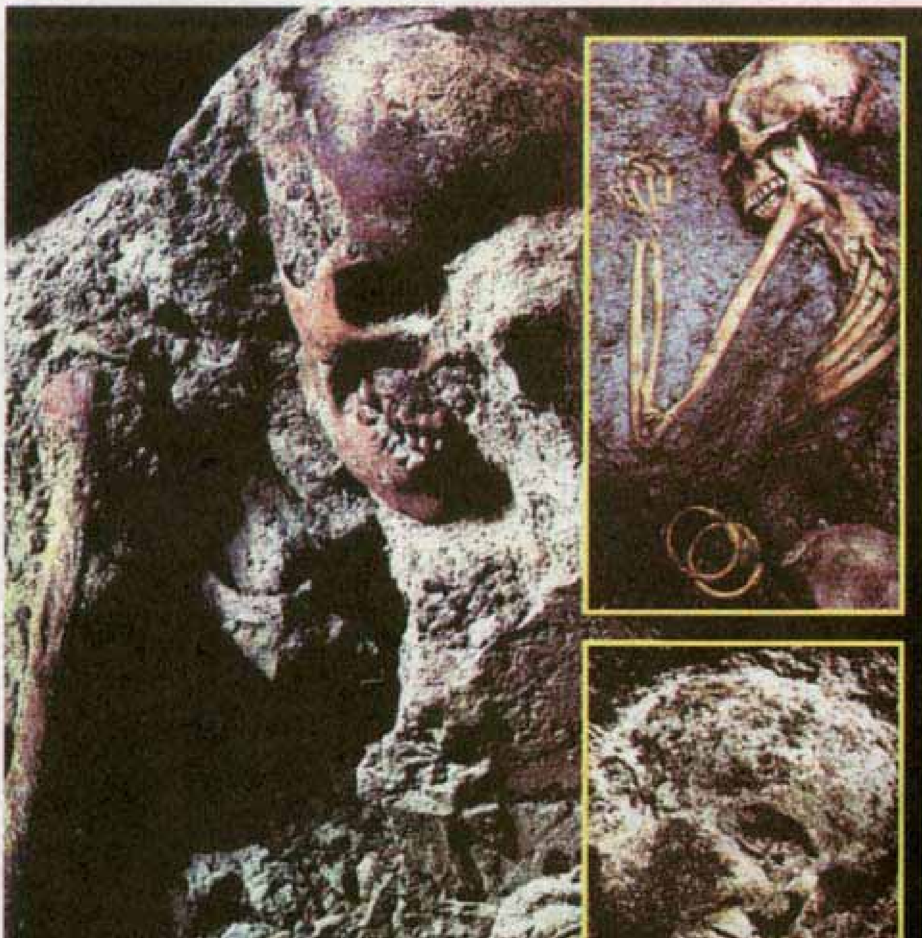
این شهر نیز به وسیلهٔ انفجارهای آتشفشانی کوه «وزوو» نابود شد. آتشفشان وزوو سمبل کشور ایتالیا و قبل از آن نشانهٔ شهر ناپل است. کوه آتشفشانی وزوو اگرچه طی دو هزار ساله گذشته آرام بوده است اما نام آن را «کوه اخطار» گذارده‌اند. چنین نامی به دلیل فجایع و حوادثی بوده است که در تاریخ از این کوه به ثبت رسیده است. فاجعه‌ای که برای سدوم و عموراه روی داد شباهت بسیاری به حوادث تخریب‌گر شهر پمپی داشته است. در سمت راست وزوو، شهر ناپل و سمت شرق آن شهر پمپی قراردارد. مذاب و خاکستر ناشی از فوران آتشفشانی که دو هزار سال پیش روی داد حیات را از این شهر برچید. حادثه آن‌قدر ناگهانی روی‌داد که همه چیز در شهر به همان حالت که در اثنای زندگی روزمره بود دست‌نخورده ماند و امروز دقیقاً به همان‌گونه که دو هزار سال پیش بودند باقی است. گویی زمان منجمد شده است.

اینکه شهر پمپی از صفحهٔ زمین با چنین بلایی محو شد، بی‌هدف و اتفاقی نبوده است. اسناد تاریخی نشان می‌دهد که این مرکز هرزگی و فساد به آن‌چنان فحشایی مشهور بود که حتی فاحشه‌خانه‌ها هم چنین شهرتی نداشته‌اند. مردان به شکل کاملاً عریان بر در فاحشه‌خانه‌ها می‌ایستادند. براساس سنتی که ریشه‌اش اعتقادات میتراپرستی بوده است اندام انسان و مقاربتهای جنسی نبایستی پوشیده باشند بلکه باید کاملاً آشکارا به نمایش درآیند.

مذاب کوه وزوو به آنی تمامی شهر را از نقشه منطقه جاروب کرد. جالبترین جنبهٔ این حادثه آن است که هیچ‌کس نتوانسته است در مقابل فوران آتشفشان وحشتناک وزوو بگریزد. یک خانواده درحال صرف غذا در یک لحظه تبدیل به سنگ شده‌اند. زوجهای بسیاری پیدا شدند که درحین انجام عمل مقاربت تبدیل به سنگ شده بودند. از همه جالبتر آن است که این زوجها هردو از یک جنس و یازوجهایی از دختران و پسران کم‌سن و سال بوده‌اند. صورت برخی از اجساد انسانهای سنگ شده که از داخل زمین کشف شده‌اند همچنان سالم و صحیح باقی‌مانده است و صورت آنها حالت گیج و منگ دارد.



تصویری از زندگی لوکس و تجملی و وسائل شهر پمپی قبل از وقوع حادثه



اجساد سنگ شده که از دل خاک در شهر پمپی بیرون آورده شده

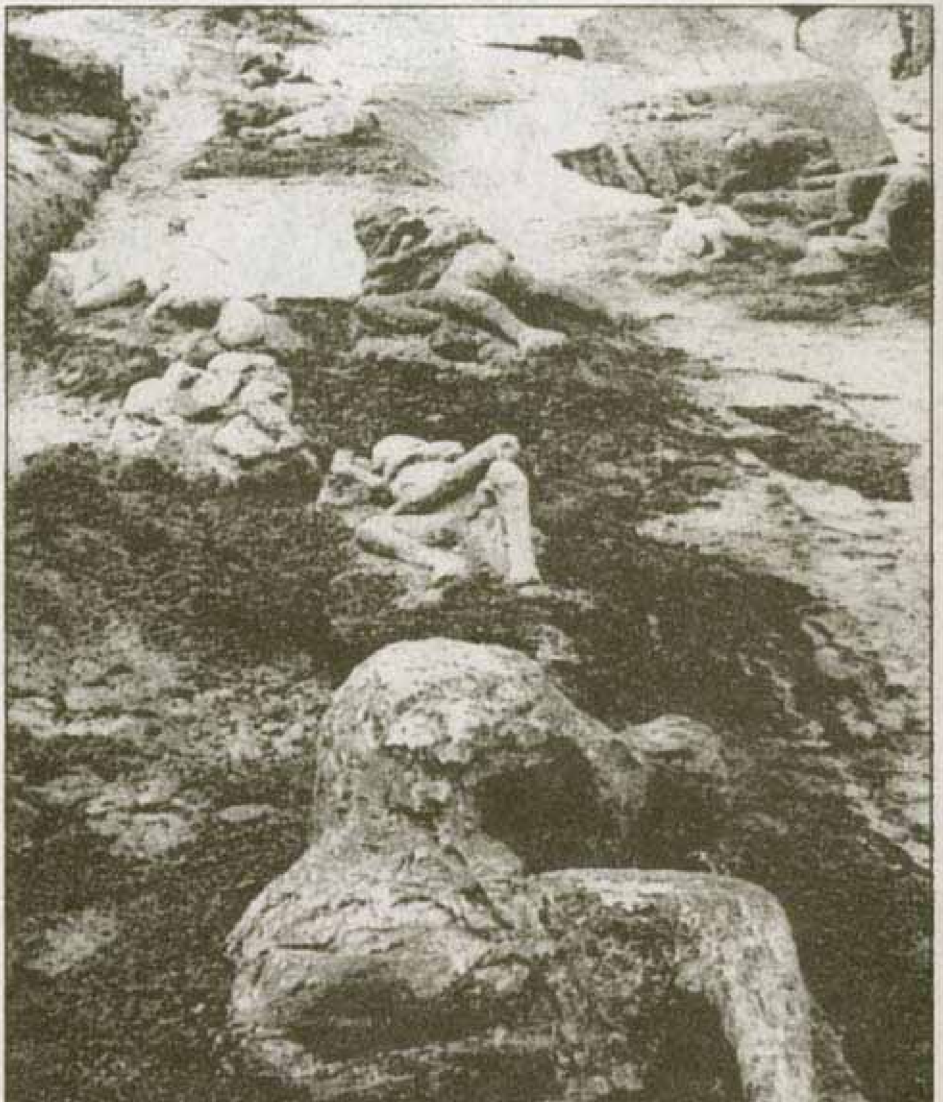
مجهول‌ترین جنبهٔ این حادثه در اینجاست که چگونه هزاران انسان بی‌آنکه چیزی بشنوند و یا ببینند منتظر می‌مانند تا مرگ آنها را دریابد. این بعد حادثه نشان می‌دهد که نابودی و محو شهر پمپی دقیقاً مشابه همان حوادث ویرانگری است که در قرآن به آنها اشاره شده، زیرا قرآن زمانی که این حوادث را بازگو می‌کند به «نابودی ناگهانی» اشاره دارد. به عنوان مثال در سورهٔ «یس» چنین توصیفی است همهٔ سکنهٔ شهر به یک لحظه هلاک شدند. این وضعیت در آیهٔ ۲۹ این سوره چنین می‌آید. «نیست عقوبتشان جز یک صیحهٔ عذاب آسمانی که به ناگهان همه هلاک شوند» (یس ۲۹)

آیهٔ ۳۱ سورهٔ قمر وقتی تخریب و نابودی ثمود را بازگو می‌کند مجدداً به «نابودی آنی» اشاره می‌کند. «ما بر هلاک آنها یک صیحهٔ (عذاب آسمانی) فرستادیم و همه مانند گیاه خشک شدند».



نمونه‌های دیگری از انسانهای سنگ‌شده که در میان بقایای شهر پمپی کشف گردیده







کشف نمونه‌های دیگری از اجساد سنگ‌شده از شهر پمپی نشان می‌دهد این بلا چقدر ناگهانی بوده است.

مرگ مردم پمپی در یک لحظه رخ داد، همان‌گونه که در آیات بالا نقل شد. فاجعه هرچه بود، همه چیز به همان حالت اولیه و بدون تغییر باقیمانده است. نواحی ناپل که فساد و هرزگی در آن شیوع دارد از مراکز و نواحی بی‌بندوباری شهر پمپی دست کمی ندارد. جزیرهٔ کاپری پایگاهی برای همجنس‌بازی و برهنگی‌گرایی است و در صنعت توریسم به بهشت همجنس‌بازی شهرت دارد. نه تنها در کاپری و ایتالیا بلکه تقریباً در تمامی دنیا چنین انحطاط اخلاقی وجود دارد و مردم هم هیچ توجه و اصراری به پندگیری از تجربیات تلخ مردم گذشته ندارند. در سورهٔ سجده دربارهٔ همین مردم می‌فرماید: «و اگر اینان روی بگردانند به آنها بگو شما را از صاعقهٔ عاد و ثمود بیم می‌دهم.»

فصل چهارم
مردم عاد و اُبراتلانتیک شن

«اما قوم عاد نیز به تندبادی طغیانگر و سرد و پرصدا به هلاکت رسیدند که آن باد تند را خدا هفت شب و روز پی درپی بر آنها مسلط کرد که دیدی آن مردم گوئی ساقهٔ نخل خشکی بودند و به خاک درافتادند. آیا هیچ بینی که دیگر به روزگار از آنان اثری باشد؟» (سورهٔ الحاقه ۸-۶)

مردم دیگری که نابود شدند و در سوره‌های بسیاری از قرآن دربارهٔ آنها صحبت شده قوم عاد است، که بعد از قوم نوح زندگی می‌کرده‌اند. هود(ع) به سوی این قوم فرستاده شد درست همانند سایر پیامبران، مردمش را به سوی ایمان به خداوند و دوری از شرک و اطاعت از خداوند فراخواند. مردم گردنکش و مغرور از سر خصومت و عداوت به او نسبت دروغگویی و بی‌تدبیری دادند و گفتند که او می‌خواهد سنت پیشینیان آنها را تغییر دهد.

سورهٔ هود همهٔ آنچه که بین هود و قومش روی داد به تفصیل بیان می‌کند. «و ما برای هدایت قوم عاد برادرشان هود را فرستادیم و گفت که ای مردم خدای یکتا را پرستش کنید که جز او خدائی نیست و گفتار شما افتراء و دروغی بیش نیست. (باز گفت) ای قوم، من از شما مزد رسالت نمی‌خواهم اجر من جز بر خدا که مرا آفریده نیست آیا تفکر و تعقل نمی‌کنید. ای قوم از پروردگارتان طلب آمرزش کنید و به درگاه او توبه کنید تا از

آسمان بر شما رحمت فراوان نازل گرداند و بر قوت و توانائی شما بیفزاید و زنهار به نابکاری و عصیان روی از خدای رحمان مگردانید. (قوم هود) پاسخ گفتند ای هود تو برای ما دلیلی روشن بر دعوی رسالت خود نیاوردی و ما هرگز از خدایان خود به مجرد حرف (بی‌دلیل) تو دست نمی‌کشیم و ما هرگز به تو ایمان نمی‌آوریم. تنها چیزی که دربارهٔ تو می‌گوییم این است که برخی از خدایان ما ترا آسیب رسانیده‌اند. من خدا را گواهی می‌گیرم و شما هم گواهی دهید که من از شما و خدایانی که می‌پرستید بیزارم. غیر از آن هر فکر و تدبیری که دارید همگی انجام دهید و هیچ صبر هم نکنید. من بر خدا که پروردگار من و شماست توکل می‌کنم که زمام اختیار هر جنبنده‌ای به دست (مشیت) اوست و البته (هدایت) پروردگار من (برای خلق) به راه راست خواهد بود.»

پس هرگاه شما روی (از حق) بگردانید من به وظیفهٔ خود که ابلاغ رسالت بر شماست قیام کردم (و اکنون مستحق هلاک شدید) و خدای من قومی دیگر را جانشین شما خواهد کرد و به هود هم ضرری نتوانید رساند که پروردگار من بر هر چیز نگهبانست. و چون فرمان قهر ما به هلاکت قوم در رسید ما به فضل و رحمت خود هود را و هرکس با او ایمان آورد را نجات بخشیدیم و از عذاب بسیار سختی آنها را ایمن ساختیم. و همین قوم عاد (امت هود) هستند که آیات خدا را انکار و پیغمبران را آزار و نافرمانی کردند. و پیرو امر هر شخص متکبر جبار شدند. و آنها به لعن خدا هم در حیات دنیا و هم در قیامت گرفتار شدند. (ای اهل ایمان) آگاه باشید که قوم عاد به خدای خود کافر شدند (ای مؤمنان) بدانید که قوم عاد امت (حضرت) هود از رحمت خداوند دور شدند. (سورهٔ هود ۶۰ - ۵۰)

سورهٔ دیگری که به قوم عاد اشاره می‌کند، سورهٔ شعرا است. در این سوره برخی از خصوصیات قوم عاد مورد تأکید قرارگرفته است. براساس این آیات (مردم عاد) قومی بودند که بر مکانهای بلند بناهایی می‌ساختند. در جای دیگری می‌گوید (قوم عاد) برای خود ساختمانهای عالی می‌ساختند به امید آنکه در این عمارتها زندگی جاوید داشته باشند. به علاوه آنها باهم رفتار بسیار ناپسند و بی‌رحمانه‌ای داشتند. وقتی هود(ع) به آنها هشدار می‌داد در جواب می‌گفتند که این خوی و خصلت همهٔ پیشینیان آنها بوده

است. مطمئن بودند که هیچ اتفاقی برای آنها رخ نخواهد داد.

«قوم عاد نیز رسولان خود را تکذیب کردند. هنگامی که رسول آنها هود با برادری به آنها گفت آیا متقی نمی‌شوید، من برای شما پیغمبری بسیار خیرخواه و امینم از خدا بترسید و راه اطاعت او پیش گیرید. و من از شما اجری برای رسالت نمی‌خواهم و چشم پاداش جز به خدای عالم ندارم. آیا بنا می‌کنید به هر سرزمین مرتفع نشانه‌ای از روی هوی و هوس و عمارتهای محکم بنا می‌کنید به امید آنکه در آن عمارت‌ها عمر ابد کنید. و چون به مجازات دست گشایید قساوت و خشم به کار بندید. و از خدا بترسید و مرا اطاعت کنید. بترسید از آن خدائی که شما را به آنچه که خود می‌دانید مدد و قوت بخشید. شما را به خلق چهارپایان و فرزندان مدد بخشید. و نیز به ایجاد باغها و چشمه‌های آب همانا من از عذاب روز بزرگ قیامت بر شما می‌ترسم. (قوم نادان پس از این مواعظ در پاسخ) هود گفتند تو این همه وعظ و نصیحت کنی یا هیچ نکنی به حال ما یکسان است این کار طبیعت و خوی و سرشت همهٔ پیشینیان است. و ما (پس از مرگ) دیگر عقابی نخواهیم داشت. پس رسول حق را تکذیب کردند ما هم آنان را هلاک گردانیدیم و در این آیت و نشانه‌ای هست ولی بیشتر آنها ایمان نیاوردند. و همانا پروردگار تو بسیار عزیز و مهربانست. (شعرا ۱۴۰ - ۱۲۳)

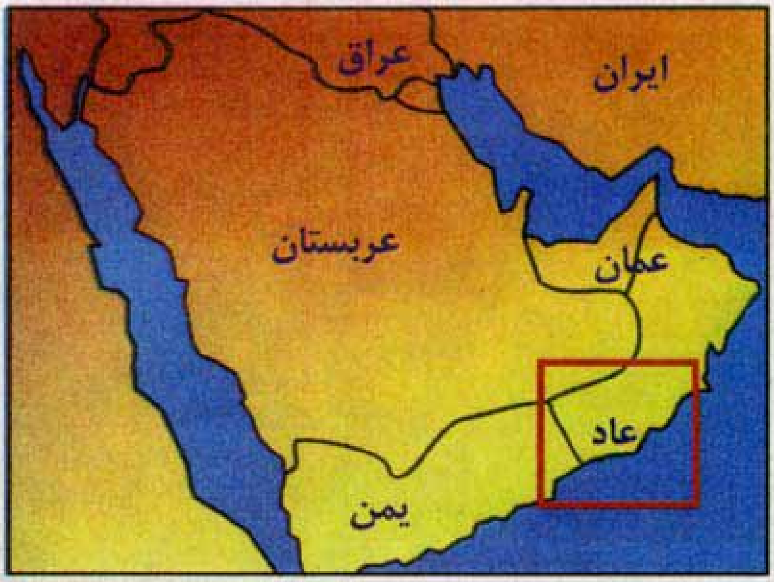
در تاریخ آمده قوم عاد ابتدا به بلاء خشکسالی دچار شدند. به قولی مدت این خشکسالی و قحطی سه سال و به قول دیگر هفت سال بوده است. هود علیه‌السلام به آنان فرمود ای قوم اگر به خدا ایمان آورید و از او اطاعت کنید آسمان بر شما خواهد بارید و باران فراوان خواهد آمد ولی بازهم متنبه نشدند و همچنان بر کفر و ظلم و رفتارناپسند خود ادامه دادند و اورا دائماً مورد تمسخر و اهانت قرارداده، سرانجام به او گفتند: «اگر راست می‌گوئی آن عذابی را که بدان تهدیدمان می‌کنی برای ما بیاور» سرانجام طبق سنت پروردگار عالم، آنها نیز تاوان سخت گمراهی خود را پرداختند. توفان شن وحشتناکی آن‌چنان قوم عاد را نابود کرد که گویی اصلاً وجود نداشته‌اند.

یافته‌های باستانشناسی از شهر ارم

در آغاز سال ۱۹۹۰ تیتر روزنامه‌های مشهور جهان این بود «شهر عربی مفقود شدهٔ افسانه‌ای پیدا شد.»، «آتلانتیک شن، اُبر». آنچه باعث می‌شد تا یافته‌های باستانشناسی بیشتر جلب توجه کند این حقیقت بود که در قرآن از این شهر نام برده شده است. مردم بسیاری تا آن زمان فکر می‌کردند داستان قوم عاد که شرح آن در قرآن آمده افسانه‌ای بیش نیست و هرگز هم اثری از آثار آن پیدا نخواهد شد. این دسته از مردم نتوانستند تحیر خود را نسبت به این اکتشاف پنهان نمایند. کشف این شهر که تنها در داستانهایی افواهی اعراب بادیه‌نشین وجود داشت، کنجکاوی و علاقه بسیاری را برانگیخت.

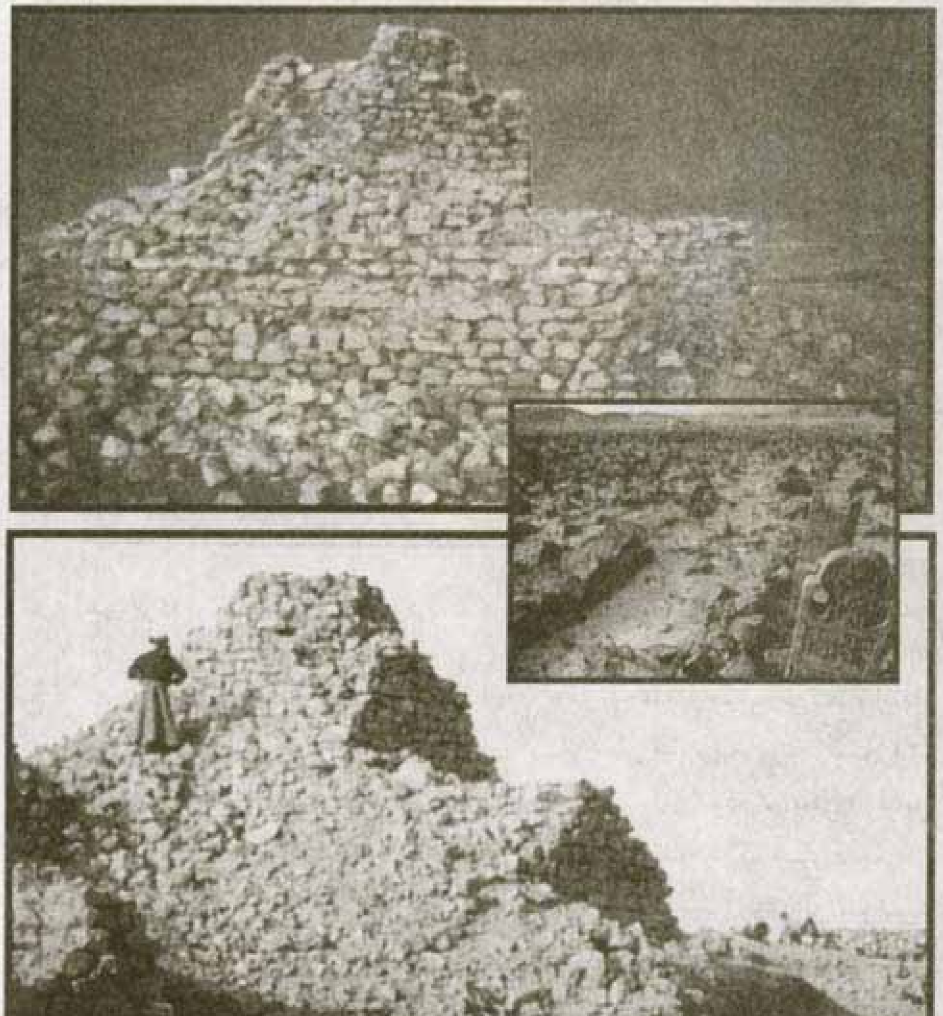
نیکولاس کلاپ باستانشناس آماتوری بود که این شهر افسانه‌ای را کشف کرد.(۱۹) او علاقه‌مند به اعراب و سازندهٔ فیلمهای مستند و جذاب بود. یک روز حین مطالعات و تحقیقاتش دربارهٔ تاریخ عرب به کتابی بسیار جالب برخورد می‌کند. این کتاب عربیا فلیکس (Arabia Felix) به معنی عربستان خوشبخت نوشتهٔ محقق انگلیسی برترام توماس در سال ۱۹۳۲ بود. اسم این کتاب یک عبارت رومی در توصیف سرزمینهای جنوب شبه جزیرهٔ عربستان بود. این منطقه امروزه شامل یمن و قسمت اعظم عمان است. یونانی‌های این قسمت را Eudaimon Arabia و محققان عرب میانه آن را الیمن السعیدا می‌نامند.(۲۰)

همهٔ این نامها به معنای «عرب خوشبخت» بود زیرا مردمی که در زمانهای قدیم در این منطقه زندگی می‌کردند، همان‌طور که معروف بوده در زمان خودشان مردمی بسیار خوشبخت بودند. چرا به آنها چنین لقبی داده‌اند؟ خوشبختی آنها به علت موقعیت استراتژیک منطقهٔ استقرار آنها بود. کار آنها تجارت ادویه بین هند و مناطق شمالی شبه جزیرهٔ عربستان بود. به علاوه مردمی که در این منطقه زندگی می‌کردند «کندور» را بعنوان یک رزین معطر از درختی کمیاب تولید و آن را به نواحی مختلف توزیع می‌کردند. این ماده نزد جوامع گذشته از مطلوبیت بالایی برخوردار بود. در تمام مراسم و تشریفات مذهبی مختلف آن را دود می‌دادند. در آن زمان این گیاه ارزش طلا را داشت.



بقایای شهر اُبر که قوم عاد در آن زندگی می‌کرده‌اند در مناطقی در نزدیکی سواحل عمان یافت شدند.

در هر حال توماس، محقق انگلیسی این قبیله را خوشبخت توصیف می‌کند و اظهار می‌دارد که او آثار یک شهر قدیمی را از طریق یکی از همین قبایل پیدا کرده است(۲۱) این شهر در نزد عرب بدوی به شهر اُبر معروف بوده است. این مردم در یکی از قبایل صحرایی آن منطقه که او آن را کشف کرده بود زندگی می‌کردند، او یک مسیر قدیمی را پیدا کرد که ظاهراً به سمت شهر قدیمی اُبر هدایت می‌شد. توماس روی این موضوع توجه و وقت بسیاری صرف کرد، اما قبل از آنکه تحقیقات خود را کامل کند جان سپرد. کلاپ که نوشته‌های این محقق انگلیسی را بررسی می‌کرد، متقاعد شد که شهر گم‌شده که در کتابها وصف آن آمده، وجود دارد. بدون اتلاف وقت، تحقیقات خود را آغاز کرد. او برای اثبات وجود شهر اُبر دوراه را امتحان کرد. اول مسیری پیدا کرد که اعراب بدوی می‌گفتند وجود دارد. او از ناسا خواست تا تصویر ماهواره‌ای از این منطقه تهیه کند و بعد از یک جستجوی طولانی موفق شد تا مقامات را متقاعد کند که چنین عکسی از منطقه تهیه شود.(۲۲)



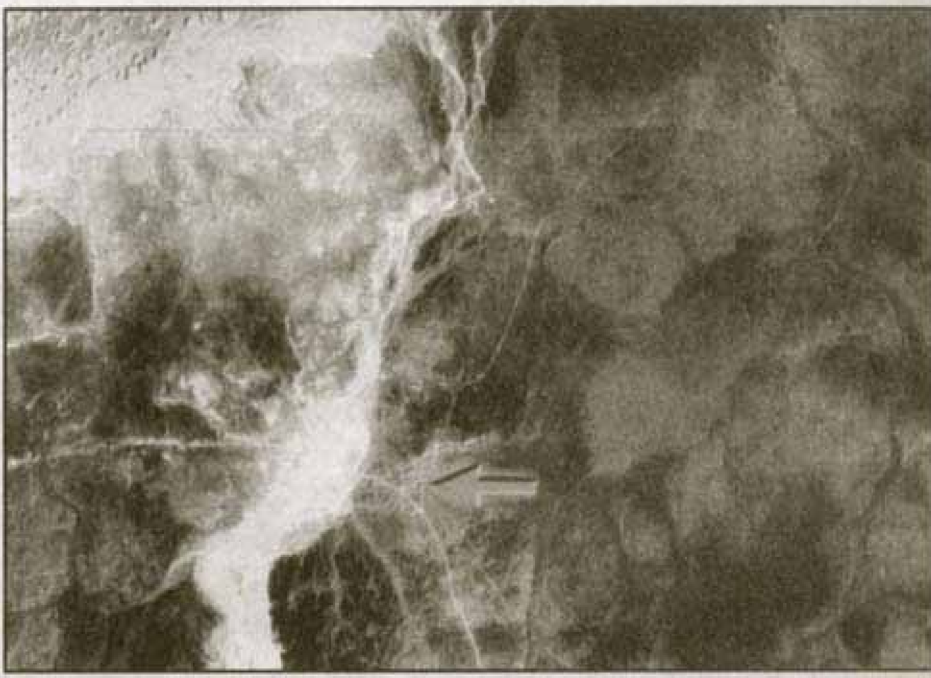
بسیاری از آثار هنری و بناهای تاریخی از تمدنهای پیشرفته که زمانی در شهر اُبر بوجود آمده بودند ـ که با اخبار قرآن مطابقت دارد. ـ امروزه تنها همین مقدار از آن عظمتها باقی‌مانده است.



کشفیات بعمل آمده در شهر اُبر

کلاپ تحقیقات خود را با مطالعهٔ دست نوشته‌ها و نقشه‌های قدیمی موجود در کتابخانهٔ هانتیگتن کالیفرنیا ادامه داد. هدف او پیدا کردن نقشهٔ منطقه بود. پس از یک تحقیق مختصر به چنین نقشه‌ای دست‌یافت. آنچه را که او یافته بود، نقشه‌ای بود که یک جغرافیدان یونانی ـ مصری به نام بطلمیوس در سال ۲۰۰ میلادی کشیده بود. این نقشه محل یک شهر قدیمی را در این منطقه نشان می‌داد که راههایی به آن منتهی می‌شد.

در همین زمان با خبر شد عکس توسط ناسا گرفته شده است. در این عکس مسیر حرکت برخی کاروانها که با چشم غیرمسلح به سختی دیده می‌شد قابل رویت بود. او با مقایسهٔ این عکسها با نقشهٔ قدیمی که در دسترس داشت نهایتاً به نتیجه‌ای که به دنبالش بود دست‌یافت. مسیرهای موجود در نقشهٔ قدیمی با مسیرهای موجود در عکس ماهواره‌ای مطابقت داشت. مقصد نهایی این مسیرها محلی گسترده بود که محل استقرار شهری را در ذهن متبادر می‌کرد. نهایتاً مکان شهر افسانه‌ای که موضوع داستانهای



محل شهر عاد بوسیلهٔ عکسهای گرفته شده توسط ماهواره پیدا شد.
محل تلاقی خط سیر کاروانها مشخص است که بسمت اُبر می‌باشد.



۱ ـ شهر اُبر قبل از حفاری تنها از طریق ماهواره قابل رؤیت بود.
۲ – شهر ۱۲ متر در زیر شنها مدفون شده بود که از دل زمین بیرون آورده شد.

افواهی اعراب بدوی بودکشف شد. پس از مدت کوتاهی حفاری‌ها آغاز شد. آثار وبقایای شهر قدیمی کم کم از زیر شنها نمودار شد. به همین جهت شهر گم‌شده «اُبر آتلانتیک شنها» نام گرفت.

خوب چه چیز ثابت می‌کند این شهر همان شهر مردم عاد است که در قرآن به آن اشاره می‌شود؟ درست در همان لحظه که آثار و بقایا از دل خاک بیرون آورده می‌شد چنین چیزی قابل درک بود که این شهر ویرانه، متعلق به عاد و ستونهای ارم که در قرآن نام آن آمده است، می‌باشد. زیرا در میان ساختمان‌های مکشوفه برجهایی دیده می‌شد که قرآن به طور خاص از آنها نام می‌برد. یکی از اعضای تیم تحقیق که عملیات اکتشاف را رهبری می‌کرد دکتر زارنیز بود که اظهار می‌دارد: چون گفته می‌شود برجسته‌ترین مشخصهٔ این شهر یعنی اُبر وجود همین برجهاست، و از طرفی نیز گفته شده که ارم دارای برجها و باروهای ممتازی بوده است، لذا همین خود قویترین دلیل است که مکان کشف شده شهر ارم باشد. یعنی شهر مردم عاد که در قرآن از آن چنین یاد می‌شود.

«ای رسول ندیدی که خدای تو با عاد (قوم هود) چه کرد؟ و به اهل شهر ارم با آن ستونهای محکم (چگونه کیفر داد)؟ مانند آن شهری (در استحکام و بزرگی تنعم) در بلاد عالم نبود» (فجر ۸ – ۶)

مردم عاد

دیدیم اُبر احتمالاً همان شهر ارم که نام آن در قرآن آمده، می‌باشد. براساس قرآن کریم ساکنان شهر به صحبتهای پیامبر خود هود(ع) اعتنایی نمی‌کردند. هود(ع) رسالت خود را به این قوم لجوج و سرسخت ابلاغ کرد اما درمیان آنان جز عده‌ای اندک کسی ایمان نیاورد. دربارهٔ هویت قوم عاد که در شهر ارم کشف شد بحثها و اختلاف نظرهای بسیاری به وجود آمد. در اسناد تاریخی هیچ قومی یافت نمی‌شدند که صاحب چنین تمدن و فرهنگ پیشرفته‌ای باشند. جای بسی تعجب است که از چنین مردمی در اسناد تاریخی نامی دیده نمی‌شود. از طرفی هم نباید خیلی متعجب شد اگر حضور چنین مردمی در اسناد و اوراق تمدنهای قدیمی پنهان بماند، چرا که سرزمین این مردم در

جنوب عربستان و دور از سایر اقوام بوده است. بدیهی است این سرزمینی که چندان هم شناخته شده نیست در اسناد تاریخی مطالبی از آن ثبت و ضبط نشود. به عبارت دیگر ممکن است از اقوام عاد تنها داستانهایی و آنهم بر سر زبانهای مردم خاورمیانه بشنویم.

مهمترین دلیل برای اینکه چرا در اسناد و اوراق مکتوب اسمی از عاد نیامده، این است که در آن زمان و در آن منطقه ارتباطات نوشتاری متداول نبود. بنابراین می‌توان تصور کرد که مردم عاد تمدنی را بنا کرده بودند اما در اسناد تاریخی تمدنهای دیگر که اسناد را محافظت می‌کرده‌اند از این تمدن نامی برده نشده است. اگر این تمدن و فرهنگ مدت بیشتری به حیات خود ادامه می‌داد شاید امروزه اطلاعات بیشتری درباره آن داشتیم.

از قوم عاد هیچ‌گونه سند مکتوبی وجود ندارد اما ممکن است بتوان اطلاعات مهمی دربارهٔ نسل آنها به دست آورد و حقایقی را دربارهٔ این قوم فهمید.

حضرموتی‌ها[1] نسل عاد

اولین مکانی که به هنگام جستجوی آثار و بقایای تمدن قوم عاد و نسل آنها مورد توجه قرارگرفت جنوب یمن بود. یعنی جایی که آتلانتیک شن «اُبر» در آنجا پیدا شد، جایی که به آن «عربستان خوشبخت» اطلاق می‌شد. در آن زمان در جنوب یمن چهار قوم زندگی می‌کردند که یونانی‌ها آنها را «اعراب خوشبخت» می‌نامیدند. این چهار قوم عبارت بودند از حضرت موتی‌ها، سبئی‌ها، معینی‌ها و قتبانی‌ها. این اقوام مدتها در سرزمینهایی نزدیک به هم حکم‌فرمایی می‌کردند. بسیاری از دانشمندان معاصر می‌گویند عاد وارد دورهٔ فترت تاریخی شد و سپس در یک مرحله از تاریخ مجدداً برخاست.

دکتر میخاییل اچ رحمان یکی از محققان دانشگاه اوهایو معتقد است که قوم عاد اجداد حضرموتیان یعنی یکی از چهار قوم ساکن در جنوب یمن هستند. در میان مردمی

۱ـ در تاریخ عرب نوشتهٔ فیلیپ حتی آمده که حکومت حضرموتی‌ها که پایتخت آنها شبوه (سابوتای یونانی و رومی) بوده است از اواسط قرن پنجم قبل از میلاد تا اواخر قرن اول بعد از میلاد برقرار بوده است.

که به «اعراب خوشبخت» معروف هستند قوم حضرموت که حدوداً سال ۵۰۰ قبل از میلاد ظاهر شدند از همه ناشناخته‌تراند. این مردم در جنوب یمن برای مدتهای طولانی حکم‌فرمایی می‌کردند و در پایان یک دورهٔ طولانی که دچار انحطاط و زوال شدند، در سال ۲۴۰ میلادی به کلی ناپدید شدند.

نام هدرمی (Hadrami) اشاره به آنهایی دارد که از نسل‌های قوم عاد هستند. نویسندهٔ یونانی پلی نی که در قرن سوم قبل از میلاد زندگی می‌کرد از این قبیله با نام «آدرمیت» (A dramitai) به معنای هدرمی یاد می‌کند(۲۳). جزء آخر کلمه در زبان یونانی پسوندی اسم‌ساز است و خود کلمه آدرم (Adram) است که بی‌درنگ این معنا را در ذهن تداعی می‌کند که این کلمه ترکیبی از عاد و ارم است که قرآن به آن اشاره دارد.

جغرافی‌دان یونانی بطلمیوس (۱۵۰ ـ ۱۰۰ میلادی) می‌گوید که شبه جزیرهٔ عربستان مکانی است که مردمی که آدرمیت نامیده می‌شدند در آن زندگی می‌کردند. این منطقه تا امروز به نام حضرموت معروف بوده است. مرکز این ایالت شبوه در غرب درهٔ حضرموت قراردارد. براساس بسیاری از افسانه‌های قدیمی مدفن هود نبی که پیامبر این قوم یعنی عاد بود در حضرموت واقع شده است.

عامل دیگری که فرضیه «حضرموتیان از نسل قوم عاد هستند» را ثابت می‌کند، ثروتمندی آنهاست. یونانی‌ها مردم حضرموت را به عنوان ثروتمندترین نژاد جهان معرفی می‌کنند. از مطالعهٔ اسناد تاریخی چنین برمی‌آید که کشت کندور یعنی یکی از ارزشمندترین گیاهان آن دوره در میان مردم حضرموت بسیار پررونق بود. آنها بازارهای جدیدی را برای مصرف این گیاه پیدا کرده، مصرف آن را رونق بخشیده بودند. محصولات کشاورزی این گیاه در حضرموت در مقایسه با امروز بسیار وسیعتر بوده است. آنچه که در حفاری‌های به عمل آمده در شبوه مرکز حضرموت پیدا شد، بسیار جالب است. این حفاری‌ها در سال ۱۹۷۵ آغاز شد. دستیابی به آثار و بقایای این شهر به خاطر وجود توده‌های انبوهش، برای باستان‌شناسان بسیار دشوار بود. یافته‌های به‌دست آمده در خاتمهٔ حفاری‌ها واقعاً حیرت‌انگیز بود، زیرا شهر کشف شده یکی از جالبترین یافته‌های باستانی تا آن زمان بود. این شهر که به وسیلهٔ دیوارهایی محصور شده بود.

وسیعتر از همهٔ محلهای دیگر یمن‌باستان بود. همان‌گونه که گفته می‌شود قصرهای آن حقیقتاً بناهای باشکوهی بودند. بدون شک منطقی است اگر فرض کنیم که حضرموتیان این برتری و توفق در معماری را از پیشینیان خود یعنی عاد به میراث برده بودند. هود(ع) به این مردم هشدار می‌دهد که «آیا نشانه‌ای بر سر هر زمین مرتفعی بنا می‌کنید: از روی هوی و هوس و عمارتهای محکم بنا می‌کنید به امید آنکه در آن عمارت عمر ابد کنید» (سورهٔ شعرا ۱۲۹ - ۱۲۸)

خصوصیت جالب دیگر بناهای کشف شده در شیوه ستون‌های دایره‌ای شکل منحصر به فردی بود که در ایوانی مدور قرارداشتند. درحالی که تمام مکانهای دیگر یافته‌شده در یمن ستونهای سنگی یکپارچهٔ چهارگوش و زاویه‌دار بودند. مردم شبوه بایستی این سبک معماری را از پیشینیان خود یعنی عاد به میراث برده باشند. فوتیوس یونانی اهل بیزانتین و اسقف اعظم کنستانتینوپل در قرن نهم میلادی تحقیقات وسیعی دربارهٔ اعراب جنوب و فعالیتهای تجاری آنها انجام داد. چرا که او به دست نوشته‌های قدیم یونانی بویژه کتاب Agatharachies (۱۳۲ قبل از میلاد) که دربارهٔ دریای اریتره (سرخ) نوشته شده است، مثل امروز، دسترسی نداشت. فوتیوس در یکی از مقالاتش می‌گوید: همان‌طور که گفته شده، آنها (اعراب جنوب) ستونهای طلاپوش یا نقره‌ای بسیاری ساخته‌اند. فضاهای میان این ستونها واقعاً دیدنی است.(۲۴) اگرچه در عبارات فوتیوس مستقیماً به حضرموتیان اشاره نمی‌شود، اما این نظر که مردم ساکن در این منطقه در وفور نعمت و در ساختمانهای بسیار محکم و زیبا زندگی می‌کرده‌اند در ذهن می‌نشیند. نویسنده‌های کلاسیک یونانی، پلی نی و استرابن این شهرها را چنین توصیف می‌کنند. «شهرهایی که به قصرها و معبدهای زیبا آراسته شده‌اند.»

وقتی فکر می‌کنیم که صاحبان این شهرها از نسل عاد بوده‌اند به راحتی می‌توان فهمید که چرا قرآن وطن عاد را شهر ارم با ستونهای بلند توصیف می‌کند (سورهٔ والفجر ۷)

چشمه‌ها و باغهای عاد

امروزه هرکس به جنوب عربستان سفر کند. منظره‌ای که بیش از هر چیز دیگر با آن برخورد می‌کند صحرای وسیع است. اغلب مناطق بجز شهرها و مناطقی که بعدها تبدیل به جنگل شده، همه زمینهای شنزار هستند. این شنزارها صدها بلکه هزاران سال است که در آن مناطق وجود داشته است. اما در قرآن در یکی از آیات اطلاعات جالبی دربارهٔ عاد داده می‌شود. هود نبی(ع) ضمن آنکه به این مردم هشدار می‌دهد توجه آنها را نیز به چشمه‌ها و باغهایی که خداوند به آنها ارزانی داشته جلب می‌کند. «از خدا بترسید و مرا اطاعت کنید. بترسید از خدائی که شما را به آنچه خود می‌دانید مدد و قوت بخشید. مدد بخشید به خلق چهارپایان و فرزندان و نیز به ایجاد باغها و چشمه‌های آب همانا از عذاب روز بزرگ قیامت بر شما می‌ترسم» (الشعرا ۱۳۵ - ۱۳۱)

اما همان‌گونه که قبلاً گفته شد اُبر که همان شهر ارم است یا هر مکان دیگری که احتمالاً محل استقرار قوم عاد بوده، امروزه کلاً از زمینهای صحرایی پوشیده شده است. بنابراین چرا هود برای نصیحت به قومش چنین عباراتی به کار می‌برد؟ پاسخ این سؤال در تغییرات آب و هوایی نهفته است که در طول تاریخ به وجود آمده است. اسناد تاریخی روشن می‌کند این نواحی که امروزه به صحرا تبدیل شده زمانی سرزمینهایی سرسبز و حاصلخیز بوده‌اند. بخش وسیعی از این منطقه از سرزمینهای سرسبز و چشمه‌های پرآب پوشیده شده بود، همان‌گونه که قرآن می‌گوید. و در کمتر از چند هزار سال پیش مردم این منطقه از این نعمتها استفاده می‌کردند. جنگلها به آب و هوای خشن منطقه لطافت بخشیده، منطقه را قابل سکونت کرده بودند. زمینهای بیابانی وجود داشتند اما نه به این وسعت که امروزه دیده می‌شوند. در جنوب عربستان در منطقه‌ای که قوم عاد زندگی می‌کردند آثار مهمی به دست‌آمده که این موضوع را ثابت می‌کند. در واقع ساکنان این منطقه سیستم‌های آبیاری بسیار پیشرفته‌ای به کار می‌گرفتند. این سیستم آبیاری به احتمال قوی تنها برای تأمین یک هدف به‌کار گرفته می‌شد و آن‌هم کشاورزی بود. کشاورزی آن‌هم در مناطقی که امروزه برای زندگی به هیچ‌وجه مناسب نیست. به علاوه

تصویربرداری ماهواره‌ای نشان می‌دهد یک سیستم پهناور از کانالهای قدیمی وسدها که برای کشاورزی به‌کار گرفته می‌شدند و تخمین زده می‌شود ۲۰۰/۰۰۰ نفر از مردم شهرهایی که باهم ارتباط داشته‌اند، می‌توانستند از طریق آن تغذیه کنند.(۲۵) بنابر گفته یکی از محققان به نام دوو (Doe) سرزمین‌های اطراف مأرب آن‌قدر حاصلخیز بودند که ممکن است هرکسی چنین فکر کند همهٔ سرزمینهای میان مأرب و حضرموت زمانی تحت پوشش کامل کشاورزی بوده است.(۲۶) پلی نی نویسندهٔ کلاسیک یونانی این منطقه را بسیار حاصلخیز، با کوهستانهای جنگلی و مه‌آلود و رودخانه‌ها و جنگلهای غیرقابل عبور توصیف می‌کند. در نوشته‌هایی که در برخی معابد قدیمی نزدیک به شبوه یعنی مرکز حکومت حضرموت پیدا شده، نوشته، حیوانات بسیاری در این منطقه شکار و یا بعضاً قربانی می‌شدند. همهٔ اینها نشان می‌دهد این منطقه زمانی درکنار سرزمینهای صحرایی‌اش سامان‌های حاصلخیز بسیاری نیز داشته است. براساس برخی از تحقیقات اخیر که توسط مؤسسهٔ اسمیتسون در پاکستان انجام شد، سرعت گسترش مناطق صحرایی قابل توجه است. آن‌طور که معلوم شد پاکستان در دوران میانی سرزمین حاصلخیزی بود و امروزه تبدیل به بیابانهای شنی با عمق ۶ متر گردیده است. صحرایی که با سرعت ۶ اینچ در روز رو به گسترش است. گسترش شن با این سرعت می‌تواند حتی بلندترین ساختمان‌ها را در خود ببلعد و به شکلی آنها را فراگیرد که گویی هرگز وجود نداشته‌اند. به همین دلیل مناطقی که طی حفاری‌های انجام شده در دههٔ ۱۹۵۰ از تیمنای یمن بیرون آورده شد امروزه مجدداً به طور کامل در زیر شنها مدفون گردیده است. اهرام مصر نیز زمانی به‌طور کامل زیر شنها بودند. پس از حفاریهای بسیار پرزحمت و طاقت فرسا از زیر شنها بیرون آورده شدند. به هر حال سرزمینی که امروزه یک بیابان لم یزرع است زمانی ظاهری کاملاً متفاوت داشته است.

چگونه عاد نابود شد؟

قرآن می‌گوید قوم عاد با بادی بسیار شدید نابود شد. در آیاتی آمده که این باد بسیار

شدید هفت شب و هشت روز ادامه داشته و قوم عاد را به طور کامل نابود کرد[۱].

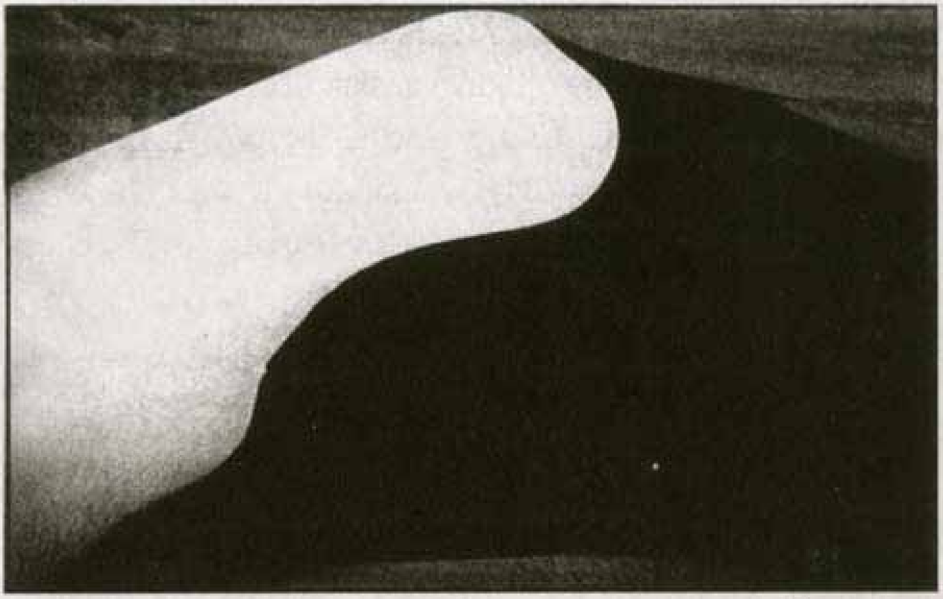
«قوم عاد پیغمبرشان هود را تکذیب کردند پس بنگرید که عذاب ما چگونه بود. ما بر هلاک آنها تندبادی را در روز پایدار نحسی فروفرستادیم که آن باد مردم را از جا برمیکند چنان که تنهٔ درخت خرما از ریشه افکند» (سورهٔ قمر ۲۰-۱۸) اما قوم عاد نیز با تندبادی طغیانگر و سرد و پرصدا به هلاکت رسیدند که آن باد تند را خدا هفت شب و روز پی درپی بر آنها مسلط کرد که دیدی آن مردم گوئی ساقهٔ نخل خشکی بودند و به خاک درافتادند (سوره الحاقه ۷-۶). علیرغم هشدارهای قبلی مردم هیچ‌گونه توجهی نکردند و پیوسته به پیامبران خود بی‌اعتنائی می‌کردند. آنها آنچنان در غفلت بسر می‌برند که حتی نمی‌توانستند بفهمند زمانی که حادثه به آنها نزدیک می‌شود چه مصیبتی در شرف وقوع است و همچنان به لجاجت و خصومت ادامه می‌دادند. «پس چون آن عذاب را به شکل ابری دیدند که بر رودخانه‌هایشان روی آورده گفتند این ابری است که بر ما باران می‌بارد. (هود گفت خیر) بلکه عذابیست که به تعجیل خواستید، این باد سختی است که در آن عذاب دردناک است[۲] (الاحقاف ۲۴).

در این آیه بیان می‌شود مردم ابرهایی را که برای آنها بلا به همراه می‌آورد، می‌دیدند ولی نمی‌فهمیدند که آن چیست و فکر می‌کردند که ابری باران‌زاست. این نکته قابل توجه و مهم است که این حادثه و مصیبت چگونه به مردم نزدیک شد. گردبادی به همراه خود شنهای صحرا را حمل کرد و پیش می‌آمد و از دور شبیه به ابری باران‌زا بود. ممکن است مردم عاد فریب ظاهر این تندباد را خورده، متوجه وقوع بلا نشده‌اند. «دوو» نوشته‌ای در مورد این توفان‌های شن (که به نظر می‌رسد از تجربیات شخصی خودش باشد) ارایه می‌دهد: اولین نشانه (از توفان شن و یاخاک) نزدیک شدن دیواری از یک لایهٔ هوا

۱ـ از وهب ابن منبه نقل شده که این هفت شب و هشت روز همان ایامی است که عرب آن را «ایام العجوز» گویند (و در فارسی به آن سرما پیره زن گفته می‌شود) که باد و سرمای سختی بود.

۲ـ فلما راه عارضاً مستقبل اودیتهم هذا عارض ممطرنا...

این آیه نشانه‌های نزول عذاب را که در آغاز نزولش ظاهر می‌شود شرح می‌دهد. کلمهٔ عارض به معنای ابری است که ناگهان بر کرانهٔ افق پیدا گشته و به تدریج همهٔ آسمان را می‌پوشاند... وقتی آن ابر را می‌بینند به یکدیگر بشارت می‌دهند که این ابری است که بر ما خواهد بارید. (المیزان جلد ۱۸ صفحهٔ ۳۲۲ سطر ۲۴).



امروزه محل زندگی قوم عاد تماماً پوشیده از تپه‌های شن است.

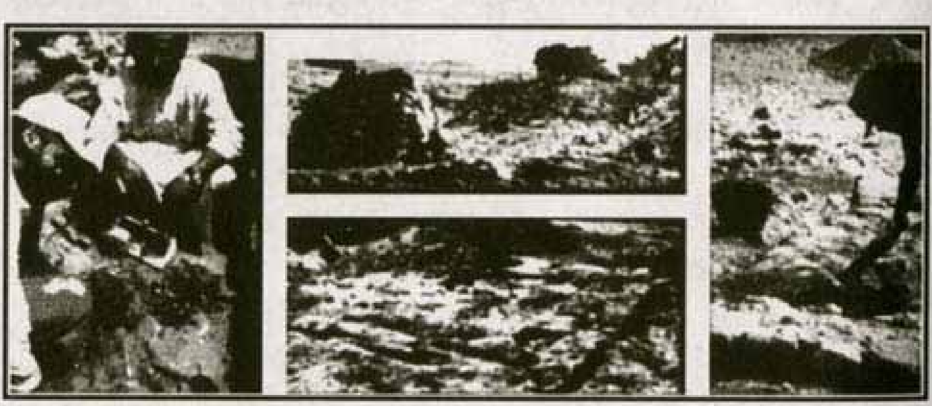
باارتفاع چند هزار پائی از ذرات معلق خاک است که با جریان بالارونده قویی صعود می‌کند و به وسیلهٔ بادی بسیار قوی به سمت جلو به حرکت درمی‌آید.(۲۷)

با این تصور که عاد همان آتلانتیک شن یعنی اُبر است، این شهر را از زیر یک لایهٔ چند متری از شن بیرون آوردند. چنین به نظر می‌رسد بادتندی که هفت شب و هشت روز بنابه گفتهٔ قرآن ادامه داشت، خروارها شن را برفراز شهر ریخته و مردم را زنده مدفون ساخته است. حفاری‌های به عمل آمده در اُبر از وقوع چنین واقعه‌ای حکایت می‌کند. مجلهٔ فرانسوی 'Ca M'interess' بیان می‌کند که: «اُبر در اثر توفان شن در زیر لایه‌ای به قطر دوازده متر از شن مدفون شده بود.»(۲۸)

مهمترین مدرکی که نشان می‌دهد عاد به وسیلهٔ توفان شن مدفون گردیده. کلمهٔ احقاف است که قرآن برای اهمیت دادن به مکان و منطقهٔ عاد آن را به‌کار برده است. این توصیف در آیهٔ ۲۱ سورهٔ احقاف چنین آمده: «و یاد آر (ای رسول حال هود) که قوم عاد

را که چون در سرزمین احقاف امتش را پند و اندرز کرد و بترسانید و پیش از هود و بعد از او هم بسیار پیامبر براندرز خلق آمدند. (باری هود قومش را گفت) هرگز جز خدای عالم کسی را نپرستید که من بر شما از عذاب روز بزرگ قیامت می‌ترسم» (احقاف ۲۱)

احقاف در زبان عربی یعنی «توده‌های شن» و جمع کلمهٔ «حقف» به معنای «تودهٔ شن» است. این نشان می‌دهد قوم عاد در منطقه‌ای که توده‌های شن بسیاری وجود داشته، زندگی می‌کردند. توده‌های شنی که منطقاً زمینه را برای مدفون شدن به وسیلهٔ توفان شن فراهم می‌ساختند. براساس تفسیر دیگری، احقاف معنای خود یعنی «توده‌های شن» را از دست داده و به معنای نام سرزمینی در جنوب یمن یعنی جایی که عاد در آن زندگی می‌کرد، به کار رفته است. اما این تفسیر هم باز این حقیقت را که ریشهٔ این کلمه به معنای تودهٔ شن است تغییر نمی‌دهد. بلکه فقط نشان می‌دهد این واژه به علت وجود توده‌های شن فراوان به چنین منطقه‌ای اختصاص داده شده است. حادثه‌ای که از توفان شن برای مردم عاد روی داد، مردم را همانند ریشهٔ درخت خرما از زمین کنده، بلند کرد و در زمان کوتاهی، تمامی شهر را نابود نمود. مردمی که تا آن زمان با کشت و کار در سرزمینهای حاصلخیز و ساختن سدها و کانالهای آبیاری به خوشبختی



بقایای شهر اُبر که چندین متر زیرزمین پیدا شدند، نشان می‌دهند که توفان شن وحشتناکی باعث شده تا این حجم عظیم از شن در یک زمان کوتاه در این منطقه تجمع یابد. این حادثه بسیار ناگهانی و غیرمنتظره روی داده است.

زندگی می‌کردند. همگی زیر شن مدفون شدند و تمامی شهر و ساکنان آن زنده زیر خروارها تن شن ماندند. پس از آنکه مردم نابود شدند، بیابان تمامی سرزمین‌های آن منطقه را پوشاند و هیچ نشانه‌ای هم از آنها به جای نگذاشت. در نتیجه باید گفت که یافته‌های باستانشناسی و تاریخی مشخص می‌کنند عاد و شهر ارم زمانی وجود داشته و پس از مدتی از بین رفته و نابود شده است. همان‌گونه که قرآن توصیف می‌کند. با تحقیقات بعدی آثار و بقایای این مردم از دل شنها بیرون آورده شد. این آثار و بقایای شگفت‌انگیز که سالیانی دراز در دل شنها مدفون بود، امروز سر از خاک بیرون آورده‌اند تا پیام بس مهم را به گوش اهل زمین برساند و آن اینکه: هان ای دل عبرت بین سرنوشت انسان مغرور، ناسپاس و منکر را ببین. همانا این سنت خداوند است که در هیچ زمانی تغییر نمی‌پذیرد. قرآن بیان می‌کند که عاد به خاطر غروری که داشتند از راه راست منحرف شده و می‌گفتند چه کسی از ما قدرتمندتر است؟ در ادامهٔ آیه می‌آید: «آیا نمی‌نگرند که خداوند که آنها را خلق کرده از آنها قویتر است» (سورهٔ فصلت آیهٔ ۱۵) آنچه که انسان به عنوان یک اصل غیرقابل تغییر و برای همیشه باید به ذهن بسپارد و بفهمد این است که هیچ موجودی در نظام هستی قویتر و متعالی‌تر از خداوند نیست و باز اینکه انسانها در اطاعت و بندگی او فرجام نیک خواهند داشت.

فصل پنجم
ثمـــود

«قوم ثمود هم آیات حق را تکذیب کردند. و گفتند آیا بشری از جنس خودمان را پیروی کنیم در این صورت به گمراهی و ضلالت سخت درافتاده‌ایم. ای عجب آیا بین ما افراد بشر تنها بر او وحی می‌رسد؟ بلکه او مرد دروغگوی هوسباز است. بزودی فردای قیامت کاملاً معلومشان شود که دروغگوی هوسباز کیست؟» (القمر ۲۶ - ۲۴) همان‌گونه که در قرآن آمده ثمود هم مثل عاد به هشدارهای خداوند توجهی نکرد و سرانجام خداوند آنها را نابود کرد. امروزه در نتیجهٔ مطالعات تاریخی و باستانشناسی، بسیاری ازموضوعات ناشناخته مثل محل زندگی ثمود و خانه‌هایی که ساخته بودند و سبک زندگی آنها معلوم شده است. بسیاری از یافته‌های باستانشناسی، حقیقت تاریخی قوم ثمود را که در قرآن بدان اشاره شده ثابت می‌کند. قبل از بررسی این یافته‌های باستانشناسی در ارتباط با قوم ثمود، بهتر آن است که داستان را در متن قرآن بررسی کرده، به نحوهٔ درگیری و مبارزهٔ این قوم با پیامبرشان نگاهی بیاندازیم. قرآن کتابی است که برای همهٔ اعصار و زمانهاست. هشدارهای او برای مردم هر دوره‌ای زنگ خطر مهمی است. طبق روایت قرآنی قوم ثمود، مردمی بودند که عمرهای درازی داشتند و به ناچار مجبور بودند تا خانه‌های خود را به خاطر دوام بیشتر در دل سنگها بتراشند. در تفسیر آیهٔ ۶۱ سورهٔ هود، ضحاک نقل می‌کند: عمر ثمودیان ما بین سیصد تا هزار سال بود یعنی

کمتر از سیصد سال عمر نمی‌کردند. این قوم مردمانی متمدن و متمول بودند که به تدریج صفات ناپسند در آنها رسوخ کرد.

ابلاغ رسالت نبی

خداوند در قرآن می‌فرماید صالح به سوی قوم ثمود برای هدایت آنها فرستاده شد. صالح در میان قوم ثمود فردی شناخته شده بود. قوم او انتظار نداشتند او دین حقیقت را اعلان کند و آنها را به ترک عصیان فراخواند. اولین عکس‌العمل آنها این بود که به او افترا و تهمت زدند. «و باز ما صالح را به سوی قوم ثمود برادرشان به رسالت فرستادیم (صالح گفت) ای قوم من خدای یگانه را پرستش کنید او خدائیست که شما را از خاک بیافرید و برای عمارت و آبادساختن زمین برگماشت. پس شما (از خدای خود طلب آمرزش کنید) و از گناهان توبه کنید. البته خدا به همه نزدیک است و دعای خلق را می‌شنود و اجابت می‌کند. گفتند ای صالح تو پیش از آنکه دعوی نبوت کنی در میان ما مورد اعتقاد و امیدواری بودی، آیا می‌خواهی ما را از پرستش خدایان پدرانمان منع کنی؟ همانا ما به دعوی نبوتت سخت بدگمان و بی‌عقیده خواهیم بود» (هود ۶۱- ۶۰) بخش کوچکی از جامعه دعوت صالح را اجابت کردند لیکن اکثر آنها گفته‌هایش را نپذیرفتند. آنها افرادی که به صالح ایمان آوردند مورد آزار و اذیت قرار می‌دادند و به شدت از دست صالح خشمگین و عصبانی بودند. چرا که او مردم را به پرستش خداوند دعوت و از پرستش بتها که منافع بسیاری برای آنها داشت منع می‌کرد.

به همین دلیل است که قرآن دربارهٔ این سه قوم چنین می‌گوید: «آیا اخبار پیشینیان شما مانند قوم عاد و ثمود و قوم نوح و اقوام بعد از اینها که همه درگذشتند و جز خدا کسی بر احوالشان آگاه نیست به شما نرسیده که پیغمبرانشان آیات و معجزات روشن بر آنها آوردند و آنها دست به دهان فروبرده می‌گفتند که ما به هرچه شما پیغمبران مأمور آن هستید به همه کافریم و همهٔ ما به آنچه شما دعوت می‌کنید در همه شک و تردید داریم» (ابراهیم ۹)

برخلاف هشدارهای صالح علیه السلام این مردم همچنان در شک و تردید بودند. اما

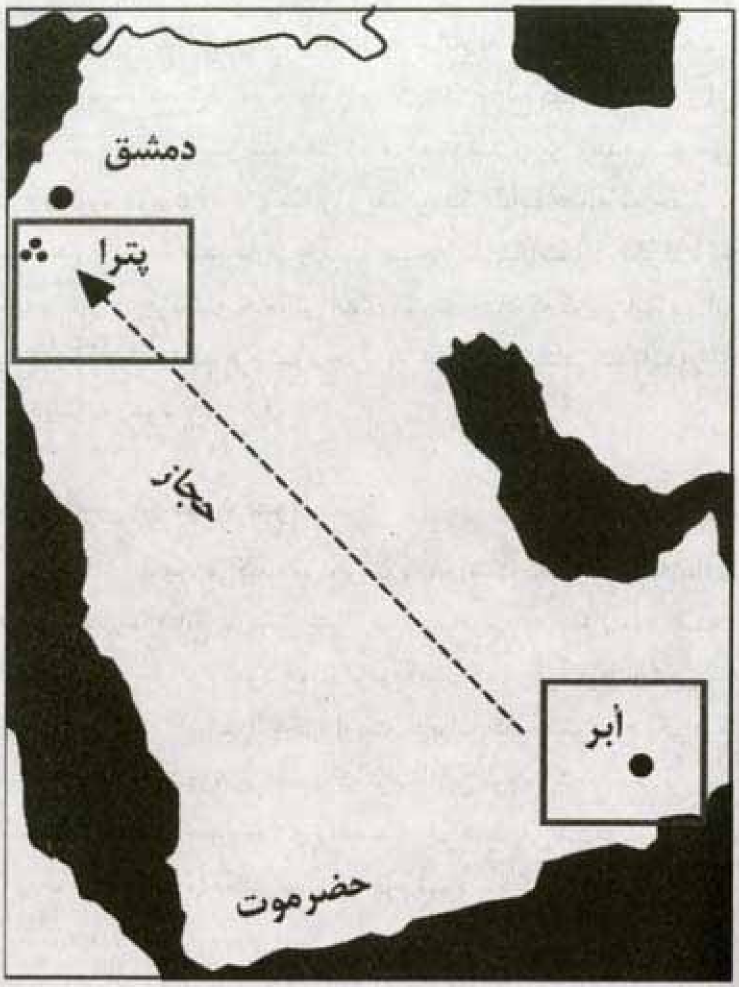
بازهم عدهٔ کمی بودند که به پیامبری صالح ایمان آوردند و آنها همان‌هایی بودند که زمان وقوع مصیبت و بلا بر قوم، نجات یافتند. «رؤسا و گردنکشان قوم صالح به ضعفا و فقیرانی که به او ایمان آوردند به تمسخر می‌گفتند آیا شما اعتقاد دارید که صالح فرستادهٔ خداست. آنها جواب دادند بلی همانا ما بر آنچه به او (از طرف خدا) فرستاده شده ایمان داریم. متکبران بی‌ایمان گفتند ما هم بی‌هیچ شک به آنچه شما ایمان دارید، کافریم» (اعراف ۷۶-۷۵) قوم ثمود همچنان خدا و رسالت صالح(ع) را مورد بی‌اعتنایی قرار می‌دادند، در میان آنها گروهی که اصل ایمان به خداوند را مورد انکار قرار می‌دادند، برای قتل صالح نقشه کشیدند. «گفتند ما وجود تو و پیروانت را به فال بد می‌گیریم. (صالح) گفت این فال بد شما نزد خدا محققاً معلوم است که شما گروهی هستید فریب‌خورده و در شهرستان قوم صالح نُه قبیله بودند که به فتنه و فساد می‌پرداختند و هرگز (قدمی) به خیر و صلاح خلق برنمی‌داشتند گفتند که شما هم‌قسم شوید که شبیخون زنید به او و پیروان او ـ سپس خواهیم گفت به وارث او که ما به مکان ارتکاب قتل هم حاضر نبودیم و البته ما راست می‌گوییم و آنها نقشه مهمی کشیدند و ما هم نقشه مهمی کشیدیم در حالیکه درک نمی‌کردند» (نمل ۵۰-۴۷)

صالح برای آنکه بفهمد آیا قومش در پیروی از فرمان خداوند راستگو هستند یا خیر، شترماده‌ای را به عنوان امتحان در معرض نمایش گذاشت و برای آنکه ببیند آیا این قوم اهل اطاعت هستند یا نه به آنها گفت از آب خود به او هم بیاشامید و به او آسیبی نرسانید. کلینی(ره) در روضهٔ کافی از قول امام صادق علیه السلام روایت می‌کند: قوم ثمود سنگی داشتند که آن را بزرگ داشته و پرستش می‌کردند و سالی یک روز در کنار آن جمع می‌شدند و برایش قربانی می‌کردند و چون صالح بسوی آنها مبعوث شد بدو گفتند اگر راست می‌گویید از خدای خویش بخواه تا از این سنگ سخت ماده شتری ده ماهه برای ما بیرون آورد. صالح نیز از خدا خواست و ماده شتر با همان خصوصیاتی که خواسته بودند از سنگ خارج شد. این ماده شتر سرخ مو براستی حیوانی عجیبی بود که طبرسی(ره) فرموده: هرچه بیشتر می‌خواستند از او می‌دوشیدند و می‌خوردند و ظرفها نیز از شیر آن پر می‌کردند. اما قوم ثمود در پاسخ، این ناقه (شترماده) را کشتند. در سورهٔ

شعرا داستان چنین توصیف می‌شود: «قوم ثمود نیز رسول خدا را تکذیب کردند. هنگامی که پیامبر آنها صالح به ایشان گفت آیا متقی و خداترس نمی‌شوید. من برای شما پیامبری امین و خیرخواهم و از خدا بترسید و راه اطاعت او پیش گیرید من اجری از شما برای رسالت نمی‌خواهم و چشم پاداش جز به خدای عالم ندارم. آیا تا ابد ایمن از مرگ در این ناز و نعمت دنیا خواهید ماند؟ در این باغهای باصفا و چشمه‌های آب گوارا و مزارع کشتزار و نخل و آن شکوفه‌های زیبایش. خیال می‌کنید دایماً در عماراتی که در کوهستان با دقت بنا کرده‌اید تعیش می‌کنید. پس خدا ترس باشید و مرا اطاعت کنید و از رفتار (رؤسای) مسرفین و ستمگر پیروی نکنید. آن مردم که در زمین همه‌گونه فساد می‌کنند و هیچگونه به اصلاح حال خلق نمی‌پردازند. قوم صالح گفتند تورا به یقین سحر کرده‌اند. تو هم مثل ما بشری بیش نیستی اگر راست می‌گویی معجزه‌ای بیاور. صالح گفت این ناقه است (معجزهٔ من). آب نهر را روزی ناقه بنوشد و روزی شما بنوشید و هرگز سوء قصدی بر ناقه نکنید که به روز سخت عذاب گرفتار خواهید شد. ناقه را پی کردند[1] و صبحگاه از کار خود پشیمان شدند» (الشعرا ۱۵۷-۱۴۱)

بحث و جدل صالح نبی با این مردم در سورهٔ قمر چنین آمده. «قوم ثمود هم آیات حق را تکذیب کردند و گفتند آیا ما بشری از جنس خودمان را پیروی کنیم در این صورت به گمراهی و ضلالت سخت درافتاده‌ایم. ای عجب آیا بین ما افراد بشر تنها وحی بر او رسید. او مردی دروغگو و هوسباز است. ولی فردا می‌فهمند که دروغگوی هوسباز کیست. ما برای آنها ناقهٔ صالح را بیرون فرستادیم. مراقب حالشان باش و بر آزارشان صبر پیشه گیر و به آنها خبرده که آب چشمه تقسیم شده یک روز سهم ناقه و روزی برای شما است آن قوم شقی صاحبت خود را خواندند تا مجهز شده و ناقه را پی کرده»

۱ـ در این آیه «فعقروها فاصبحوا نادمین» کشتن ناقه را به همهٔ قوم نسبت داده با اینکه مباشر در آن بیش از یک نفر نبود و این بدان جهت است که بقیه قوم نیز مقصر بودند. به عمل آن یک نفر رضایت داشتند. امیرالمؤمنین حضرت علی(علیه السلام) در نهج‌البلاغه می‌فرمایند: ای مردم دو چیز همهٔ مردم را در یک عمل خیر و یک عمل شر جمع می‌کند، بطوری که آن عمل، عمل همه محسوب می‌شود. اول رضایت و دوم نارضایی، همچنان که ناقهٔ صالح را بیش از یک نفر پی نکرد ولی خدای تعالی عذاب را بر همهٔ قوم نازل کرد. چون همه به عمل آن یک نفر راضی بودند. (المیزان جلد ۱۵ صفحهٔ ۴۳۲ سطر ۲۴).



از آیات قرآن چنین استنباط می‌شود که ثمود از نسل عاد بوده است. در تأئید این گفته یافته‌های باستانشناسی نیز نشان می‌دهد که ریشهٔ قوم ثمود که در شمال شبه جزیرهٔ عربستان زندگی می‌کنند به منطقهٔ جنوبی عربستان باز می‌گردد یعنی جائی که قوم عاد می‌زیسته‌اند.

(قمر ۲۹ - ۲۳) آنها گمان می‌کردند که هرگز مجازات نخواهند شد و همین سبب شد تا گستاخی بیشتری از خودشان نشان دهند. آنها به صالح حمله کردند و اورا مورد انتقاد قرارداده و اورا به دروغگوئی متهم کردند. «آنگاه ناقهٔ صالح را پی کردند و از امر خدا سرباز زدند و با پیغمبرشان صالح از روی تمسخر گفتند ای صالح اگر تو از رسولان خدایی اکنون عذابی که ما را وعده کردی بیاور» (سورهٔ اعراف ۷۷) خداوند نقشه و مکر کافران ضعیف را عوض کرد و صالح را از دست آنهایی که می خواستند به او آسیب برسانند نجات داد. با مشاهدهٔ این حادثه او پیام الهی را به قومش به راههای مختلف

اعلان کرد و بازهم هیچکس به نصایح او گوش فرانداد. صالح به قومش گفت که همهٔ زندگی آنها در سه روز نابود خواهد شد. «قوم ناقه را پی کردند. صالح گفت تا سه روز در منازل خود از زندگی تمتع برید که سپس همه هلاک خواهید شد و این وعده البته حق است و دروغ نیست» (سورهٔ هود ۶۵) یقیناً سه روز بعد وعدهٔ عذاب صالح به حقیقت پیوست و ثمود نابود شد. «و آنگاه ستمکاران را شب صیحهٔ عذاب آسمانی بگرفت که صبحگاه در دیارشان بیحس و حرکت و خاموش ابدی شدند. چنان که گویی آنها در آن دیار هرگز زنده نبودند و آگاه شوید که قوم ثمود چون به خدای خود کافر شدند دور از رحمت ابدی خدا گردیدند.» (هود ۶۷ - ۶۸)

یافته‌های باستانشناسی در مورد ثمود

در میان اقوامی که قرآن از آنها یاد می‌کند ثمود از آن دسته است که امروزه اطلاعات بسیار وسیعی دربارهٔ آنها داریم. منابع تاریخی نشان می‌دهد قومی به نام ثمود عملاً وجود داشته است. به نظر می‌رسد قوم ثمود همان قومی است که در قرآن به نام «حجر» از آن یادشده، نام دیگر قوم ثمود «اشاب الحجر» است. بنابراین کلمهٔ ثمود نام یک قوم است درحالی که حجر یکی از آن شهرهایی است که توسط این قوم بنا شد. جغرافی‌دان یونانی، پلی نی نیز در نوشته‌هایش چنین چیزی را تصدیق می‌کند. پلی نی می‌نویسد که دُماثا (Domatha) و حجرا (Hegra) مکان سکونت قوم ثمود بود که بعداً در آنجا، در عصر ما شهر حجر بناگردید.(۲۹)

قدیمی‌ترین منبع شناخته شده که به قوم ثمود اشاره می‌کند شرح وقایع موفقیتهای سالیانهٔ پادشاه بابل، یعنی سارگون دوم (در قرن هشتم قبل از میلاد مسیح) است که این قوم را درپی مبارزه و جنگی در شمال عربستان شکست‌داد. یونانی‌ها در نوشته‌های آریستو - بطلمیوس و پلی نی به این قوم تمودی (Tamudaei) یعنی ثمود می‌گفتند(۳۰) قبل از نبوت حضرت محمد(ص) تقریباً بین ۴۰۰ تا ۶۰۰ میلادی این قوم به طور کلی ناپدید شد. در قرآن عاد و ثمود همیشه باهم نامبرده می‌شوند. به علاوه در آیاتی به ثمود نصیحت می‌شود که از نابودی قوم عاد پند بگیرند و همچنین نشان می‌دهد که ثمود

اطلاعات مفصلی دربارهٔ قوم عاد داشته است. «بر قوم ثمود برادرشان صالح را به رسالت فرستادیم گفت ای قوم خدای را بپرستید که جز او شما را خدائی نیست.» (سورهٔ اعراف ۷۳)

«متذکر باشید و فراموش نکنید که شما را پس از هلاک قوم عاد خداوند جانشین اقوام سلف نمود و در زمین منزل داد تا از اراضی سهله (خاک نرم) قصرهای عالی و از کوه سخت بتراشیدن سنگ منزلهای محکم بنا کنید. پس نعمتهای خدا را یاد کنید و در زمین به فساد و تبهکاری برنخیزید.» (اعراف ۷۴) همان‌گونه که از آیه فهمیده می‌شود بین قوم عاد و ثمود ارتباطی بوده است و احتمالاً عاد بخشی از تاریخ و فرهنگ ثمود بوده است. حضرت صالح(ع) به قوم ثمود امر می‌کند که قوم عاد را به خاطر بیاورید و از سرگذشت آنها درس عبرت بگیرید. برای قوم عاد نیز قوم نوح مثال‌زده می‌شود که قبل از آنها زندگی می‌کردند. همان‌طور که قوم عاد برای قوم ثمود اهمیت تاریخی داشت قوم نوح نیز برای قوم عاد اهمیت تاریخی داشته است. این مردم از وجود یکدیگر آگاهی داشته‌اند و احتمالاً از یک ریشه و اصل و نسب بوده‌اند. ممکن است این حوادث که در قرآن به آنها اشاره شده، از نظر زمانی ترتیبی خاص داشته‌اند. اگر ما حضور ثمود را پیش از قرن هشتم قبل از میلاد بپذیریم براساس آن یک زمان‌بندی خاصی را می‌توانیم ترسیم کنیم. بعد از نابودی قوم نوح اولین قومی که نابود شد قوم لوط بوده است. سپس در زمان موسی غرق شدن فرعون (احتمالاً رامسس دوم) و سپاهش در دریای سرخ روی می‌دهد. عذاب و مجازات قوم نوح اولین حادثه‌ای بود که روی داده است. وقتی این ترتیب و توالی را مورد بررسی قرار می‌دهیم جدول آن به این ترتیب می‌شود.

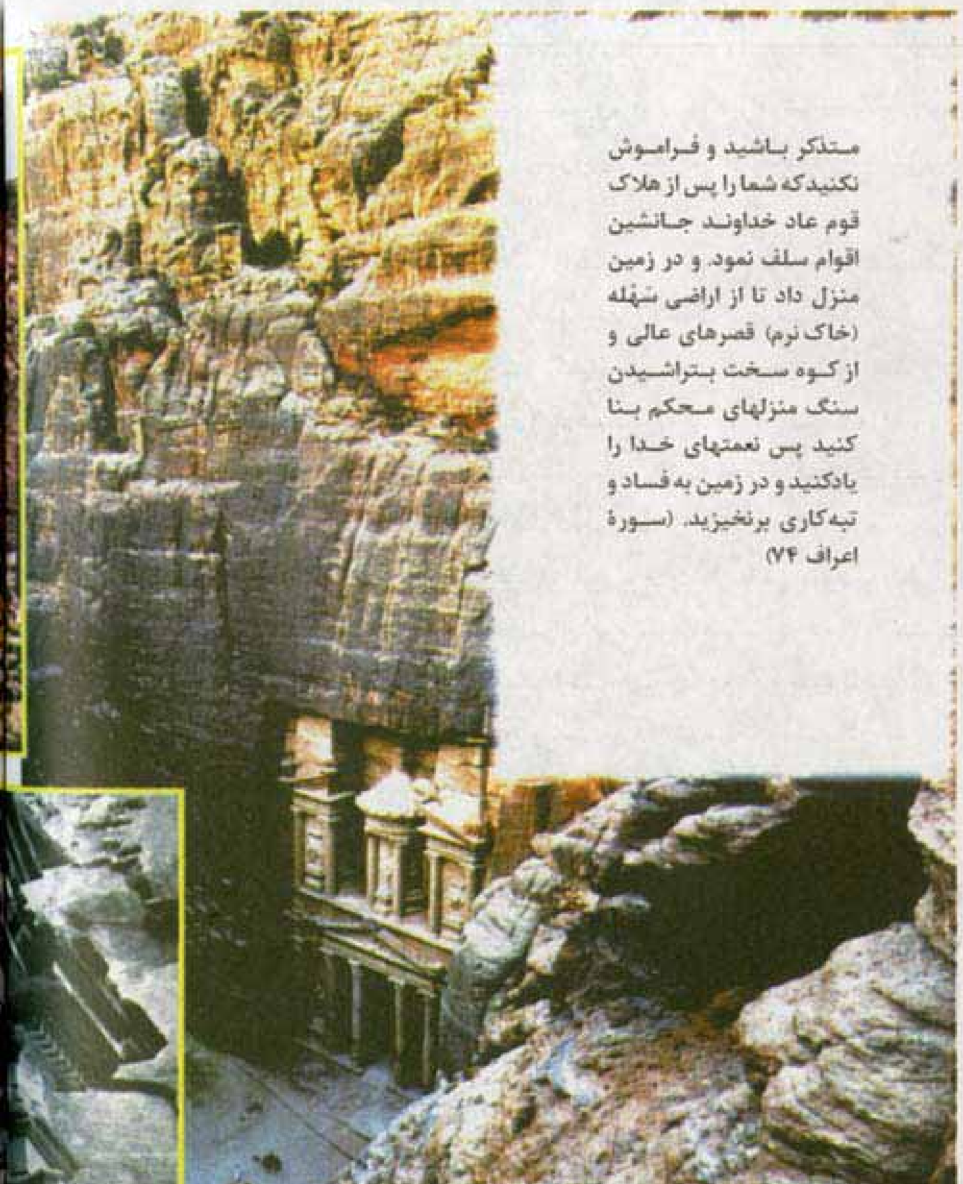
نوح ۲۵۰۰ تا ۳۰۰۰ قبل از میلاد

ابراهیم و لوط در اوایل سال ۲۰۰۰ قبل از میلاد

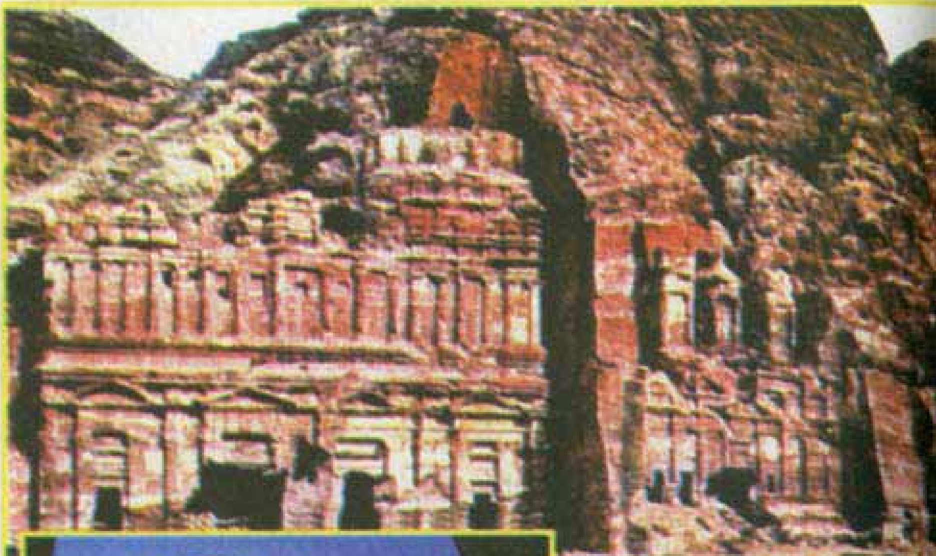
موسی ۱۳۰۰ قبل از میلاد

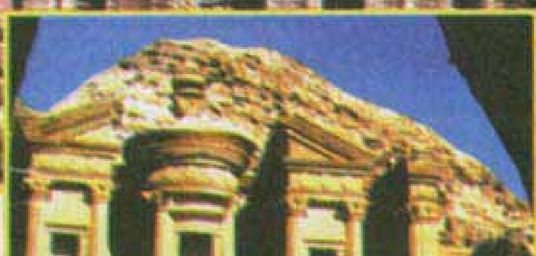
هود و عاد ۱۳۰۰ تا ؟ قبل از میلاد

صالح و ثمود ۸۰۰ تا ؟ قبل از میلاد



متذکر باشید و فراموش نکنیدکه شما را پس از هلاک قوم عاد خداوند جانشین اقوام سلف نمود. و در زمین منزل داد تا از اراضی سَهْله (خاک نرم) قصرهای عالی و از کوه سخت بتراشیدن سنگ منزلهای محکم بنا کنید پس نعمتهای خدا را یادکنید و در زمین به فساد و تبه‌کاری برنخیزید. (سورهٔ اعراف ۷۴)







قوم ثمود با دو هزار سال فخرفروشی و خودستائی بالاخره سلطنت و قلمرو خود را به مردم دیگر عربستان به نام نبطیان واگذار کرد. امروزه در درهٔ رام‌که درهٔ پترا نیز نامیده می‌شود در کشور اردن نمونه‌های بسیار عالی از کارهای حجاری این قوم قابل مشاهده است. در قرآن نیز به مهارت سنگتراشی این قوم نیز اشاره شده است.

یقیناً این توالی زمانی نمی‌تواند خیلی دقیق باشد اما از نوشته‌های قرآنی و شواهد و قراین تاریخی و باستانی برمی‌آید که چنین ترتیبی درست باشد. ما همیشه گفته‌ایم که قرآن از ارتباط بین عاد و ثمود خبر می‌دهد و به قوم ثمود هشدار می‌داد که از بلا و عذاب قوم عاد درس عبرت بگیرد. با این حال مکان جغرافیایی زندگی این دو قوم از هم کاملاً دور بود. ظاهراً این دو قوم باهم ارتباطی نداشته‌اند. پس چرا در این آیات قوم ثمود مورد خطاب واقع شده‌اند که قوم عاد را بیاد بیاورید پس از مختصری تحقیق پاسخ این سؤال روشن شد. فاصلهٔ بین قوم عاد و ثمود ظاهری فریبنده دارد. منابع تاریخ نشان می‌دهد که عملاً میان قوم ثمود و عاد ارتباط بسیار تنگاتنگی وجود داشته است. ثمود قوم عاد را می‌شناخته است زیرا این دو قوم تقریباً هردو از یک ریشه بوده‌اند. بریتانیکا میکروپیدیا (Britannica Micropaedia) دربارهٔ مردم ثمود چنین می‌نویسد: در عرب باستان قبیله یا گروهی از قبایل بودند که حدوداً از قرن چهارم قبل از میلاد تا نیمهٔ اول قرن هفتم میلادی ممتاز و برجسته بوده‌اند. اگرچه قوم ثمود احتمالاً ریشه در جنوب عربستان داشتند ولی در همان اوایل گروه بزرگی از این مردم به سمت شمال حرکت می‌کنند و آن طور که نوشته شده روی دامنهٔ کوه «جبل اصلاب» سکنی گزیدند. در تحقیقات باستانشناسی اخیر تصاویر و نوشته‌های صخره‌ای بسیاری در ارتباط با قوم ثمود نه تنها روی کوه جبل اصلاب بلکه در تمام و سراسر مرکز عربستان پیدا شده است.(۳۱)

نوشته‌های تصویری مشابه الفبای سماتیک (Smaitic aiphabet که ثمودیک Thamudic نیز نامیده شده) در جنوب عربستان و در سرتاسر حجاز دیده شده است.(۳۲)

ابتدا این نوشته‌ها در منطقه‌ای در شمال یمن مرکزی که به نام ثمود شناخته شده شناسایی گردید. این منطقه از شمال توسط ربع الخالی (Rub al Khali) و از جنوب به حضرموت و از غرب به شبوه محدود می‌شود. قبلاً دیدیم قوم عاد مردمی بودند که در جنوب عربستان زندگی می‌کردند. این نکته حایز اهمیت است که برخی از آثار و بقایای قوم ثمود در منطقه‌ای پیدا شد که قوم عاد در آنجا سکونت داشتند. بویژه در منطقه‌ای که حضرموتی‌ها یعنی نسل قوم عاد در آنجا زندگی می‌کردند و نیز در جایی که مرکز شهر

آنها واقع شده بود. باتوجه به این واقعیات روابط عاد- ثمود به همان شکلی است که قرآن به آن اشاره می‌کند. این روابط در سخنان صالح نبی هنگامی که گفت ثمود جایگزین عاد می‌شود، به این صورت توضیح داده می‌شود.

«و بر قوم ثمود برادرشان صالح را به رسالت فرستادیم و گفت ای قوم خدای را بپرستید که جز او شما را خدائی نیست. متذکر باشید و فراموش نکنید که شما را پس از هلاک قوم عاد خدا جانشین اقوام سلف خود نمود و در زمین منزل داد» (سورهٔ اعراف ۷۳-۷۴)

عاقبت قوم ثمود بهای طغیان و عصیان خود را در برابر پیامبرشان پرداخت و همگی نابود شدند. ساختمانهایی که آنها ساخته بودند و کارهای هنری که انجام داده بودند هیچ‌کدام نتوانست آنها را در مقابل این مجازات حفاظت و حمایت کند. مجازات بسیار سختی این قوم را منهدم کرد، درست مثل سایر اقوام‌که هم در قبل و هم در بعد از این قوم می‌زیسته و حقیقت را نادیده انگاشتند. در قرآن کریم در برخی از آیات هلاکت قوم ثمود را با صیحه و صاعقه و رجفه که به معنای زلزله است نسبت داده‌اند. آنجا که دربارهٔ قوم ثمود می‌فرماید «و کسانی را که ستم کردند صیحهٔ (آسمانی) فراگرفت و در خانه‌های خویش بیجان گشتند، چنانچه گوئی هیچگاه در آن زندگی نمی‌کرده‌اند...»

و در سورهٔ سجده آمده:

«قوم ثمود را ما هدایت کردیم ولی آنان کوردلی را بر هدایت ترجیح دادند، به جرم کارهایی که می‌کردند صاعقهٔ عذاب خوارکننده آنها را بگرفت، تنها کسانی را که ایمان آورده و تقوی داشتند نجات دادیم.»

فصل ششم

فرعون که در دریا غرق شد

«همانطور که خوی فرعونیان و افراد پیش از آنان بر این شد که آیات خدای خود را تکذیب کردند ما هم آنها را به کیفر گناهانشان هلاک نمودیم و فرعونیان را به دریا غرق کردیم و همهٔ آنان که هلاک نمودیم ظالم و ستمکار بودند» (انفال ۵۴)

تمدن مصرباستان هم‌زمان با سایر شهرهای دیگر که در بین‌النهرین پایه‌گذاری شده بود، به عنوان یکی از قدیمی‌ترین تمدنهای جهان و تمدنی سازمان‌یافته با نظم اجتماعی پیشرفته در زمان خود شناخته شده است. چند امتیاز وجود داشت که مصریان با بهره جستن از آنها توانسته بودند به این پیشرفت دست‌یابند. یکی اینکه آنها نوشتن را در هزارهٔ سوم پیش از میلاد کشف و از آن استفاده می‌کردند. دوم اینکه آنها از رودخانهٔ نیل استفاده می‌کردند و با بهره‌گیری از موقعیت طبیعی کشور در مقابل خطرهای اطراف از خود مراقبت می‌کردند. اما این جامعهٔ پیشرفته یکی از جوامعی بود که حکم‌فرمایی فرعونها در آن متداول بود و این همان ساده‌ترین و بارزترین نظام کفر و الحادی است که قرآن از آن یاد می‌کند. آنها غرق در غرور، تکبر، عناد و کفر بودند. در پایان نه تمدن و نظم سیاسی و اجتماعی پیشرفته و نه موفقیتهای نظامی آنها هیچ‌یک نتوانست مانع از نابودیشان شود.

قدرت فرعون

تمدن مصریان مرهون حاصلخیزی و فراوانی بود که رودخانهٔ نیل برایشان به ارمغان آورده بود. این مردم به خاطر وفور آب این رودخانه در درهٔ نیل سکونت پیداکرده بودند. به برکت آب این رودخانه و بدون اتکاء به فصل بارندگی می‌توانستند در زمینهایشان کشاورزی کنند. ارنست اچ گومبریچ تاریخدان، در نوشته‌هایش می‌نویسد که آفریقا سرزمینی بسیار گرم است و گاهی اوقات برای ماهها در آنجا هیچ بارانی نمی‌بارد. به همین دلیل سرزمینهای بسیاری در این قاره وسیع کاملاً خشک است. دو طرف رود نیل هم پوشیده از زمینهای صحرایی است. در این ناحیه ندرتاً باران می‌بارد، اما این کشور نیاز چندانی به وجود آب باران ندارد. چراکه رودخانهٔ نیل درست در وسط این کشور و در سرتاسر آن جاری است.(۳۳) بدیهی است هرکس که بر رودخانهٔ نیل که دارای چنین مزایایی است تسلط داشته باشد می‌تواند بر منبع اقتصادی و کشاورزی عظیم مصر نیز تسلط پیدا کند. فرعون درست به همین شیوه اقتدار و حکومت خود را بر مصر پایه‌گذاری کرده بود. شکل باریک و عمودی درهٔ نیل به واحدهای مسکونی ساکن در اطراف رودخانهٔ نیل اجازه بسط و گسترش زیادی نمی‌دهد. به همین دلیل تمدن مصریان به جای تشکیل شهرهای بزرگ از شهرهای کوچک و روستاها تشکیل شده بود. مِنِس (Menes) اولین فرعون شناخته شدهٔ مصری است که برای اولین بار در تاریخ و حدوداً در هزارهٔ سوم قبل از میلاد، تمام شهرها و ایالات مصر باستان را به صورت ایالات متحده درآورد. در حقیقت واژهٔ «فرعون» به قصری اطلاق می‌شد که پادشاه در آن زندگی می‌کرد به مرور این واژه عنوان شاهان مصر شد. به همین دلیل پادشاهانی که حاکمان مصر قدیم بودند کم کم فرعون لقب گرفتند.

این فرعونها که صاحبان و حاکمان کل ایالت و سرزمینهای آن بودند توسط مردم به عنوان بزرگترین مظاهر خدایان در مذهب انحرافی و شرک‌آمیز مصر قدیم پذیرفته شده بودند. ادارهٔ سرزمینهای مصر، تقسیم‌بندی آنها، درآمد آنها و خلاصه تمامی املاک، خدمات و محصولات داخل مرزهای کشور از سوی فرعون اداره می‌شد.

استبداد در این رژیم حکومتی، به فراعنه امکان می داد با حکومت بر کشور چنان قدرتی کسب کنند که هر آنچه بخواهند، به دست بیاورند. درست با تأسیس اولین سلسله در زمان منس که اولین پادشاه مصر بود، با اتحاد مصر سفلا و علیا، رودخانهٔ نیل از طریق کانال درآستانهٔ تحویل به مردم قرارگرفت. علاوه بر آن تولید به شدت تحت کنترل درآمد و تولیدات کالا و خدمات به طور کل به پادشاه واگذار شد. پادشاه هم این کالاها و خدمات را به تناسبی که مردم نیاز داشتند بین مردم توزیع و تقسیم می‌کرد. این کار برای پادشاهان که چنان قدرتی را در منطقه پایه‌گذاری می‌کردند کار دشواری نبود. مردم به پادشاه مصر که بعداً به فرعون معروف شد به چشم موجود مقدسی می‌نگریستند که قدرت بسیاری داشت و همهٔ نیازهای آنان به دست او برطرف می‌شد. او به یک خدا تبدیل شده بود. خود فراعنه هم به طور قطع معتقد بودند که حقیقتاً از خدایان هستند.

فرعون به هنگام صحبت با موسی سخنانی می‌گفت که در قرآن نقل شده و همین سخنان نشان می‌دهد اعتقادات آنها چگونه بوده است. او سعی می‌کرد تا با گفتن این جمله که: «اگر خدائی غیر از من را ستایش کنی من تو را به زندان خواهم افکند.» (سورهٔ شعرا ۲۹) موسی را تهدید کند و به مردم اطراف خود می‌گفت «من جز خودم خدائی برای شما نمی‌شناسم.» (سورهٔ القصص ۳۸) او چنین می‌گفت زیرا خود را خدا می‌پنداشت.

اعتقادات مذهبی

بنابه گفتهٔ هردوت تاریخدان، مصریان باستان، دیندارترین مردم دنیا بودند. اگرچه دین آنها حقیقت نبود بلکه یک مذهب منحرف شرک‌آمیز بود و به خاطر تعصب شدیدی که داشتند نمی‌توانستند از این دین منحرف روی بگردانند.

مصریان باستان تا حد گسترده‌ای از محیط طبیعی‌شان که در آن زندگی می‌کردند متأثر بودند. وضعیت جغرافیایی طبیعی، کشور را در مقابل حملات خارجیان به طور کامل محافظت می‌کرد. کشور مصر از همه طرف به وسیلهٔ سرزمینهای بیابانی و کوهستانی و دریا احاطه شده است. حمله‌های احتمالی به این کشور تنها دو مسیر داشت



اعتقادات مذهبی مصریان اساساً مبتنی بر پرستش خدایان بود. واسطه‌های این خدایان و مردم کشیشانی بودند که جزء رهبران جامعه به حساب می‌آمدند. آنها با بکارگیری سحر و جادو برای فرعون جایگاه مهمی را بوجود می‌آوردند تا مردم از آنها اطاعت کنند.

که دفاع از این دو مسیر هم برای مصریان بسیار ساده و سهل بود. به برکت این عوامل جغرافیایی مصریان از حملات خارجیان مصون مانده بودند. اما در اثر گذشت قرنها این حُسن به سیاهی جهل و تعصب تبدیل شد. به این ترتیب مصریان از معرض توسعه‌ها و افکار جدید دورماندند و همین سبب شد تا نسبت به مذهب خود بسیار محافظه‌کار شوند. دین پیشینیان آنها که به کرات در قرآن به آن اشاره شده به مهمترین ارزش آنها تبدیل شد.

به همین دلیل بود هنگامی که موسی دین حقیقت را برای آنها آشکار کرد فرعون و نزدیکان او از موسی و هارون روگردانیدند. و چنین پاسخ گفتند: «آیا تو آمده‌ای که ما را

از عقاید و آدابی که پدران ما بر آن بودند بازداری تا خود و برادرت هارون در زمین سلطنت یابید و بر ما حکم‌فرما شوید. ما هرگز به شما ایمان نخواهیم آورد.» (یونس ۷۸)

دین مصر باستان به چند بخش تقسیم می‌شد. مهمترین این‌ها دین رسمی ایالت، عقاید مردم و اعتقاد به زندگی پس از مرگ بود. براساس دین رسمی کشور، فرعون وجودی مقدس بود، او مظهر خدای مردم روی زمین بود و هدفی جز گسترش عدل و حمایت از مردم نداشت.

اعتقاداتی که در میان مردم رواج داشت کاملاً پیچیده بود. حکومت فرعون با آن دسته از عناصر دین که با مذهب رسمی کشور تناقض داشت مبارزه می‌کرد. اساساً آنها به چند خدایی عقیده داشتند. این خدایان معمولاً به شکل آدمهایی با سر یک جانور، ساخته می‌شدند. همچنین ممکن بود که مذاهب مختلف در نحوهٔ برخورد با سنتهای محلی با یکدیگر تفاوت داشته باشند. زندگی پس از مرگ مهمترین بخش اعتقادات مصریان بود. آنها معتقد بودند پس از مرگ جسم، روح به زندگی خود ادامه می‌دهد. براساس این اعتقاد ارواح مردگان به وسیلهٔ فرشتگان مخصوص به سوی خدایی که یک قاضی است و چهل و دو قاضی شاهد، برده می‌شود. در وسط آنها میزانی قراردارد و قلب و روح در این میزان سنجیده می‌شوند. آنهایی که خوبتر باشند به مکان زیبایی انتقال داده، در آنجا با شادی زندگی خواهند کرد. آنهایی که شرور و تبهکار باشند به مکانی برده شده در معرض عذاب بزرگی قرار خواهند گرفت و در آنجا برای همیشه توسط موجودی به نام «جسدخوار» (Dead Eater) عذاب می‌شوند.

اعتقاد مصریان به زندگی واپسین با اعتقاد یکتاپرستی و دین حق مطابقت دارد. حتی این اعتقاد آنها به تنهایی ثابت می‌کند که دین حقیقت و پیام الهی به تمدن مصر باستان نیز رسیده بوده است. اما بعدها این مذهب دستخوش انحرف شد و یکتاپرستی به چند خدایی و شرک بدل گردید. غالباً چنین گفته شده گاهی افرادی به مصر می‌آمدند تا مردم را به وحدانیت خدا و بندگی او فرا بخوانند. همان‌گونه که در سایر نقاط زمین نیز چنین بوده است. یکی از این فرستادگان یوسف بود که شرح کامل زندگی او در قرآن آمده است. داستان یوسف اهمیت بسیاری دارد چرا که نحوهٔ ورود بنی‌اسراییل به

سرزمین مصر و استقرار آنها را شرح می‌دهد. به عبارت دیگر در منابع تاریخی اشاراتی وجود دارد که ثابت می‌کند حتی قبل از موسی برخی از مصریان مردم را به مذهبهای توحیدی دعوت می‌کردند یکی از این افراد، جالبترین فرعون در تاریخ یعنی؛ آمن هوتپ چهارم است.

فرعون یکتاپرست، آمن هوتپ چهارم

فرعونهای مصری عموماً افرادی متعصب، ظالم، متحارب و بی‌رحم بودند. در کل، آنها مذهب چند خدایی را در مصر مذهب رسمی قراردادند و خود را به عنوان خدایان این مذهب معرفی می‌کردند. اما در تاریخ مصر به فرعونی برمی‌خوریم که تفاوت بسیاری با سایرین داشته است. این فرعون به خداوند یگانه ایمان داشته، از این اعتقادات دفاع می‌کرد. به همین دلیل از سوی کاهن‌های آمون به شدت مورد اعتراض واقع می‌شد. کاهنها از عقاید شرک‌آمیز سود می‌جستند و برخی سربازان نیز از آنها حمایت می‌کردند. نهایتاً این فرعون یکتاپرست کشته شد. این فرعون آمن هوتپ چهارم بود که در قرن چهاردهم قبل از میلاد به قدرت رسید.



آمن هوتپ چهارم

وقتی آمن هوتپ چهارم در سال ۱۳۷۵ قبل از میلاد بر تخت جلوس کرد با مذاهب محافظه‌کار و سنت‌گرایی که برای قرنها دوام یافته بود مخالفت کرد. تا آن زمان ساختار جامعه و روابط مردم با قصرهای سلطنتی بدون هیچ تغییری دوام یافته بود و درهای جامعه بر تمامی حوادث خارجی و مذهبهای نوظهور به شدت بسته بود. مسافران یونانی قدیم هم این محافظه‌کاری مطلق را خاطرنشان می‌کردند. و دلیل آن را همانگونه که قبلاً توضیح دادیم شرایط جغرافیایی طبیعی مصر

می‌دانستند. مذهب رسمی که توسط فرعون بر مردم تحمیل می‌شد تعهد بی‌قید و شرطی را در هر موضوع قدیمی و سنتی ایجاب می‌کرد. اما آمن هوتپ چهارم این مذهب رسمی را نپذیرفت: ارنست گمبریچ مورخ می‌نویسد: «آمن هوتپ چهارم بسیاری از آداب و رسوم را که به صورت یک سنت قدیمی مقدس درآمده بود، شکست. او نمی‌توانست به خدایان متعدد مردم خود کرنش کند. برای او تنها آتُن خدای اعلی بود. تنها اورا می‌پرستید که به شکل خورشید ظاهر شده بود. او این خدا را آخناتون نامیده بود. به همین دلیل او بارگاه خود را به جایی دور از دسترس کاهنهای سایر خدایان انتقال داده بود. به مکانی که امروزه آل عَمَرْنَ نامیده می‌شود(۳۴).

پس از مرگ پدر، آمن هوتپ چهارم جوان در معرض فشارهای بسیاری بود. این مخالفتها به این دلیل بود که او مذهبی مبتنی بر یکتاپرستی درپیش گرفته و بنا داشت مذهب چندخدایی سنتی مصر را دگرگون سازد و نیز سعی می‌کرد تا تغییراتی بنیادی در همهٔ ابعاد به وجود آورد. اما رهبران تِبِسْ (تیوه) به او اجازه ندادند تا پیام این مذهب را ابلاغ کند. آمن هوتپ چهارم و افرادش از شهر تبس (تیوه) مهاجرت کردند و در شهر «تَل آل عَمَرْنَ» مستقر شدند. او در این محل شهر جدیدی به نام آخ اِت آتُنْ (Akh-et-Aton) پایه‌گذاری کرد. امن هوتپ چهارم نام خود را که به معنای «خرسندی ازآمون» بود تغییرداد و نام «آخناتن» را به معنای تسلیم به آتُن برای خود انتخاب کرد. آمون نامی برای بزرگترین نشان مقدس در مذهب چند خدایی مصری بود. به عقیدهٔ آمن هوتپ چهارم، آتُنْ خالق آسمان‌ها و زمینها و معادل کلمهٔ خدا و الله است.

کاهنهای آمون که از توسعه و قدرت وی آشفته شده بودند کوشیدند تا از بحران اقتصادی کشور استفاده کرده، قدرت آخناتون را از بین ببرند.

آخناتون نهایتاً به وسیلهٔ سَم توطئه‌گران از پای درآمد. فرعونهای بعدی که روی کار آمدند در رفتن به زیر نفوذ کاهنها بسیار دقیق و محتاطانه عمل می‌کردند. پس از آخناتون فرعونهای دیگر با یک زمینه‌سازی نظامی به قدرت رسیدند. همین باعث شد تا چند خدایی سنتی قدیم گسترش یافته، برای بازگشت سنتهای گذشته تلاشهای بسیاری شود. تقریباً یک قرن بعد رامسس دوم که طولانی‌ترین مدت حکومت را در تاریخ

حکومتی مصر دارد، بر تخت نشست. به عقیدهٔ بسیاری از مورخان رامسس دوم فرعونی بود که بنی‌اسراییل را بسیار مورد آزار و اذیت قرار می‌داد و با موسی جنگید.(۳۵)

آمدن موسی نبی

مصریان باستان به علت تعصبات شدید از اعتقادات بت‌پرستی خود سرسختانه حمایت می‌کردند. برخی افراد میان آنها آمدند و پیام یکتاپرستی را ابلاغ کردند. اما اطرافیان فرعون همچنان به اعتقادات انحرافی اصرار ورزیدند. نهایتاً خداوند موسی را در مقام پیامبر به سوی آنها فرستاد. به دو دلیل: اول آنکه نظام حکومتی و اعتقادی آنها غلط و مغایر با دین حق بود، دیگر آنکه آنها بنی‌اسراییل را به بردگی گرفته بودند. موسی دستور داشت هم مصریان را به دین حق دعوت کند و هم بنی‌اسراییل را از شر بندگی و اسارت نجات بخشد و به آنها راه هدایت و مستقیم را نشان بدهد.

در قرآن چنین آمده: «ما از حکایت موسی و فرعون به حق بر تو بیان می‌کنیم تا اهل ایمان از دانستن آن بهره جویند. همانا فرعون در زمین (مصر) تکبر و گردنکشی آغاز کرد و میان اهل آن سرزمین تفرقه و اختلاف افکند و طایفهٔ (بنی‌اسراییل) را سخت ضعیف و ذلیل کرد و پسرانشان را می‌کشت و زنانشان را زنده می‌گذاشت. همانا فرعون مردی بسیار مفسد بود. و ما اراده کردیم که بر آن طایفه ضعیف منت گذارده و آنها را پیشوایان و وراث ملک فرعونیان گردانیم. و در زمین به آنها قُدرت و تمکن بخشیم و به چشم فرعون و هامان و لشکریانش آنچه را که ترسناک بود بنماییم. (قصص ۶-۳)

فرعون می‌خواست تا با کشتن فرزندان ذکور بنی‌اسراییل مانع افزایش تعداد آنها بشود[1]. از طرف خداوند وحی آمد که مادر موسی فرزند خود را در سبدی گذاشته، در

۱ـ به گفتهٔ برخی از مفسرین و اهل تاریخ انگیزهٔ فرعون در کشتن کودکان ذکور بنی‌اسراییل خوابی بود که دید، گفته‌اند: فرعون شبی در خواب دید آتشی از جانب بیت‌المقدس بیامد و خانه‌های مصر و قبطیان را فراگرفت و همه را سوزاند و ویران کرد و تنها بنی‌اسراییل را فرا نگرفت. سپس معبران خواب وی را چنین تعبیر کردند: در میان بنی‌اسراییل مولودی به دنیا خواهد آمد که سلطنت تورا نابود خواهد ساخت و هم‌اکنون زمان ولادت اورا رسیده. به همین دلیل فرعون ←

آب رود رها کند به این ترتیب موسی به سوی کاخ فرعون هدایت شد. در قرآن آیات مربوطه چنین است. «و به مادر موسی وحی کردیم که طفلت را شیرده و چون از آسیب فرعونیان بر او ترسان شوی به دریا افکن و دیگر بر او هرگز مترس و محزون مباش که ما اورا به تو بازآوریم. و هم اورا از پیامبران قرارش دهیم. اهل بیت فرعون موسی را از دریا برگرفت تا در نتیجه دشمن و مایهٔ اندوه آل‌فرعون شود. زن فرعون گفت این کودک را مکشید که نوردیدهٔ من و توست. باشد که در خدمت ما سودمند افتد. و یا اورا به فرزندی خود برگیریم و آنها (از حقیقت حال موسی و تقدیر ازلی حق) بی‌خبر بودند.[۱] (قصص ۹-۷)

همسر فرعون مانع از کشتن موسی شد و اورا پذیرفت. به این ترتیب موسی دوران کودکی خود را در قصر فرعون سپری کرد. با کمک و عنایت خداوند مادر موسی به کاخ آورده شد تا دایگی موسی را به عهده گیرد. وقتی موسی بزرگ شد روزی دید یکی از افراد بنی‌اسراییل توسط فردی مصری آزار و شکنجه می‌شود. او ضربه‌ای به فرد مصری وارد آورد. در نتیجه او کشته شد. علی‌رغم آنکه موسی در کاخ فرعون زندگی می‌کرد و مورد علاقهٔ ملکه بود، رؤسای شهر تصمیم گرفتند تا اورا مجازات کرده، بکشند. موسی با شنیدن این خبر از مصر گریخت و به مدین آمد. در پایان دوره‌ای که او در آنجا به‌سر می‌برد خداوند به طور مستقیم با او صحبت کرد و عنوان نبوت را به او عطا فرمود و دستورداد به سوی فرعون بشتابد و پیام دین الهی را به او برساند.

←

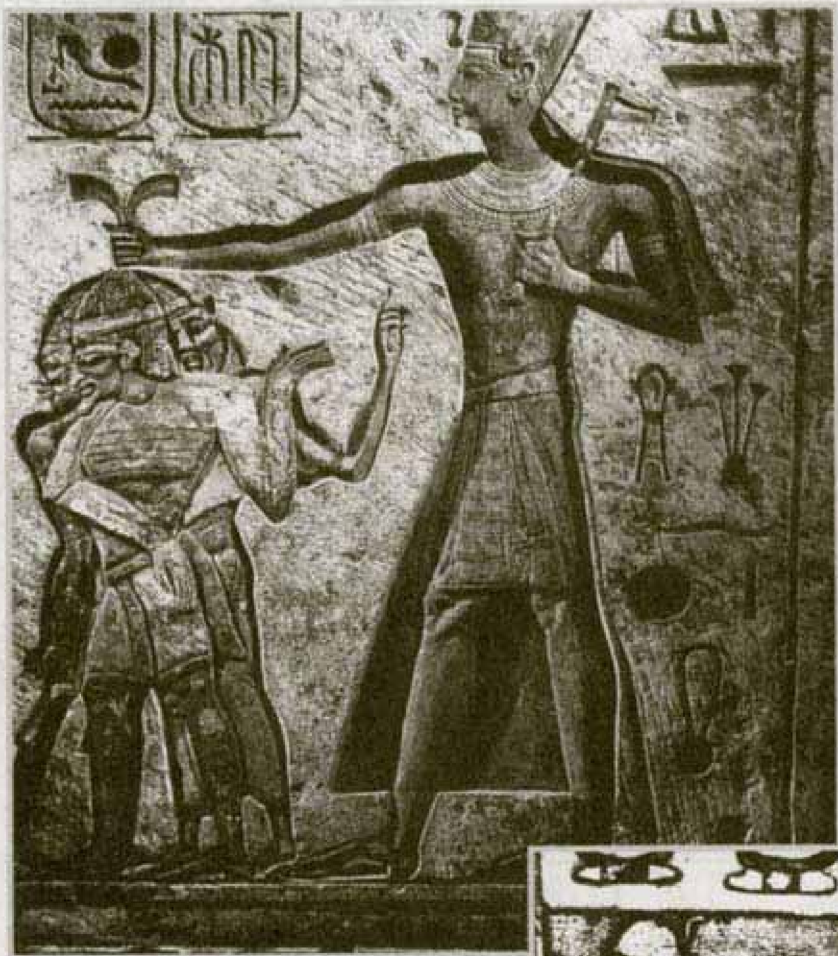
دستورداد هر فرزند ذکوری که از بنی‌اسراییل متولد می‌شود فوراً بقتل برسد. دستهٔ دیگری از مورخین علت چنین تصمیم‌گیری را خواب دیدن فرعون ندانسته‌اند بلکه پیشگویی منجمان اعلام کرده‌اند. از ابن‌عباس نقل شده که چون بنی‌اسراییل در مملکت مصر تعدادشان زیاد شد به سرکشی و طغیان دست‌زدند و امر به معروف و نهی از منکر را رها کردند به همین دلیل خدای تعالی هم قبطیان را بر آنها مسلط کرد که با آن عذابهای سخت معذبشان کنند اما از آنجاکه خواست خداوند بر تولد موسی و برچیدن بساط تفرعن و تکبر فرعونیان تعلق گرفته بود موسی پا به عرصهٔ دنیا نهاد. اما چون جان وی در خطر بود و تقدیر هم بر آن بود که موسی در چند قدمی فرعون پرورش یابد.

۱ـ در مجمع البیان در ذیل این جمله «قره عین لی ولک لاتقتلوه» از رسول خدا(ص) روایت کرده که فرمودند: به آن کس که به حرمتش سوگند می‌خورند سوگند، اگر آن‌طور که آسیه موسی را قره العین خود دانست فرعون نیز می‌دانست خدا اورا هم مانند همسرش هدایت می‌کرد. لیکن او به خاطر آن شقاوتی که خدا برایش نوشته بود امتناع ورزید.





مردم در بند و اسیر که مورد ظلم و بی‌عدالتی فرعون بودند بویژه در زمان پادشاه جدید، اقلیتی از مردم کشور برای اجرای کارها و پروژه‌های ساختمانی عظیم گماشته شده بودند. بنی‌اسرائیل از جملهٔ این اقلیت بودند. در عکس بالا بردگانی دیده میشوند که برای ساختن معبد مشغول کار هستند. اغلب آنها از بنی‌اسرائیل هستند. عکس پائین‌تر کارهای فنی کارگران را نشان می‌دهد که باز از بنی‌اسرائیل می‌باشند. بردگان با جوشاندن گل بر روی آتش آجر می‌پزند و ملاط می‌سازند.





بنابه گفتهٔ اکثر مورخان فرعونی که در قرآن از آن یادشده رامسس دوم بوده که بردگانی را که در تسخیر او بوده‌اند را می‌کشد. همانطور که تصاویر موجود بر روی دیوارها نشان می‌دهد فرعونها خود را یک موجود مقدس دانسته و از خود یک مرد جنگجوی قوی ترسیم می‌کردند. آنها تصویر خود را یک قهرمان بلندقامت با شانه‌های پهن ترسیم می‌کردند که می‌توانست در یک زمان تعداد بسیاری از مردم را شکست دهد.





بالا ـ از آنجائیکه فرعونها خود را یک موجود مقدس می‌پنداشتند بر تمام مردم برتری می‌جستند.

پهلو ـ اسیران جنگی که در انتظار اعدام هستند.

کاخ فرعون

موسی و هارون به دستور خداوند سوی فرعون رفتند تا پیام دین الهی را به او ابلاغ کنند. آنها فرعون را دعوت کردند تا از آزار و اذیت بنی‌اسراییل دست بردارد و به آنها اجازه دهد تا به همراه موسی و هارون از آنجا بروند. این امر برای فرعون قابل قبول نبود، کودکی که او سالها در کنار خود پرورده و بنا بود که وارث تاج و تخت وی گردد، اینک در مقابل او بایستد و با او چنین سخن بگوید. به همین دلیل اورا به ناسپاسی متهم کرد. «فرعون موسی را گفت تو نه آن کودکی که ما پروردیم و سالها عمرت در نزد ما گذشت؟ و آن فعل زشت (قتل نفس) از تو سر زد و به ما کافر شدی» (شعرا ۱۹-۱۸)

گویی او می‌خواهد بگوید که چون او و همسرش اورا تربیت کرده‌اند، این موسی است که باید از او اطاعت کند. به علاوه موسی یک مصری را کشته بود. بر طبق قوانین مصریان همهٔ این اعمال مجازات سنگینی را به دنبال داشت. فرعون سعی داشت جو و محیط کاملاً احساسی ایجاد کند و همین امر سبب شد تا بر رهبران مردم تأثیر زیادی بگذارد، به گونه‌ای که آنها نیز با فرعون همصدا شدند. از طرف دیگر نبوت و رسالت موسی بنیان قدرت فرعون را متزلزل کرد و اورا تا سرحد یک فرد معمولی تنزل داد. از آن به بعد او دیگر یک خدا نبود. به علاوه او مجبور بود از موسی اطاعت کند ضمن آنکه اگر او بنی‌اسراییل را آزاد می‌کرد نیروی انسانی بسیاری را از دست می‌داد و فشار زیادی را متحمل می‌گردید. همهٔ این دلایل سبب شد فرعون زیربار گفته‌های موسی نرود. به این دلایل او حتی نمی‌خواست به گفته‌های موسی گوش فرادهد و سعی کرد تا با طعنه و تمسخر و طرح سؤالهای بی‌معنی موضوع را عوض کند. در همان زمان او موسی را هرج و مرج طلب معرفی کرد و اورا متهم کرد به اینکه قصد ایجاد شورش سیاسی دارد. نهایتاً نه فرعون و نه رهبران مردم که گرداگرد فرعون را گرفته بودند بجز جادوگران، از موسی و هارون اطاعت نکردند. آنها نیز از دین حق که اینک آشکار شده بود اعراض کردند. لذا بلایای بسیاری نیز بر سر آنها نازل شد.

مصیبتها و بلاهای وارده برای فرعون و اطرافیانش

فرعون و اطرافیان نزدیک او همچنان غرق در شرک و بت‌پرستی یعنی دین پیشینیان خود بودند و نمی‌خواستند آن را رها کنند. حتی دو معجزهٔ حضرت موسی یعنی ید بیضاء و تبدیل عصا به مار هم نتوانست آنها را از عقاید پوچ و خرافاتی‌شان دور کند.[1] به علاوه آنها آشکارا این مخالفت را بیان می‌کردند و می‌گفتند: «اگر تو آیات و معجزاتی آورده‌ای که ما را به آنها سحرکنی، بدانکه ما هرگز ایمان نخواهیم آورد» (سورهٔ اعراف ۱۳۲) به دلیل همین رفتار خداوند بلایی را به عنوان معجزات جداگانه بر آنها نازل کرد تا طعم عذاب این دنیا را قبل از عذاب ابد آخرت بچشند. اولین بلا ظهور خشکسالی و قحطی و کمبود محصولات بود.

در ارتباط با همین موضوع در قرآن آمده: «ما مردم و قوم فرعون را با سالیانی (از خشکسالی) و کمی محصول مجازات کردیم شاید درس عبرت بگیرید.» (سورهٔ اعراف ۱۳۰)

کشاورزی مصریان متکی بر آب رودخانهٔ نیل بود بنابراین تغییرات شرایط طبیعی آب و هوا نمی‌توانست روی آن تأثیر بگذارد. اما این مصیبت غیرمنتظره به دلیل غرور و گردنکشی فرعون و اطرافیان او که خدا و نبوت موسی را انکار می‌کردند روی داد. به احتمال قوی به دلایل گوناگون سطح آب رودخانه تا حد بسیاری پایین آمد و کانالهای آبیاری از آب رودخانه خالی شدند. زمینهای کشاورزی آب کافی را نتوانستند دریافت کنند. گرمای شدیدی باعث خشک شدن محصولات شد. به این ترتیب مصیبت و بلا از جایی که انتظارش نمی‌رفت یعنی رود نیل که همهٔ اتکای آنها بدان بود، به سوی فرعونیان هجوم آورد. فرعون همیشه به مردمش چنین خطاب می‌کرد: «ای مردم من، آیا این قلمرو و ملک مصر متعلق به من نیست؟ آیا نهرها از زیر (قصر) من جاری نیست؟ آیا

۱ـ در کتاب عیون و علل الشرایع شیخ صدوق(ره) از امام هشتم حضرت علی ابن موسی الرضا علیه السلام روایت کرده به ابن سکیت فرمود: خدای تعالی چون موسی علیه السلام را فرستاد علم سحر بر مردم زمان وی چیره شده بود موسی نیز از جانب خدای تعالی معجزه‌ای آورد که مردم نتوانند مانند آن را بیاورند و بدان سحر و جادویشان را باطل سازد و برهان و حجت را برایشان ثابت و پابرجا کند.

به چشم نمی‌بینید»؟ «سورهٔ زخرف (۵۱) با این حال خشکسالی اورا نیز ترسانید.

با این وجود همان‌طور که در آیه آمده به جای اینکه پند گیرند و ایمان بیاورند تمام این حوادث را به موسی و بدشگونی او و بنی‌اسراییل نسبت دادند. آنها به دلیل پیروی از عقاید خرافاتی پیشینیان محکوم به شکست و نابودی شدند. به همین دلیل ترجیح دادند تا در راه عقاید و خرافات پدرانشان و تعصبات و لجاجت خود فشارها و مصایب فراوانی را تحمل کنند.

مصیبتهای آنها محدود به این یکی نبود. بلکه این آغاز راه بود. پس از آن خداوند بلایای بسیاری را بر آنها نازل کرد که در قرآن شرح آن چنین آمده: «بر آنها توفان و ملخ و وزغ و خون (خون شدن آب) و آفت گیاهی آن نشانه‌های آشکار (قهر و غضب) را فرستادیم باز طریق کفر و گردنکشی گرفتند و آنها قومی گناهکار بودند.»[1] (اعراف ۱۳۳) این مصایب را خداوند به سوی فرعون و مردمی می‌فرستاد که اهل انکار بودند. در عهد قدیم هم مانند قرآن چنین آمده:

«و در سراسر سرزمین مصر خون پدید آمد» (سفر خروج باب ۷، ۲۱)

«و اگر شما نگذارید تا آنها بروند، آگاه باشید من بر تمام مرزهای شما قورباغه‌ها را خواهم فرستاد و رودخانه‌های شما را پر از قورباغه خواهم کرد که بیرون آمده و داخل خانه‌های شما را نیز پر از قورباغه خواهم کرد و در روی رختخوابتان و به داخل خانه‌های خادمان و نوکران شما و بر سر وروی مردم و داخل مکانهای آشپزیتان و داخل تغار خمیرتان هجوم آورد» (سفر خروج ۸ ۳ و ۲)

«و پروردگار به موسی گفت: به هارون بگو چوبدستت را درازکن به خاک زمین بزن تمام سراسر سرزمین مصر را شپش (پشه) فرا خواهد گرفت» (سفر خروج باب ۷،۸، ۱۶)

۱ـ در المیزان در تفسیر این عبارت «آیات مفصلات» آمده: آیاتی که بسوی قوم فرعون فرستاده می‌شده یکجا و یکدفعه نبوده، بلکه هرکدام جدای از مابقی فرستاده می‌شده و... اگر یکجا نازل می‌شد ممکن بود خیال کنند یک امر اتفاقی و جزافی بوده و ربطی به موسی و نفرین او نداشته است. آیه بعد آن شاهد بر این است که معنای مفصلات همان معنائی است که ما کردیم. برای اینکه از آن آیه استفاده می‌شود: هرکدام از آیات که فرستاده می‌شده قبلاً موسی از آمدن آن آیه وآن عذاب خبر می‌داد. لذا وقتی به آن برخورد می‌کردند دست به دامن موسی می‌شدند تا بلکه دعایی کند وآن عذاب را از ایشان برگرداند، با موسی عهد می‌بستند که اگر این عذاب را از آنان بردارد به وی ایمان می‌آورند و دست از بنی‌اسرایل برداشته و ایشان را به موسی می‌سپارند. ولی وقتی به دعای موسی(ع) عذاب برداشته می‌شد عهد خود را می‌شکستند.

«و ملخ سراسر سرزمین مصر را فراگرفت. ملخها بر سراسر سواحل مصر خوابیده بودند: چه غم‌انگیز (حال آنها بود). پیش از آنکه چنین ملخهایی در آنجا نیامده بود و بعد از آنهم نیامد» (۱۴-۱۰ سفر خروج)

«سپس جادوگران گفتند به فرعون که این دست خداست. اما دل فرعون سخت شده بود. و به آنها گوش نمی‌داد و به آنچه که پروردگار گفته بود» (۱۹ : ۸ سفر خروج) بلایای بسیار ترسناکی بر سر فرعون و نزدیکان او نازل شد. برخی از این بلایا به علت آن بود که مردم بت‌پرست چیزهایی به جای خدا می‌پرستیدند. مثلاً رود نیل و قورباغه‌ها برای آنها مقدس بودند و از این دو برای خود خدا ساخته بودند. از آنجا که این قوم نادان و سرسخت از این خدایان انتظار هدایت داشتند و از آنها کمک می‌خواستند، خداوند هم از طریق همین خدایان آنها را عذاب و مجازات کرد تا آنها به اشتباهات خود پی برده، بهای آن را بپردازند.

براساس آنچه در عهد قدیم بازگو شده، آب رود نیل به خون تبدیل شد. آنچه در اینجا گفته شده کنایه از آن است که آب رود تبدیل به آب گل‌آلود قرمزرنگ شده بود. براساس تفسیری آنچه باعث ایجاد چنین رنگی در آب شد وجود نوعی باکتری در آب رود بود.

برای مردم مصر رود نیل منبع اصلی حیات بود و هر آسیبی به آب این رودخانهٔ وارد می‌شد به معنای مرگ سراسر مصر بود. باکتری آب رودخانه را آن‌چنان فراگرفت که آب آن را قرمز رنگ کرد. به این معنا بود که هر موجود زنده که این آب را می‌آشامید به این باکتری مبتلا می‌شد.

اخیراً توضیحات و تفسیرهایی دربارهٔ علت رنگ قرمز آب مطرح گردیده که براساس آنها رنگ قرمز آب به دلیل وجود پروتوزئاها و زئوپلانکتون‌ها و توده‌های جلبکها(فیتوپلانکتونها)ی آبهای شور- شیرین ونیز وجود دینوتاژکدارها بوده است. توده‌های بسیار این جلبکها، گیاهان، قارچها و پروتوزئاها آب را از اکسیژن تهی و سبب شده تا محیط زندگی ماهیان و قورباغه‌ها سمی گردد.

پاتریشیا ای تستر (Patricia A. Tester) از خدمات ملی ماهیگیری دریایی با اشاره

به آنچه در انجیل نقل شده در نوشتهٔ سالانهٔ آکادمی علوم نیویورک می‌نویسد: کمتر از ۵۰گونه از حدوداً ۵۰۰۰گونه فیتوپلانکتون شناخته شده، سمی هستند. اما آنهایی که سم دارند، می‌توانند برای آبزیان بسیار خطرناک باشند. در همان نشریه، اون سی دی تاد (Ewen C.D.Todd) از سازمان بهداشت کانادا بااشاره به اطلاعات تاریخی و ماقبل تاریخی تقریباً به بیست و چهار نمونه از فیتوپلانکتونهایی که در سراسر جهان پراکنده هستند اشاره می‌کند. در همین رابطه W.W کارمایکل و R.I فالکونر فهرست بیماریهایی راکه جلبکهای سبز - آبی آبهای شیرین به وجود می آورند، تهیه کرده است. اکولوژیست آبزیان جان اُم بورک هولدر از دانشگاه ایالت کارولینای شمالی در مورد دیوتاژکدارهای Pfiesteria Piscimorte (که در آبهای رودخانه‌ای پیدا می‌شوند) می‌نویسد که این‌گونه همان‌طور که از نامش پیداست می‌توانند ماهیان را بکشد.(۳۶)

در زمان فرعون این سلسله از بلایا ظاهراً روی داده است. براساس این داستان زمانی که رود نیل آلوده شد، ماهیان نیز مردند و مصریان از این منبع غذایی مهم محروم شدند. به طور کلی بدون ماهی صیاد، قورباغه‌ها می‌توانند به راحتی هم در رود و هم در برکه‌ها و آبگیرها تخم‌ریزی کنند. در این صورت جمعیتشان در رودخانه باافزایش بیش از حد مواجه شده و از رودخانهٔ سمی و متعفن فرار می‌کنند. به سوی زمینهای خشک مهاجرت کرده در آنجا می‌میرند و آنها هم مثل ماهی‌ها فاسد و تجزیه می‌شوند. در یک چنین شرایطی نیل و زمینهای مجاور آن آلودهٔ شده، آبهای آن برای هرگونه مصرفی از جمله استحمام و یا شرب بسیار خطرناک می‌شود. به علاوه نابودی گونهٔ قورباغه‌ها موجب تولید مثل فراوان حشرات دیگر از قبیل شپشها و ملخها می‌شود.

سرانجام هر فاجعه و حادثه‌ای روی داد و عواقب آن هرچه بود نه فرعون و نه قوم او به قدرت و سلطنت خداوند ایمان نیاوردند و همچنان به تکبر و خودپرستی خود ادامه دادند. فرعون و اطرافیان او با رفتارهای ریاکارانه و فریبندهٔ خود می خواستند موسی و در نتیجه خداوند را فریب دهند. وقتی مجازات وحشتناک بر آنها فرود آمد، خیلی زود دربی موسی فرستادند و از او خواستند تا آنها را نجات بخشد «و چون بلا بر آنها واقع شد به موسی گفتند که از خدا به عهدی که تراست بخواه تا این عذاب و بلا از ما دور شود.

بنابراین پیمان که اگر رفع بلا کردی البته ایمان به تو می آوریم و بنی اسراییل را به همراهی تو می فرستیم.

پس چون بلا را از سر آنها رفع کردیم تا مدتی که متعهد شدند ایمان آوردند مدت که به پایان رسید باز پیمان شکستند.» (اعراف ۱۳۵ - ۱۳۴)

خروج از مصر

خداوند با رسالت موسی علیه السلام با فرعون و اطرافیان او اتمام حجت کرد، به آنها گفت که باید مسئول رفتار و اعمال خود باشند. اما چه سود آنها هرگز نپذیرفتند و به موسی گفتند تو تسخیر شده‌ای و دروغگو هستی. نهایتاً خداوند هم پایان رقت باری برایشان رقم زد. خداوند آنچه می‌خواست اتفاق بیافتد به موسی وحی کرد «وبه موسی وحی کردیم که بندگان مرا شبانه بیرون بر تا شما را تعقیب کنند. آنگاه فرعون رسولی برای جمع آوری لشکر به شهرها فرستاد. که همانا او گفت اینها گروهی اندکند. (و ما سپاهی بی‌شمار) و از دست آنها خشمناک هستیم. و نیز ما لشکری نیرومند، مسلح و کاملیم.

ما آنها را از باغهای مصفا با نهرهای آب روان از مصر بیرون کردیم. و از گنجها و مقامات عالیهٔ (ریاست) محروم ساختیم. و این چنین ما بنی‌اسراییل را وارث (آن شهر و دیارها و ثروت و مقام‌ها) ساختیم. پس صبحگاهی تعقیبشان کردند.

چون دو لشگر روبرو شدند و اصحاب موسی گفتند اینک به دست فرعونیان سخت هلاک خواهیم شد» (سورهٔ شعرا ۶۱ - ۵۲)

در چنین شرایطی وقتی بنی‌اسراییل فکر کردند که به دام افتادند و افراد فرعون یقین کردند که به زودی آنها را دستگیر خواهند کرد. موسی گفت: نسبت به وعدهٔ یاری خداوند اطمینان خود را از دست ندهید.

«گفت هرگز مترسید که خدا با من است و مرا به حفظ از دشمن راهنمایی خواهد کرد در همان لحظه دریا شکافته شد و خداوند موسی و بنی‌اسراییل را نجات داد. فرعون و سپاهیانش که آنها را تعقیب می‌کردند در آب دریا غرق شدند در حالیکه بنی‌اسراییل به

همراه موسی به سلامت از دریا گذشتند.

پس ما به موسی وحی کردیم که عصای خود را به دریا بزن چون زد دریا شکافت و آب هر قطعهٔ دریا مانند کوهی بزرگ بر روی هم قرارگرفت (و راه عبور از دریا برای موسی و قومش باز شد) و دیگران را به دریا آوردیم. آنجا موسی و کلیهٔ همراهانش را از دریا بیرون آورده و به ساحل سلامت رساندیم و آنگاه قوم دیگر را به دریا غرق کردیم. همانا این هلاک فرعونیان آیت بزرگی برای عبرت و موعظهٔ مردم بود لیکن اکثر خلق ایمان نمی‌آورند و همانا خدای تو خدای بسیار مقتدر و مهربانست.» (شعرا ۶۸-۶۳)

عصای موسی (به خواست خدا) معجزه‌گر بود. در ابتدای نبوتش خداوند عصای اورا به یک مار تبدیل کرد و سپس همان عصا دوباره تبدیل به یک مار شد و بساط جادوی جادوگران فرعون را بلعید. اینک موسی با همان عصا دریا را شکافت و این یکی از بزرگترین معجزاتی بود که خداوند به موسی عنایت کرد[1].

آیا این حادثه در سواحل مدیترانه روی داد یا در دریای سرخ ؟

در مورد اینکه موسی کدام دریا را شکافت توافق نظر عمومی وجود ندارد. از آنجا که در قرآن در این مورد جزییاتی ارایه نشده، نمی‌توانیم در مورد صحت هرگونه اظهارنظری در این خصوص مطمئن باشیم. برخی منابع نشان می‌دهد سواحل مصری دریای مدیترانه، مکانی است که دریا به دو نیم شده. در دانش‌نامهٔ[2] یهودی آمده «امروزه اکثر آراء خروج از دریای سرخ را با (خروج از) یکی از حوضچه‌های سواحل دریای مدیترانه یکی می‌دانند»(۳۷)

به نظر دیوید بن گُوریون این فاجعه احتمالاً در زمان سلطنت رامسس دوم و پس از شکست قادش روی داد. در کتاب خروج در عهد قدیم گفته شده که این حادثه در مَجدُل

۱ـ طبرسی(ره) از عبدالله بن سنان چنین روایت کرده: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: عصای موسی از چوب «آس» بهشت بود که جبرییل آن را برای موسی آورد. و کلینی(ره) در کتاب شریف کافی از امام باقر علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود: عصای موسی از آدم ابوالبشر(ع) به شعیب رسیده بود و از وی نیز به موسی بن عمران رسید و همان عصا اکنون در نزد ماست و بدست قایم(عج) خواهد رسید.

۲ـ مجموعهٔ کتب و رسالات وغیره راجع به یهودیان و مذهب یهود Encyclopededia judaica)).

وبَعل صَفُون که در شمال جلگه واقع شده‌اند، اتفاق افتاد.(۳۸)

این نظریه براساس عهد قدیم می‌باشد. در عهد قدیم در ترجمهٔ سفر خروج چنین گفته شده که فرعون و سپاهیان او در دریای سرخ غرق شده‌اند. بنابه عقیدهٔ صاحبان این نظریه، کلمه‌ای که به دریای سرخ برگردانده شده Sea of Reeds بوده است. در بسیاری از منابع این لغت را به معنای همان دریای سرخ گرفته‌اند. با این وجود Sea of Reeds (به معنای دریای نیزار) معمولاً به سواحل مدیترانه‌ای مصر اطلاق می‌شود. در عهد قدیم درجایی که در مورد مسیر حرکت موسی و افرادی که اورا تعقیب می‌کردند، می‌گوید به کلمهٔ مَجدَّل وبَعل صَفُون اشاره می‌کند و این دو مکان در شمال جلگهٔ نیل واقع شده و با اشاره به Sea of Reeds این احتمال راکه محل وقوع حادثه سواحل مصر باشد تقویت می‌کند. چون همان‌طور که از نامش پیداست در آبرفتهای این دلتا، نیزارهای وسیعی وجود دارد.

غرق شدن فرعون و سپاهیانش در دریا

قرآن دربارهٔ اهمیت ابعاد حادثهٔ شکاف دریای سرخ اطلاعاتی به ما می‌دهد. براساس قرآن، موسی تصمیم می‌گیرد تا به همراه بنی‌اسراییل که از او اطاعت می‌کردند مصر را ترک کند. با این وجود آن دسته از افراد فرعون که با خروج بدون اجازهٔ او موافق نبودند به همراه فرعون با گستاخی و کینه‌توزی تمام آنها را تعقیب کردند. (یونس ۹۰) در آن لحظه موسی و بنی‌اسراییل به ساحل دریا می‌رسند. فرعون و سربازانش به آنها نزدیک می‌شوند. برخی از بنی‌اسراییل که وضعیت را چنین دیدند ناله و شکایت کردند. همان‌طور که در عهد قدیم آمده آنها به موسی گفتند «چرا تو ما را از سرزمین‌مان خارج کردی؟ اگرچه ما در آنجا برده بودیم اما می‌توانستیم زندگی‌مان را بگذرانیم درحالی که اکنون در آستانهٔ مرگ هستیم». این ضعف بنی‌اسراییل در قرآن نیز مورد اشاره قرار می‌گیرد. «وقتی که دو لشکر باهم روبرو شدند قوم موسی گفتند آنها ما را حتماً خواهند گرفت.» (شعرا ۶۱)

در حقیقت این نه اولین بار و نه آخرین بار بود که قوم بنی‌اسراییل چنین رفتار حاکی از



ما جسم تورا حفظ می‌کنیم که نشانه و عبرتی باشی برای بازماندگان تو و آیندگان اما به تحقیق بسیاری از انسانها نسبت به آیات ما بی‌اعتنا هستند. (سورهٔ یونس ۹۲)

عدم اطاعت از خود نشان می‌دادند. قوم موسی قبلاً هم شکایت کرده بودند که: «ما چه قبل از آمدن تو و چه بعد از آمدن تو دچار مشکل و دردسر بوده‌ایم.» (اعراف ۱۲۹)

علامه طباطبائی در تفسیر این آیهٔ شریفه در المیزان آورده: «بنی‌اسراییل با گفتن این حرفها می‌خواستند بگویند که از آن وعده‌ای که خداوند داده بود که به دست تو از دست فرعونیان نجات پیدا می‌کنیم خبری نشد. همانطور که قبلاً هم گفته شد یهودیان معتقدند که یهود امت برگزیده است. در واقع توراتی که دردست یهودیان است یهود را دارای کرامتی بدون قید و شرط و آنان را حزب خدا و سرزمین بیت‌المقدس را سرزمینی دانسته که خداوند به یهود تملیک کرده، آن هم تملیکی که نه نقل و انتقال بردار است و نه اقاله پذیر».

در ادامهٔ آیه «قال عسی ربکم ان یهلک عدوکم ویستخلفکم فی الارض فینظر کیف تعلمون» می‌آید که تفسیر آن چنین است: «... اینکه به شما دستور دادم که در راه رسیدن به هدف از خدا بترسید حرف زنده‌ای بود که هرگز غیر آن را از من نخواهید شنید. اگر به آن دستور عمل کنید امید این هست که خداوند دشمنان شما را هلاک کرده و زمین را بعد از ایشان به شما واگذار کند. آری اگر می‌خواهید خداوند شما را جانشین آنان در زمین قرار بدهد باید بدانید که خداوند چنین کاری را بیهوده نمی‌کند و شما را بدون هیچ قید و شرطی بر آنان ترجیح نمی‌دهد و...»

این یکی از آیاتی است که خداوند در آن یهود را که برای خود منصب بلاعزل قایل بودند تخطئه کرده است.

علی‌رغم چنین رفتار حاکی از ضعف قوم، موسی کاملاً محکم و با ثبات بود، زیرا ایمان او به خداوند بسیار ریشه‌دار بود. درست از ابتدای درگیری‌اش خداوند به او گفت که کمک و حمایت خدا به همراه اوست. «نترس چرا که من با تو هستم. من (همه چیز را) می‌بینم و می‌شنوم» (طه ۴۶) ابتدا وقتی موسی جادوگران فرعون را ملاقات کرد «ترسید» (سورهٔ طه ۶۷) از آن رو خداوند به او وحی کرد که نباید هرگز بترسد که او یقیناً در پایان پیروز خواهد شد. (طه ۶۸) به این ترتیب خداوند موسی را تعلیم می‌داد و او در معرفت سنتهای خداوند به اوج کمال رسید. در نتیجه وقتی برخی از افراد قوم او دربارهٔ

این گرفتاری ترسیدند او گفت: «هرگز، پروردگار من با من است، بزودی او مرا هدایت خواهد کرد.» (شعرا ۶۲)

خداوند به موسی وحی کرد عصایش را به دریا بزند به این طریق «دریا شکافته شد و هر قسمت آن همچون یک کوه عظیم و استوار به سویی رفت.» (شعرا ۶۳)

در حقیقت وقتی فرعون چنین معجزه‌ای دید باید می‌فهمید این وضعیت غیرطبیعی است و آنچه مشاهده می‌کند آیتی الهی است. دریا برای آنهایی که فرعون درصدد نابودیشان بود شکافته شد. به علاوه هیچ تضمینی نبود که دریا پس از عبور آنها مجدداً به حالت اولیه بازنگردد. با این حال او و سربازانش به دلیل کینه‌توزی و گستاخی‌شان قدرت تفکر و تعقل را از دست داده بودند و نمی‌توانستند ماهیت معجزه‌ای این موقعیت را درک کنند. قرآن در مورد لحظات آخر فرعون چنین می‌گوید:

«و ما بنی‌اسراییل را از دریا گذراندیم پس از آنکه فرعون و سپاهش (به ظلم و ستمگری) آنها را تعقیب کردند تا چون هنگام غرق فرعون فرارسید (پشیمان شده) و گفت اینک من ایمان آوردم (و شهادت می‌دهم) که حقاً جز آن کسی که بنی‌اسراییل به او ایمان دارند، خدایی در عالم نیست و منهم تسلیم فرمان او هستم» (یونس ۹۰)

در اینجا معجزهٔ دیگر موسی را می‌توان دید. بگذارید از قرآن بخوانیم. «و موسی به پروردگار خود عرض کرد: بار الها تو به فرعون و فرعونیان در حیات دنیا ملک و اموال و زیورهای بسیار بخشیدی که بدین‌وسیله بندگان تورا گمراه کنند. بار خدایا اموال آنها را نابود گردان و دلهایشان را سخت بربند که هرگز ایمان نیاورند تا هنگامی که عذاب دردناک را مشاهده کنند. خدا به موسی و هارون فرمود: دعای شما را مستجاب کردم پس هردو به راه مستقیم استوار باشید و از مردم جاهل پیروی نکنید» (یونس ۸۹-۸۸)

از این آیات به وضوح چنین استنباط می‌شود، خداوند از طریقی موسی را آگاه می‌کند که ممکن است فرعون در لحظهٔ مقابله با عذاب دردناک به خدا ایمان بیاورد، باقراردادن فرعون در موقعیت خطرناک ایمان را در او نیز برمی‌انگیزد در عمل هم زمانی که آب شروع به بسته شدن کرد فرعون می‌گوید ایمان آورده است. با این حال کاملاً روشن است این دعا حقیقی نیست و دروغ است. او می‌خواهد تا بدین شیوه خود را از

مرگ نجات بخشد.

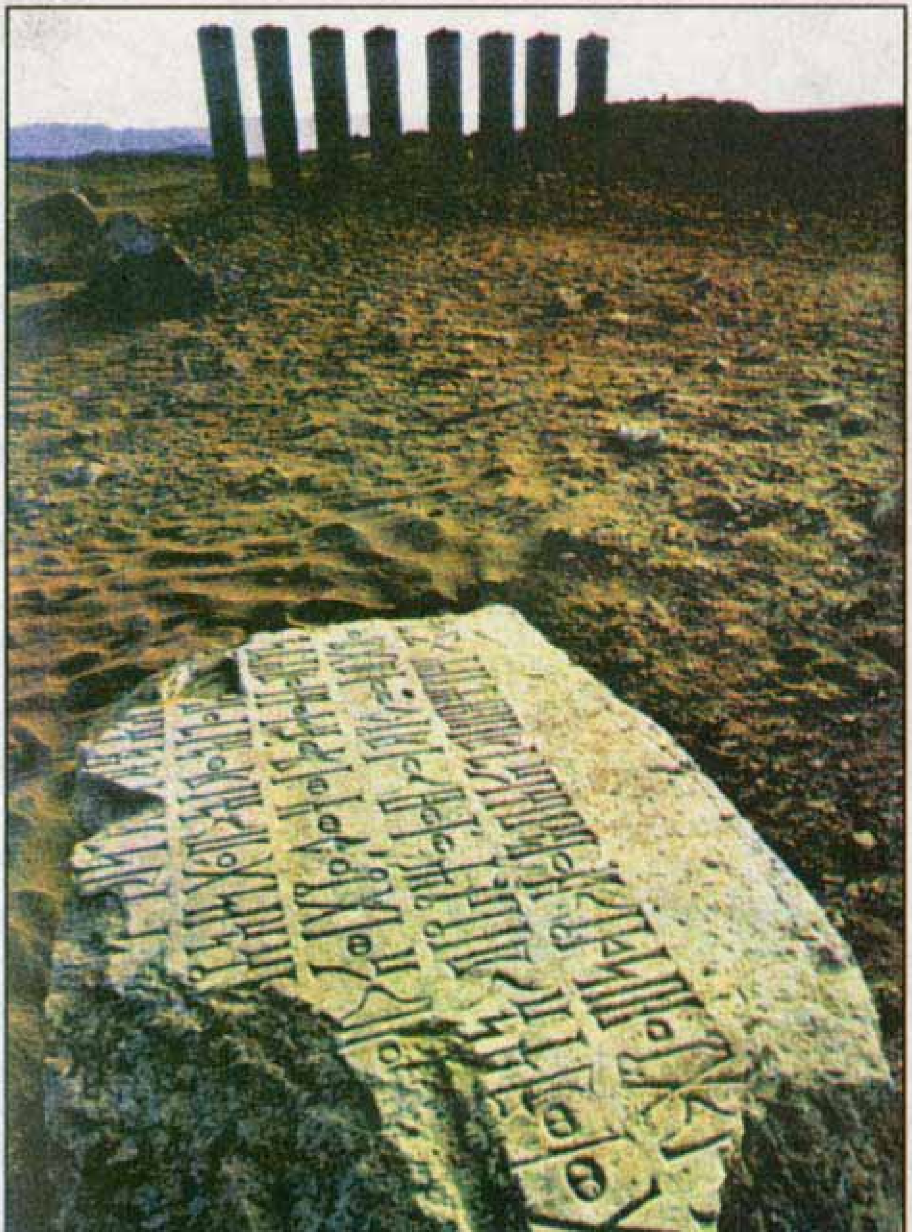
یقیناً ادعای ایمان آوردن فرعون در آخرین لحظات و توبه او در چنین موقعیتی پذیرفته نیست. فرعون و سپاهیانش نمی‌توانستند از غرق شدن و مرگ نجات یابند. این سرنوشت محتومی بود که با یک عمر ستم و نافرمانی برای خود رقم زدند. «اکنون باید ایمان بیاوری؟ در صورتیکه از این پیش عمری به کفر و نافرمانی زیستی. پس ما امروز (تورا غرق دریای هلاک کرده و) بدنت را برای عبرت خلق و بازماندگانت به ساحل نجات می‌رسانیم. با آنکه بسیاری از مردم از آیات قدرت ما عبرت نگرفتند و از خدا سخت غافل هستند». (یونس ۹۲-۹۱) این آیات به ما می‌گوید سپاهیان فرعون همچون خود او در این عذاب سهیم هستند. چرا که سپاهیان او سربازان و مدافعان گستاخی، جسارت و کینه‌توزی هستند، (یونس ۹۰) آنها «سپاهیان گناه» (قصص ۱۸) و «نابکار» (قصص ۴۰) هستند و «فکر می‌کنند که هرگز بسوی خداوند باز نمی‌گردند» (قصص ۳۹) و درست مانند فرعون آنها نیز مشمول مجازات الهی شدند. به این ترتیب خداوند فرعون و سپاهیان اورا در دامی که خود با اعمالشان گسترده بودند رها و در دریا غرقشان نمود (قصص ۴۰) بنابراین خداوند آنها را مجازات کرد و در دریا غرق نمود چرا که آنها آیات الهی را انکار کردند و به هشدارهای خداوند اعتنا نکردند. (اعراف ۱۳۶) سپس از آینده این موجود متکبر و مغرور خبر می‌دهد: «وما (پس از زوال ملک فرعون) طایفه‌ای را که فرعونیان ذلیل و ناتوان می‌داشتند. وارث مشرق و مغرب زمین بابرکت (مصر و شامات) گردانیدیم و احسان خدا بر بنی‌اسراییل به حد کمال رسید به پاداش صبری که در مصائب کردند فرعون و قومش را با آن صنایع (و عمارات) وکاخ با عظمت نابود و هلاک نمودیم» (اعراف ۱۳۷)

فصل هفتم
قوم سبأ و سیل عرم

«و برای اولاد سبأ در وطنشان از جنوب و شمال دو (سلسله) باغ و بوستان آیت لطف و رحمت حق بود. بخورید از رزق خدای خود و شکر وی به جای آورید که مسکنتان شهری نیکو است و خدای شما غفور است. با وجود این باز اعراض کردند. ما هم سیلی سخت بر هلاک ایشان فرستادیم و به جای آن دو نوع باغهای پرنعمت دو باغ دیگرشان دادیم که بار درختانشان تلخ و ترش و بدطعم و شوره گز و اندکی درخت سدر بود» (سبأ ۱۶-۱۵)

قوم سبأ یکی از چهار تمدن بزرگ مستقر در جنوب عربستان بود و تخمین زده می‌شود این قوم بین ۱۰۰۰ تا ۷۵۰ قبل از میلاد برقرار شده و با حملات دو قرنهٔ فارسها و اعراب حدوداً در سال ۵۵۰ میلادی منقرض گردیدند. در مورد تاریخ تأسیس تمدن سبأ بحثهای زیادی هست. این قوم ثبت گزارشهای دولتی خود را حدوداً از سال ۶۰۰ قبل از میلاد آغاز کردند، به همین دلیل در مورد این قوم قبل از این تاریخ هیچ اطلاعاتی در دست نیست.

قدیمی‌ترین منبع که دربارهٔ این مردم اطلاعاتی به دست می‌دهد سالنامهٔ جنگی است که از زمان سارگون دوم (۷۰۵ تا ۷۲۲ قبل از میلاد) پادشاه آسوری به جای مانده است. سارگون وقتی دربارهٔ مردمی شرح می‌دهد که از آنها مالیات دریافت می‌کند به



نسخه‌هایی به زبان مردم سباء

پادشاه سبأ ایت عَمَر (It amara) نیز اشاره‌ای می‌کند. این نسخه قدیمی‌ترین منبع مکتوب است که دربارهٔ تمدن سبأ اطلاعاتی در اختیار می‌گذارد. با این حال تنها با اتکاء بر این منبع نمی‌توان این نتیجه را گرفت که فرهنگ و تمدن سبأ حدوداً در ۷۰۰ سال قبل از میلاد برپا گردیده است زیرا به احتمال قوی مدتها قبل از آنکه گزارشها به‌طور مکتوب ثبت شود، این تمدن وجود داشته است. این بدان معناست که تاریخ سبأ به قبل از زمان مذکور باز می‌گردد. در واقع در نسخهٔ آراد ـ نَنَر یکی از پادشاهان آخری ایالت اُور واژهٔ سابوم که گمان می‌رود به معنای کشور سبأ بوده به‌کار برده شده(۳۹) اگر این واژه به معنای سبأ باشد در آن صورت معلوم می‌شود که تشکیل این دولت به زمانی تقریباً ۲۵۰۰ سال قبل از میلاد بازمی‌گردد.

در منابع تاریخی آمده دولت سبأ از نظر فرهنگ و تمدن و بویژه در زمینهٔ فعالیتهای بازرگانی شباهت بسیاری به فینیقی‌ها داشته‌اند. بر این اساس این مردم مالکیت و مدیریت برخی راهها و مسیرهای تجاری را که از شمال عربستان می‌گذشته به عهده داشتند و تجار سبأ برای اینکه بتوانند کالاهای خود را به سوی مدیترانه و غزه حمل کنند و نهایتاً از شمال عربستان بگذرند، مجبور بوده‌اند از سارگون دوم یعنی حاکم تمامی منطقه اجازه گرفته، مالیات بپردازند. زمانی که مردم سرزمین سبأ پرداخت مالیات به پادشاهی آسوری را آغاز کردند نامشان در اسناد مربوط به حسابهای سالیانهٔ این ایالت ثبت شد.

معروف است که مردم سبأ در طول تاریخ مردم متمدنی بوده‌اند. در نسخ حاکمان سبأ لغاتی از قبیل «اصلاح‌کردن»، «اهدا کردن»، «بنا کردن» به کار برده شده است. سد مآرب که یکی از مهمترین یادگارهای تاریخی است متعلق به این قوم است که مهمترین شاخص سطح تکنولوژی است که این مردم به آن دست‌یافته بودند. البته قدرت نظامی آنها هم به همین اندازه قوی و توانمند بوده. باید گفت ارتش سبأ یکی از مهمترین عواملی بود که در عدم فروپاشی و دوام این فرهنگ و تمدن برای سالیان دراز نقش داشته است. مردم سبأ قویترین ارتش منطقه را داشته‌اند. این ارتش با اتکاء بر قدرتش، توان آن را داشته تا

سیاست توسعه‌طلبی اتخاذ کند. دولت سبأ سرزمینهای دولت پادشاهی قتبان قدیم[۱] (Old Qataban) را قبلاً فتح کرده و دارای سرزمینهای بسیاری در قارهٔ آفریقا شده بود. در ۲۴ قبل از میلاد ارتش سبأ به سرزمین مغرب و سپاه مارکوس آلیوس گالیوس فرماندار مصر از امپراتوری روم که قویترین دولت در آن زمان بود لشگرکشی کرد و آنها را به‌کلی شکست داد. سبأ را می‌توان دولتی توصیف کرد که سیاستهای جدیدی را دنبال می‌کرد سیاستهایی که از قدرتش در مواقع مورد لزوم بهره می‌برد. با این فرهنگ و تمدن و ارتش ممتاز، دولت سبأ قطعاً یکی از ابرقدرتهای منطقه در آن زمان بود.

وصف این ارتش فوق‌العاده قدرتمند در قرآن آمده است. بیان فرماندهان ارتش سبأ در قرآن نشان می‌دهد این ارتش چقدر برخود متکی بوده است. فرماندهان به ملکه خطاب می‌کنند. «ما دارای قدرت و صاحب مردان جنگجوی مقتدر هستیم. لیکن اختیار با شماست و چه دستورفرمائی (نمل ۳۳) شهر مأرب به برکت موقعیت جغرافیایی ممتازش پایتخت غنی و ثروتمند دولت سبأ بود. پایتخت به رودخانهٔ (Adhanh) آذنه خیلی نزدیک بود. این رودخانه به جبل بلق (Balaq) منتهی می‌شد که برای احداث سد بسیار مناسب بود. با بهره‌گیری از این شرایط، مردم سبأ در آغاز تمدنشان در این محل چنین سدی را بنا و از آن برای آبیاری استفاده می‌کردند. آنها حقیقتاً به سطح بالایی از خوشبختی رسیده بودند. شهر مرکزی یعنی مأرب یکی از پیشرفته‌ترین شهرهای آن زمان بود. نویسندهٔ یونانی پلی نی، که از این منطقه دیدن کرده با تعریف و تمجید بسیار می‌گوید این شهر بسیار سرسبز و آبادان است.(۴۰)

ارتفاع سد در شهر مأرب به ۱۶ متر، عرض آن به ۶۰ و طول آن به ۶۲۰ متر می‌رسید. طبق محاسبات کل زمینهایی که با این سد قابلیت آبیاری داشت به ۹۶۰۰ هکتار می‌رسید که ۵۳۰۰ هکتار آن متعلق به جلگهٔ جنوبی و مابقی به جلگهٔ شمالی بود.

در نسخ مربوط به دولت سبأ به این دو جلگه «مأرب و دوجلگه» اطلاق می‌شد(۴۱) بیان «دوباغ در سمت راست و چپ» اشاره به باغهای باهیبت و تاکستانهای این دو دره است. به برکت این دره و سیستم آبیاری، این منطقه به بهترین ناحیه حاصلخیز و آبیاری

---

۱ ـ دولت پادشاهی قتبان از سال ۴۰۰ تا ۳۵۰ قبل از میلاد دوام یافته است.

شدهٔ سرزمین یمن تبدیل شده بود. جی هولوی (g. Holevy) فرانسوی و گلسر (Glaser) اتریشی با استفاده از اسناد مکتوب ثابت کرده‌اند سد مأرب از زمانهای بسیار قدیم وجود داشته است. در اسناد مکتوب به گویش حمیر (Himer) نقل شده این سد، سرزمینهای این منطقه را بسیار حاصلخیز و سرسبز کرده بود. این سد در طی قرنهای پنجم و ششم میلادی تعمیرات اساسی شد. با این حال تعمیرات نتوانست مانع از بین رفتن سد در سال ۵۴۲ میلادی بشود. فروپاشی این سد منجر به ایجاد سیل عرم گردید.



سد مأرب که با تکنولوژی بسیار بالایی ساخته شده بود مردم سباء را صاحب ظرفیت آبیاری بسیار بالائی کرده بود. سرزمینهای حاصلخیز آنها و کنترل آنها بر شاهراههای تجاری به آنها این فرصت را می‌داد تا یک زندگی عالی و تجملی داشته باشند. با این حال آنها از خداوند روی‌گردان شده بودند خدائی که به آنها همهٔ این نعمتها و آسایش را ارزانی داشته بود. لذا این سد تخریب شد و با سیل عرم همهٔ این نعمتها نابودگردید.

همان‌گونه که در قرآن به آن اشاره شد این سیل باعث خرابی‌های بسیاری می‌شود. تاکستانها، باغها و زمینهای زراعی مردم سبأ که سالها در آن زراعت کرده بودند به کلی نابود گردید. پس از آن مردم سبأ خیلی زود وارد یک دورهٔ رکود شدند. دولت سبأ در پایان این دوره و با تخریب سد منقرض شد.

سیل عرم که بر کشور سبأ فرستاده شد

وقتی ما قرآن را باتوجه به داده‌های تاریخی بالا بررسی می‌کنیم، می‌بینیم که تطابق بسیاری میان آنها وجود دارد. یافته‌های باستانشناسی و داده‌های تاریخی هردو ثابت می‌کنند آنچه در قرآن در این باره آمده، حقیقت داشته است. همان‌طور که در آیات قرآن به آن اشاره شده، این مردم نیز همچون سایر امم که به نصیحت‌های پیامبرانشان اعتنایی نمی‌کردند تاوان کفر و انکار خود را پرداختند و نهایتاً با سیل وحشتناکی مجازات شدند. این سیل در قرآن در آیات زیر شرح داده می‌شود:

«و برای اولاد سبأ در وطنشان از جنوب و شمال دو (سلسله باغ) و بوستان آیت لطف و رحمت حق بود. بخورید از رزق خدای خود و شکر وی بجای آورید. این مسکنتان شهری نیکو است و خدای شما غفور است. با وجود این بازهم اعراض کردند. ما هم سیل عرم را بر (هلاک) ایشان فرستادیم و به جای آن دو باغ پرنعمت دو باغ دیگرشان دادیم که بار درختانشان تلخ و شوره گز و اندکی درخت سدر بود. این کیفر کفران آنها بود و آیا ما (با رحمتی که به بندگان داریم) تا کسی کفران نکند مجازاتش خواهیم کرد». (سورهٔ سبأ ۱۷ - ۱۵)

همان‌طور که در آیات بالا بر آن تأکید شده، مردم سبأ در منطقه‌ای زندگی می‌کرده‌اند که به خاطر زیبایی و حاصلخیزی باغها و تاکستانهایش زبانزد بود. از آنجا که این کشور برسر راه مسیری تجاری قرار داشت زندگی این مردم از استانداردهای بالایی برخوردار بوده و یکی از جالبترین شهرهای آن زمان قلمداد می‌شد.

در چنین مملکتی که استانداردها و شرایط زندگی این‌طور مساعد و مثبت بود آنچه مردم این سرزمین بایستی انجام می‌دادند همان‌گونه که قرآن می‌گوید بهره‌مندی از



امروزه سد
مشهور سباء
دوباره به یک
وسیلهٔ آبیاری
تبدیل شده
است.



سد مأرب که در بالا دیده می‌شود یکی از مهمترین کارهای مردم سباء بوده است. این سد در اثر سیل عرم که قرآن از آن یاد می‌کند فروپاشید و تمامی سرزمینهای کشاورزی آنها در آب فرورفت. سرزمینهای مردم سباء با فروپاشی سد نابود شد و دولت آنها قدرت اقتصادی خود را در اندک مدتی از دست‌داد و پس از مدت کوتاهی بکلی از بین‌رفت.

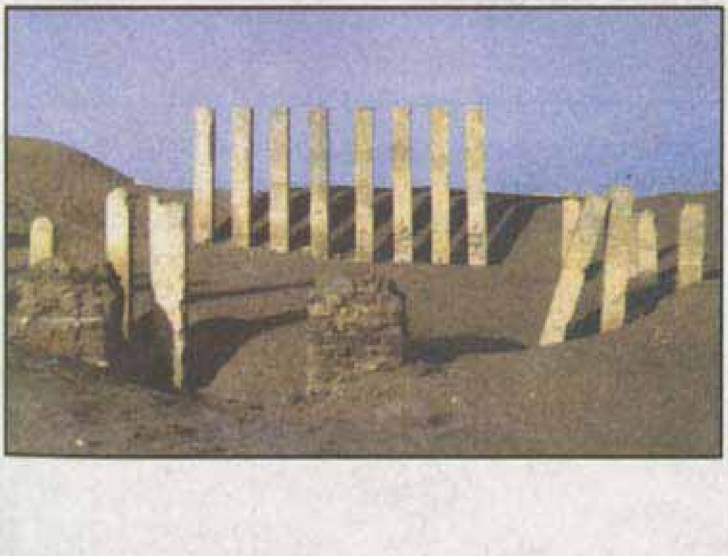
نعمتهای پروردگار و شکرگزاری او است. با این حال چنین نکردند و تنها به داشتن این نعمتها فخر می‌کردند و می‌پنداشتند که این سرزمین تعلق به ایشان دارد و خود همهٔ این شرایط استثنایی و امکانات را خلق کرده‌اند. همین سبب شد همهٔ این نعمتها را از



قرآن می‌گوید که ملکه سباء، قبل از آنکه تسلیم سلیمان شود و همینطور مردم آن سرزمین غیر از خداوند، خورشید را نیز می‌پرستیدند. اطلاعات موجود بر روی کتیبه‌ها نیز این حقیقت را تأیید می‌کند و نیز مشخص می‌کند که آنها ماه و خورشید را نیز در معابدشان می‌پرستیدند. یکی از این معابد در عکس دیده می‌شود.

•

بر روی ستونها کتیبه‌هایی به زبان مردم سباء وجود دارد.



دست دادند و همان‌گونه که در قرآن نقل شده، سیل عرم همهٔ زندگی آنها را نابود کرد. در قرآن مجازات مردم سبأ «سیل العرم» نامیده شده است.

عرم به معنای سد و آبند است. عبارت سیل العرم، سیلی را توصیف می‌کند که با تخریب این سد ایجاد شده است. مفسران دینی موضوع زمان و مکان این حادثه را با راهنمایی عبارت به‌کار برده شده در قرآن حل کرده‌اند. مودودی (ابوالحسن) (Mawdudi) در تفسیر خود می‌نویسد:

همان‌طور که در بیان سیل العرم به کار برده شده واژهٔ عرم از عرمن که در لهجهٔ جنوبی عربستان به‌کار برده می‌شود، مشتق شده و معنای آن سد و حصار است. حفاری‌های بسیاری در خرابه‌های مکشوفه در سرزمین یمن به عمل آمد و طی این حفاری‌ها آثاری به‌دست آمد از این عبارت به همین معنا بارها استفاده شده است. مثلاً در دست نوشته‌هایی که به دستور (ابرهه) پادشاه حبشی‌الاصل یمن، پس از تعمیر حصار بزرگ مأرب در سالهای ۵۴۲ و ۵۴۳ میلادی نوشته شد، این واژه به معنای سد (حصار) بارها به‌کاررفته است. لذا عبارت سیل‌العرم به معنای سیلی است که پس از تخریب سد ایجاد شد.

«باوجود این باز اعراض کردند ما هم سیل مهیب عرم را بر هلاک ایشان فرستادیم و به جای آن دو نوع باغ پرنعمت دو باغ دیگرشان دادیم که بار درختانش تلخ وترش و بدطعم و شورهٔ گز و اندکی درخت سدر بود.» (سبأ ۱۶) پس از تخریب دیوارهٔ سد و فراگرفتن سیل، وضعیت بحرانی در سراسر کشور به وجود آمد. کانالهایی که توسط مردم سبأ حفر و دیواری که درمیان کوهها بنا شده بود، از بین رفتند و سیستم آبیاری آنها به‌کلی نابود گردید. در نتیجه سرزمینی که قبلاً مانند بهشت بود به یک جنگل تبدیل شد. دیگر هیچ میوه‌ای از آن درختان کوتاه و معدود جز میوه‌هایی که شبیه به گیلاس بود به عمل نیامد.(۴۲) باستانشناس مسیحی؛ وارنرکلر نویسندهٔ «کتاب آسمانی حق است» (und Die Bible Hat Doch Recht) عقیده دارد واقعه سیل عرم براساس متن قرآن حقیقت داشته و وجود چنین سدی و تخریب آن که باعث نابودی سرزمین این قوم شد، نشانگر این واقعیت است که مثالهای قرآنی در خصوص مردم سبأ و سرزمینشان حقیقی

است.(۴۳)

پس از واقعهٔ سیل عرم، منطقه رو به صحرایی شدن گذاشت و مردم سبأ مهمترین منابع درآمد خود را با از بین رفتن سرزمینهای کشاورزی از دست دادند. مردمی که به دعوت پروردگارشان بی‌اعتنا و نسبت به آن همه نعمت ناسپاس بودند با چنین مصیبتی مجازات شدند. مردم پس از سیل به واسطهٔ آن همه خرابی، متفرق شدند و خانه‌هایشان را در صحرا بنا کردند. یا به شمال عربستان، مکه و سوریه مهاجرت کردند.(۴۴)

از آنجایی که حادثهٔ سیل پس از آمدن انجیل و تورات به وقوع پیوسته خبر این حادثه تنها در قرآن توصیف شده است. شهر مأرب که زمانی مقر و مسکن مردم سبأ بود و اینک به یک مخروبهٔ متروکه تبدیل شده بدون شک درس عبرتی برای مردم ناسپاس و ناشکری است که همواره نعمتهای خدای خود را نادیده می‌گیرند. مردم سبأ تنها مردمی نبودند که با سیل از بین رفتند. در سورهٔ کهف داستان صاحبان دو باغ گفته می‌شود. یکی از آن دو مرد، باغی حاصلخیز و با شکوه مانند باغهای مردم سبأ دارد ـ با این حال او به همان بیماری که مردم سبأ به آن مبتلا بودند، دچار است و از خدای خود روی می‌گرداند. او تصور می‌کند نعمتی که خداوند به او عطا کرده، متعلق به خودش است و خود به وجود آورندهٔ آنهاست. «(ای رسول ما حکایت) دو مرد (مؤمن و کافر) را برای امت مثل آر که به یکی از آنها دو باغ انگور دادیم و به نخل اطرافش را پوشاندیم و عرصهٔ میان آنها راکشت‌زار مخصوص گردانیدیم. آن دو باغ کاملاً میوه‌های خود را بی‌هیچ آفت و نقصان بداد و در وسط آنها جوی آبی نیز روان ساختیم. و این مرد را میوهٔ بسیار بود. به رفیق خود در مقام گفتگو برآمد و گفت من از تو به دارائی بیشتر و از حیث خدم و حشم نیز محترمتر و عزیزترم. و روزی به باغ در حالیکه به نفس خود ستمکار بود باکمال غرور داخل شد و گفت گمان ندارم هرگز این باغ و دارائی من نابود بشود. و نیز گمان نمی‌کنم که روز قیامتی بپا شود و اگر به فرض، من به سوی خدا بازگردم، البته در آن جهان نیز از این باغ دنیا منزلی بهتر خواهم یافت. آن رفیق (با ایمان) به او گفت: آیا به خدائی که نخست از خاک و بعد از نطفه‌ای ترا آفرید و آنگاه مردی کامل و آراسته خلقت ساخت کافر شدی؟ (زهی جهل و نادانی) لیکن که پروردگارم خدای یکتاست و هرگز به خدا احدی را

شریک نخواهم گرفت. (ای رفیق) تو چرا وقتی به باغ خود درآمدی نگفتی که همه چیز به خواست خداست و جز قدرت خدا قوه‌ای نیست و اگر تو مرا از خود به مال و فرزند کمتر دانی (به خود مغرور مشو) که امید است خدا مرا بهتر از باغ تو بدهد و بر بوستان تو آتشی فرستد که چون صبح شود باغت یکسره نابود و با خاک یکسان شود. یا صبحگاهی جوی آبش به زمین فرو رود و دیگر هرگز نتوانی آب به دست آری. یا آنکه ثمره و میوه‌هایش همه نابود گردد تا صبح دمی از شدت حزن و اندوه بر آنچه در باغ خرج کردی دست بر دست زنی که بنا و اشجارش همه ویران و خشک شده است. آنگاه گویی ای کاش من به خدای خود مشرک نمی‌شدم. ابداً جز خدا هیچکس نباشد که آن گنه‌کار کافر را از قهر و خشم خدایاری و حمایت تواند کرد. آنجا ولایت و حکم‌فرمائی خاص خداست و حق فرمان دهد و اجر و ثواب و عاقبت نیکو را هم او عطا کند». (سورهٔ کهف ۴۴ - ۳۲)

همان‌طور که از این آیه فهمیده می‌شود اشتباه صاحب این باغ انکار وجود خدای خود نیست. او خداوند را منکر نمی‌شود بلکه برعکس او می‌گوید اگر به سوی پروردگارش بازگردانده شود یقیناً چیز بهتری پیدا خواهد کرد. او معتقد است به خاطر تلاشهای موفقیت‌آمیزش هست که در آن سرزمین زندگی می‌کند.

عملاً این همان معنای شرک است: فردی ادعا کند که همه چیز از آن خداست اما به سبب قدرت و توانایی خاص خود به برخی توفیقات دست می‌یابد یا خداوند به او توجه خاص دارد. همین موجب می‌شود تا ترس و خشیت از خدا را از کف بدهد.

این همان کاری است که مردم سبأ انجام دادند و مجازات آنها هم همان بود نابودی همهٔ سرزمینهایشان به این ترتیب فهمیدند صاحب قدرت چه کسی است و این خداست که این نعمتها را به آنها بخشیده است.

فصل هشتم

سلیمان نبی و ملکهٔ سبأ

«آنگاه اورا گفتند که در ساحت این قصر داخل شو وی چون کوشک را مشاهده کرد پنداشت لجه آبیست و جامه از ساق پا برگرفت و گفت این قصریست از آبگینهٔ صاف. گفت بارالها من سخت (درگذشته) بر نفس خویش ستم کردم و اینک با رسول تو سلیمان تسلیم فرمان یکتا پروردگار عالمیان گردیدم» (سورهٔ نمل ۴۴)

با بررسی‌های به عمل آمده در کشور قدیم سبأ در یمن جنوبی درخصوص ملاقات سلیمان و ملکهٔ سبأ اسناد تاریخی نیز پیدا شده است. بررسی‌های انجام شده روی خرابه‌های پیدا شده، نشان می‌دهد که ملکه‌ای در این منطقه بین سالهای ۱۰۰۰ تا ۹۵۰ قبل از میلاد زندگی می‌کرد، و به سمت شمال (اورشلیم) سفر کرده است. جزییات روی داده میان این دو فرمانروا، قدرت اقتصادی و سیاسی کشورهایشان و حکومتهایشان و جزییات دیگر در سورهٔ نمل توضیح داده شده است. این داستان بخش زیادی از سورهٔ نمل را دربرمی‌گیرد. داستان با خبری که هدهد یکی از اعضاء سپاه سلیمان از ملکهٔ سبأ می‌آورد آغاز می‌شود.

«پس از اندک مکثی هدهد حاضر شد و عذر موجهی آورد. گفت من به چیزی که تو از آن در جهان آگاه نشده‌ای خبریافتم و از ملکه سبأ بطور یقین ترا خبری آوردم. همانا زنی را یافتم که بر مردم آن کشور پادشاهی داشت و به آن زن هرگونه دولت و نعمت

عطا شده بود. و علاوه بر اینها تخت با عظمتی داشت. آن زن را با تمام رعیتش یافتم که خدا را از یاد برده و به جای خدا خورشید را می‌پرستیدند و شیطان اعمال زشت آنان را در نظرشان زیبا جلوه داده و آنها را بکلی از راه خدا بازداشته تا هرگز به حق هدایت نیابد. و خدای را که (نور او) در آسمان و زمین هر پنهان را به عرصهٔ ظهور آورده و بر نهان و آشکار خلق آگاهست پرستش نکند. سلیمان هدهد را گفت باید تحقیق کنم تا صدق و کذب سخنت را دریابم». (نمل ۲۷ – ۲۲)

پس از دریافت این خبر از جانب هدهد سلیمان به او چنین دستور می‌دهد: «اینک نامهٔ مرا به جانب آنان ببر و به آنها بده آنگاه بنگر تا پاسخ چه می‌دهند». پس از آن قرآن دربارهٔ حوادثی که پس از دریافت نامه روی می‌دهد خبر می‌دهد.

«رو به رجال دربارش کرده و گفت نامهٔ بزرگی به من رسیده است. که آن نامه از جانب سلیمان و عنوانش به نام خدای بخشندهٔ مهربان است که بر من برتری مجویید (و از فرمانم سر مپیچید) و تسلیم امر من شوید. آنگاه به مشورت گفت: ای رجال کشور شما به کار من رأی دهید که من تاکنون بی‌حضور شما به هیچ کار تصمیم نگرفته‌ام. رجال ملک به او اظهار داشتند که ما دارای نیروی کامل و مردان جنگجوی مقتدری هستیم لیکن اختیار با شما (تا به صلح و تسلیم و یا جنگ به فکر روشن) چه دستور فرمائی. (بلقیس) گفت پادشاهان چون به دیاری حمله آرند آن کشور را ویران سازند. و عزیزترین اشخاص مملکت را ذلیل‌ترین افراد گیرند. و رسم و سیاستشان بر این کار خواهد بود. صلاح این است که حال من هدیه‌ای برای آنها بفرستم تا ببینم از جانب سلیمان پاسخ چگونه باز می‌آورند. چون فرستادگان (بلقیس) حضور سلیمان رسیدند گفت شما خواهید که مرا به مال دنیا مدد کنید. آنچه خدا به من از خیر عطا فرموده بهتر از این هدیهٔ شماست. آری شما مردم خود بدین هدایا شاد شوید. ای فرستادهٔ بلقیسیان با هدایا به سوی آنان باز شو که من لشکری بی‌شمار که هیچ با آن مقاومت نتوانند کرد بر آنها می‌فرستم و آنها را با ذلت و خواری از آن ملک بیرون می‌کنم. آنگاه سلیمان رو به حضار بارگاه کرد و گفت: کدام یک تخت بلقیس را پیش از آنکه تسلیم حق شود خواهید آورد؟ عفریت جن گفت: من چنان برآوردن تخت او قادر و امینم که پیش از آن که تو از جایگاه

(قضاوت) خود برخیزی آن را به حضور آورم و آن کس که به علم کتاب الهی دانا بود گفت: که من پیش از آنکه چشم بهم بزنی تخت را بدینجا آورم. چون سلیمان سریر را نزد خود مشاهده کرد گفت: این توانایی از فضل خدای من است تا مرا بیازماید که نعمتش را شکر می‌گویم یا کفران می‌کنم. و هرکه شکر نعمت حق کند شکر به نفع خویش کرده. همانا خدا (از شکر خلق) بی‌نیاز، کریم و مهربانست. آنگاه سلیمان گفت: تخت را بر او ناشناس گردانید تا بنگرم که وی سریر خود را خواهد شناخت یا نه. هنگامی که (بلقیس) آمد از او پرسیدند که عرش تو چنین است؟ وی گفت: گویا همین است و ما از این پیش بدین امور دانا و تسلیم امر خدا بودیم. و اورا پرستش غیرخدا از خداپرستی بازداشته و از فرقهٔ کافران به شمار بود. آنگاه اورا گفتند که در ساحت این قصر داخل شو وی چون کوشک را مشاهده کرد پنداشت که لجهٔ آبی است و جامه از ساق پابرگرفت و گفت این قصریست از آبگینهٔ صاف گفت بارالها من سخت (درگذشته) بر نفس خود ستم کردم و اینک با رسول تو سلیمان تسلیم فرمان یکتا پروردگار عالمیان گردیدم.» (سورهٔ نمل ۲۹-۴۴)



ملکهٔ سبأ وقتی قصر سلیمان را دید خیلی متحیر شد و توسط سلیمان به دین الهی درآمد.

نقشهٔ روبرو
مسیر عبور ملکهٔ سبأ را نشان می‌دهد.

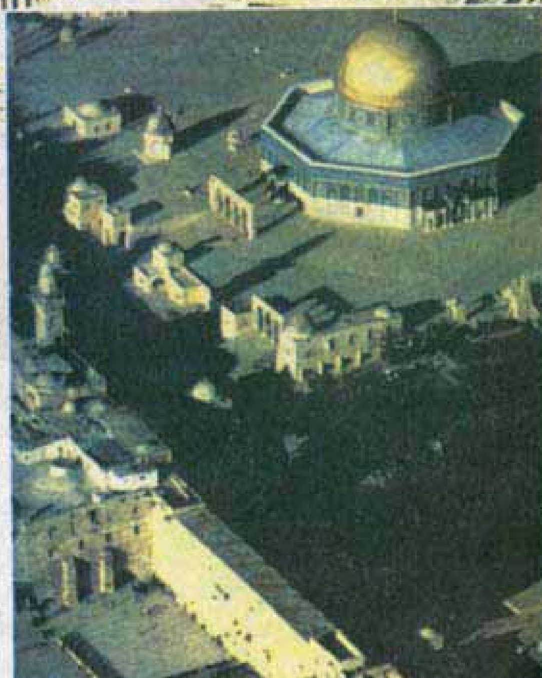
قصر سلیمان

در فصل‌ها و آیاتی که دربارهٔ ملکهٔ سبأ نقل شده به پیامبری حضرت سلیمان نیز اشاره می‌شود قرآن می‌گوید حضرت سلیمان(ع) سلطنت و قصر بسیار با شکوهی داشت. پس سلیمان در زمان خود از ممتازترین تکنولوژی بهرمند بوده است. در قصر او قطعات هنری ارزشمند و چشمگیر و اشیاء قیمتی دیگر وجود داشت که هر بیننده‌ای را سخت تحت تأثیر قرار می‌داد. قرآن این قصر و اثر آن را بر ملکهٔ سبأ در آیات ذیل چنین توصیف می‌کند: «آنگاه اورا گفتند که در ساحت این قصر داخل شو. وی چون کوشک را مشاهده کرد پنداشت که لجهٔ آبی است و جامه از ساق پا برگرفت و گفت این قصری است از آبگینهٔ صاف گفت بارالها من سخت (درگذشته) بر نفس خویش ستم کردم و اینک با رسول تو سلیمان تسلیم فرمان یکتا پروردگار عالمیان گردیدم.» (سورهٔ نمل ۴۳-۴۴)

قصر سلیمان نبی در ادبیات یهود «معبد سلیمان» نامیده می‌شود. امروزه تنها دیواره‌های غربی این قصر یا به اصطلاح معبد پابرجاست و این دیوار درجایی است که یهودیان آن را دیوار ندبه (Wailing Wall) نامیدند. این قصر همانند سایر مکانهای دیگر اورشلیم بعداً به وسیله رفتارهای شرارت‌آمیز و متکبرانهٔ یهودیان تخریب گردید. قرآن در این باره چنین خبر می‌دهد:

«در کتاب تورات خبردادیم که شما بنی‌اسراییل دوبار حتماً در زمین فساد و خون‌ریزی می‌کنید و تسلط و سرکشی سخت ظالمانه می‌یابید، پس چون وقت انتقام اول فرارسد بندگان سخت جنگجو و نیرومند خود را بر شما برانگیزیم تا آنجا که درون خانه‌های شما را نیز جستجو کنند و این وعدهٔ انتقام خدا حتمی خواهد بود. آنگاه شما را به روی آنها برگردانیم و بر آنها غلبه دهیم. اگر نیکی کردید به خود کردید و آنگاه که وقت انتقام ظلم دیگر شما فرارسید اثر بیچارگی و خوف و اندوه به رخسار شما ظاهر شود و به مسجد (بیت‌المقدس معبد بزرگ شما) مانند بار اول درآیند و ویران کنند و به هرچه رسند نابود سازند و به هرکس تسلط یابند به سختی هلاک گردانند» (اسراء ۷-۴)





پس از آنکه معبد سلیمان تخریب شد تنها دیوار معبد که باقی مانده بود توسط یهودیان به دیوار ندبه تبدیل شد. پس از تسخیر اورشلیم در طول قرن هفتم مسلمانان در همان محل مسجد عمر و گنبد سنگی را بجای آن بناکردند. اما یهودیان این را نیز تخریب کردند که تصویر آن در عکس مقابل دیده میشود.



معبد سلیمان بالاترین و پیشرفته‌ترین تکنولوژی و هنر و زیبائی آن زمان را دارا بود.
در طرح بالا مرکز اورشلیم را در زمان حکومت سلیمان علیه السلام نشان می‌دهد:
۱) درب جنوب غربی ۲) قصر ملکه ۳) قصر سلیمان ۴) یک سالن با ۳۲ ستون
۵) دادگاه قانون ۶) جنگل لبنان ۷) خانهٔ کشیشان رده بالا ۸) ورودی معبد ۹) حیاط معبد ۱۰) معبد

تمامی اقوامی که در فصلهای گذشته به وصف آن‌ها پرداختیم به علت طغیان و ناسپاسی‌شان به الطاف الهی، مستوجب عقاب شدند و رنج مصایب بسیاری را تحمل کردند. قرنها از جایی به جای دیگر بدون داشتن یک کشور و مملکت سرگردان بودند و نهایتاً هم در سرزمین مقدس در زمان سلیمان وطنی پیدا کردند. یهودیان به دلیل تخلف از تعهداتشان و به دلیل فساد و نافرمانی‌شان دوباره از بین رفتند. یهود جدید که در گذشته نه چندان دور در همان منطقه مستقر شدند دوباره مثل سابق دست به فساد و شرارت زدند و «دچار تکبر و غروری بسیار شدند.»

فصل نهم
اصحاب غار

«ای رسول ما، تو پنداری که واقعهٔ اصحاب کهف و رقیم (در مقابل این همه آیات قدرت و عجایب حکمتهای ما) واقعهٔ عجیبی است.»[1] (کهف ۹)

هجدهمین سورهٔ قرآن (مجید) کهف نام دارد که به معنای غار است. این سوره واقعه‌ای را دربارهٔ گروهی از جوانان مؤمن شرح می‌دهد، که از دست حاکم کافر و ظالم زمان خود به غاری پناه می‌برند. براساس اسناد تاریخی رفتار این حاکم نسبت به افراد مؤمن بسیار دور از عدالت و ترحم بود. آیات مربوطه چنین است:

«ای رسول ما تو پنداری که قصهٔ اصحاب کهف و رقیم (در مقابل این همه آیات قدرت و عجایب حکمتهای ما) واقعهٔ عجیبی است. آنگاه که جوانان کهف در غار کوه پنهان شدند و از درگاه خداوند مسئلت کردند: بارالها تو در حق ما به لطف خاص خود رحمتی عطا فرما و بر ما وسیلهٔ رشد و هدایتی کامل مهیا ساز. پس ما (در آن غار از خواب) بر گوش (و هوش) آنها تا چند سالی پرده بیهوشی زدیم پس از آن غار را بهتر احصاء خواهند کرد. ما قصهٔ آنان را بر تو به درستی حکایت خواهیم کرد. آنها جوانمردانی بودند که به خدای خود ایمان آوردند و ما بر مقام ایمان و هدایتشان

---

۱ ـ آنها را اصحاف کهف نامیدند چون در غار منزل کردند و اصحاب رقیمشان نامیدند زیرا بطوری که گفته شده داستان و سرگذشتشان در سنگنبشته‌ای در آن ناحیه پیدا شده است و یا در موزهٔ سلاطین دیده شده، به همین جهت اصحاب رقیم نامیده شدند. (المیزان جلد ۱۳ صفحهٔ ۳۴۰ سطر ۲۲)

بیفزودیم.

ما دلهای آنها را محکم ساختیم که آنها قیام کرده و گفتند: خدای ما پروردگار آسمانها و زمین است و ما هرگز جز خدای یکتا هیچکس را به خدایی نمی‌خوانیم که اگر بخوانیم سخت راه خطا و ظلم پیموده‌ایم. اینان قوم ما هستند که خدایانی غیر خدای یگانه برگرفتند، در صورتی که هیچ دلیل روشنی بر خدایی آنها ندارند. چه ظلمی بالاتر از این افترا و دروغی است که بر خدا می‌بندند؟ و آنگاه اصحاب کهف با یکدیگر گفتند که شما چون از این مشرکان و خدایان باطلشان دوری جستید به غار پنهان شدید تا خدا از رحمت خود در غار تنگ به شما توسعه بخشد و در این امر آرامشی برای شما مهیا سازد.

و گردش آفتاب را چنان مشاهده می‌کنی که هنگام طلوع از سمت راست غار آنها برکنار و هنگام غروب نیز از جانب چپ ایشان به دور می‌گردید و آنها کاملاً از حرارت خورشید در آسایش بودند این حکایت یکی از آیات الهی است. هرکس را خدا راهنمایی کند او به حقیقت هدایت یافته و هرکه را که گمراه گرداند دیگر هرگز برای چنین کسی هیچ یار و راهنمایی نخواهد بود.

و آنها را بیدار پنداشتی و حال آنکه در خواب بودند و ما آنان را به پهلوی راست و چپ می‌گردانیدیم و سگ آنها دو دست بر در آن غار گسترده داشت و اگر کسی بر حال آنها مطلع شدی از آنها گریختی و از هیبت و عظمت آنها هراسان گردیدی. باز ما آنان را از خواب برانگیختیم تا میان خودشان صحبت و گفتگو از مقدار زمان خواب پیش آمد یکی پرسید چند مدت در غار درنگ کردید. جواب دادند یک روز تمام یا که چند روز، دیگربار گفتند خدا داناتر است که چند مدت در غار بوده‌ایم. باری شما درهمتان را به شهر بفرستید تا مشاهده شود که کدام طعام پاکیزه‌تر و حلالتر است تا از آن روزی خود فراهم آرید و با ملاحظه زود به طوری که هیچکس شما را نشناسد و از کار شما آگاه نشود. زیرا که محققاً اگر بر شما آگهی (ظفر) یابند شما را یا سنگ سار خواهند کرد یا به آیین خودشان برمی‌گردانند و دیگر هرگز روی ستمکاری را نخواهید دید.

و مردم را بر حال اصحاب کهف آگاه ساختیم تا خلق بدانند که وعدهٔ خدا حق بوده و ساعت قیامت بی‌شک خواهد آمد. تا مردمی که میانشان تنازع و اختلاف در امر آنها بود

رفع بشود. پس از این همه بعضی گفتند باید گرد آنها حصار و بنایی بسازیم. خدا به احوال آنها آگاه است و آنان که بر واقع احوال آنها (ظفر) و اطلاع یافتند (یعنی خداپرستان) گفتند برایشان مسجدی بنا کنیم (که خلق را به دین حق هدایت کنند.)

بعضی خواهند گفت سه نفر بودند و چهارمین هم سگ آنها و برخی دیگر می‌گویند عدهٔ آنها پنج نفر بود و ششمین آنها سگ و برخی می‌گویند هفت نفر بودند و هشتمین آنها سگ. به آنها بگو خدای من به عدهٔ آنها آگاه‌تر است که بر عدد آنها از خلق جز افراد قلیلی (مانند انبیاء و اولیاء که به وحی می‌دانسته‌اند) نمی‌دانند. پس تو با اهل کتاب در این موضوع مجادله نکن. جز آنکه هرچه به ظاهر وحی می‌دانستی اظهارکن و دیگر هرگز فتوی از احدی در این باب مپرس. و ای رسول ما تو هرگز مگو که من این کار را فردا خواهم کرد. مگر آنکه بگویی (ان شاء الله) اگر خدا بخواهد و لحظه‌ای خدا را فراموش مکن و به خلق بگو امید است خدای من مرا به حقایق بهتر و علومی برتر از این قصه هدایت فرماید. و آنها در کهف کوه سیصد سال نه سال هم افزون درنگ کردند.

بگو خدا به زمان اقامت آنان در کوه داناتر است که او به همهٔ اسرار غیب آسمانها و زمین محیط است. و چقدر هم بینا و شنواست. و هیچ‌کس جز او نگهبان خلق نیست.» (سورهٔ کهف ۸-۲۶)

اصحاب غار که هم در منابع دین اسلام و هم در منابع دین مسیحیت با تکریم و تقدیس از آنها یاد می‌شود، از سوی حاکم جابر امپراتوری روم یعنی دقیانوس (Decius) مورد خشم و غضب زیادی قرارگرفته بودند. این جوانان پیوسته مردم خود را به مبارزهٔ علیه ظلم و بی‌عدالتی دقیانوس و پای‌بندی به دستورات الهی دعوت می‌کردند، اما این قوم با بی‌تفاوتی خود و همین‌طور ظلم روزافزون امپراتور که آنها را به مرگ تهدید می‌کرد، سبب شدند تا آنها خانه و وطن را ترک کنند.

همان‌گونه که اسناد تاریخی تأیید می‌کند در آن زمان امپراتورهای بسیاری سیاستهای ترس و وحشت و ظلم و بی‌عدالتی را بر افراد با ایمانی که به دین مسیحیت به شکل اولیه و حقیقیش پایبند بودند، به اجرا می‌گذاشتند.

پلی نیوس فرمانروای روم (۱۱۳-۶۹ میلادی) در ناحیهٔ شمال غربی آناتولی طی

نامه‌ای به امپراتور تراژان (ترایانوس) به این نکته اشاره می‌کند که طرفداران مسیحیت به دلیل مخالفتشان با قانون پرستش امپراتور مجازات می‌شوند. این نامه یکی از اسناد مهمی است که ظلم وارده را بر مسیحیان اولیه در آن زمان نقل می‌کند. از این جوانان خواسته شده بود تا خود را تسلیم نظام غیرمذهبی حکومت کنند و امپراتور را به عنوان خدا بپرستند، اما آنها این شرایط را نپذیرفتند و گفتند:

«خدای ما پروردگار آسمانها و زمین است. و ما هرگز جز خدای یکتا هیچ‌کس را به خدایی نمی‌خوانیم که اگر بخوانیم سخت راه خطا و ظلم پیموده‌ایم. اینان قوم ما هستند که خدایی غیر از خدای یکتا برگرفته‌اند، در صورتی که هیچ دلیلی روشن بر خدایی آنها ندارند چه ظلمی بالاتر از این افتراء و دروغی که بر خدا می‌بندند»؟ (کهف ۱۵-۱۴)

در مورد منطقه‌ای که اصحاب غار در آنجا زندگی می‌کردند، محل‌های مختلفی پیشنهاد می‌شود که به نظر می‌رسد معقولترین این مکانها افسوس و طرسوس باشند.

تقریباً تمامی منابع مسیحیت، افسوس را محل استقرار آن غاری می‌دانند که جوانان مؤمن مسیحی در آنجا پناه گرفتند. برخی از محققان مسلمان و مفسران قرآن با این نظریه موافق هستند و برخی دیگر به طور مفصل شرح می‌دهند که افسوس محل موردنظر نبوده و می‌کوشند تا ثابت کنند این وقایع در شهر طرسوس روی داده است. در این خصوص روی هردو شهر بحث است. با این حال هم مفسران و هم محققان و حتی مسیحیان گفته‌اند که این حوادث در زمان امپراتوری دقیانوس (که دقیوس نیز گفته می‌شود) حدوداً در سال ۲۵۰ میلادی روی داده است. همان‌طور که معروف است دقیوس و نرو (Nero) امپراتوران روم بوده‌اند که بیش از همه، مسیحیان را شکنجه و عذاب می‌کردند. دقیوس در طول حکومت کوتاه خود قانونی را گذراند که همهٔ افراد تحت فرمان او مجبور بودند یک قربانی به خدایان روم تقدیم کنند و سپس گواهی انجام این تکلیف را دریافت کرده، آن را به مأموران حکومتی نشان دهند. هرکه از این قانون سرپیچی می‌کرد محکوم به اعدام می‌شد. در منابع مسیحیت نوشته شده که مسیحیان بسیاری از انجام این عمل شرک‌آمیز امتناع می‌کردند و از شهری به شهر دیگر می‌گریختند یا پنهان می‌شدند. اصحاب غار احتمالاً گروهی از همین مسیحیان بودند.

لازم به ذکر است این موضوع در قالب داستان توسط برخی از مفسران و مورخان مسلمان و مسیحی نقل شده، در نتیجه به دلیل اضافات غلط و شایعات فراوان به افسانه‌ای تبدیل شده است. در هرحال این جریان یک واقعهٔ تاریخی است.

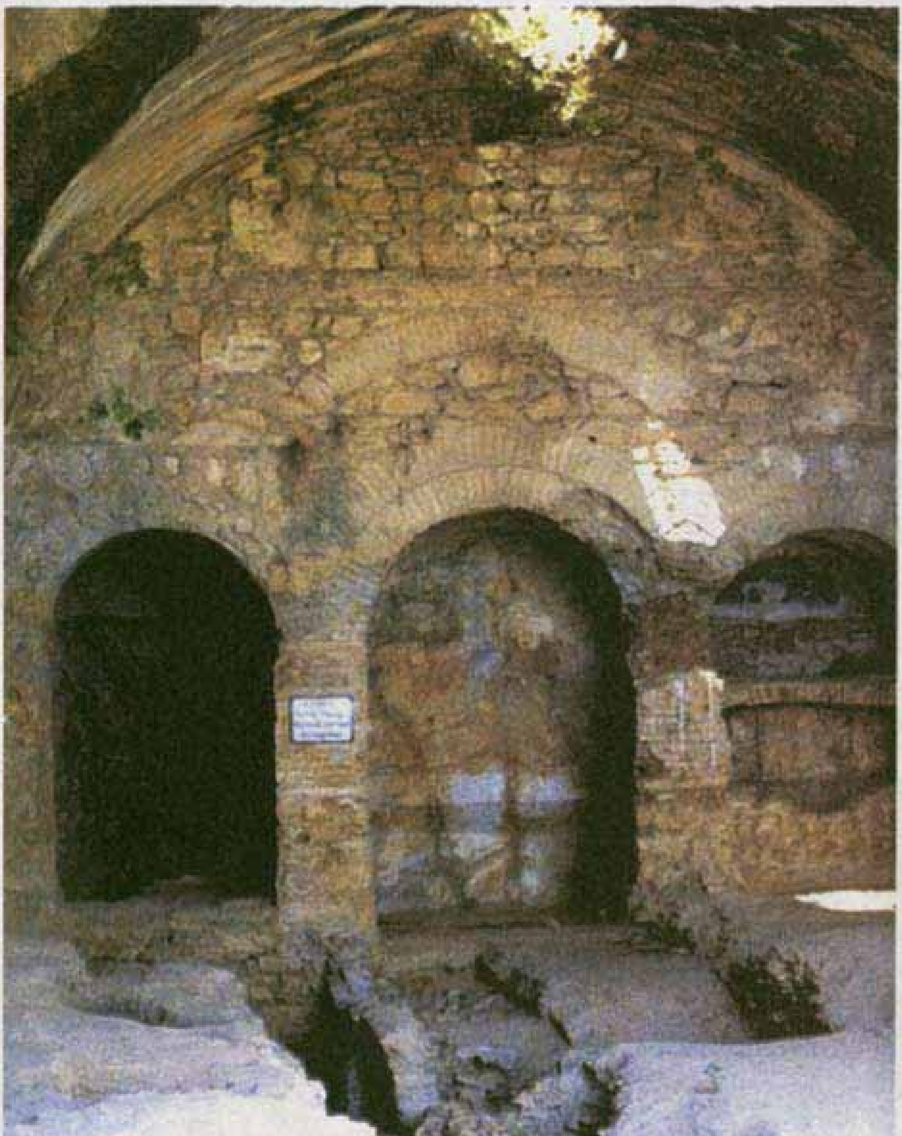
آیا اصحاب غار در افسوس بوده‌اند؟

اینکه این جوانان در کدام شهر زندگی می‌کردند و در کدام غار پناه گرفتند، موضوعی است که به چند دلیل منابع مختلف پیرامون آن اتفاق نظر ندارند.

دلیل اول تمایل مردمی است که می‌خواهند چنین جوانان دلیر و شجاعی متعلق به پیشینهٔ شهر آنها باشد و دوم وجود غارهایی است که شباهت بسیاری باغار موردنظر دارند و در اغلب این مکانها محلی برای عبادت دیده می‌شود.

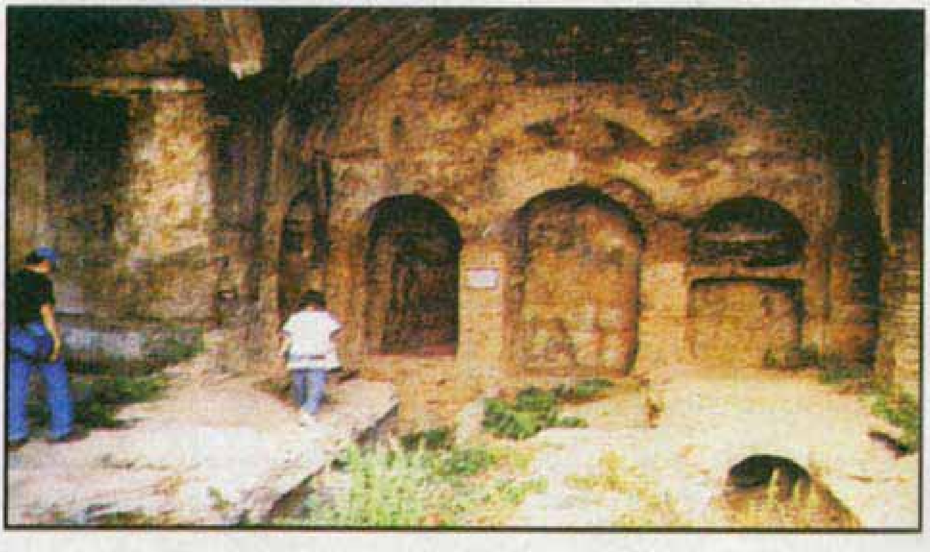
همان‌طور که معروف است افسوس به عنوان مکانی مقدس نزد مسیحیان پذیرفته شده است. زیرا در این شهر خانه‌ای وجود دارد که گفته شده خانهٔ «مریم مقدس» بوده که بعداً در محل آن کلیسایی بنا کرده‌اند. لذا به احتمال قوی اصحاب غار در یکی از این مکانهای مقدس مستقر بوده‌اند. به علاوه برخی از منابع مسیحی به طور یقین این محل را مکان زندگی این افراد قلمداد می‌کنند. قدیمی‌ترین منبع در این خصوص اطلاعات یک کشیش سوریانی به نام جیمز ساروکی (تولد ۴۵۲ میلادی) است. مورخ معروف گیبون (Gibbon) عبارات بسیاری از مطالعات جیمز در کتابش به نام «زوال و سقوط امپراتور روم» آورده است.

این کتاب امپراتوری که هفت مسیحی مؤمن را شکنجه و آنها را مجبور به مخفی شدن در غار کرده بود، دقیوس معرفی می‌کند. او بین سالهای ۲۵۱ - ۲۴۹ میلادی بر امپراتوری روم حکومت می‌کرد. معروف است در زمان حکومت او پیروان عیسی بسیار مورد اذیت و شکنجه قرارمی‌گرفتند. بنا به اعتقاد مفسران مسلمان، منطقه‌ای که این وقایع در آنجا روی داده اَفِسُوس یا اَفِسُس بوده و به نظر گیبون نام این محل که در ساحل غربی آناتولی واقع شده افسوس است. این شهر یکی از بزرگترین بنادر و شهرهای امپراتوری روم بود و خرابه‌های این شهر به عنوان «شهر باستانی افسوس»





داخل یکی از غارهایی که گمان می‌رود غار اصحاب کهف باشد.

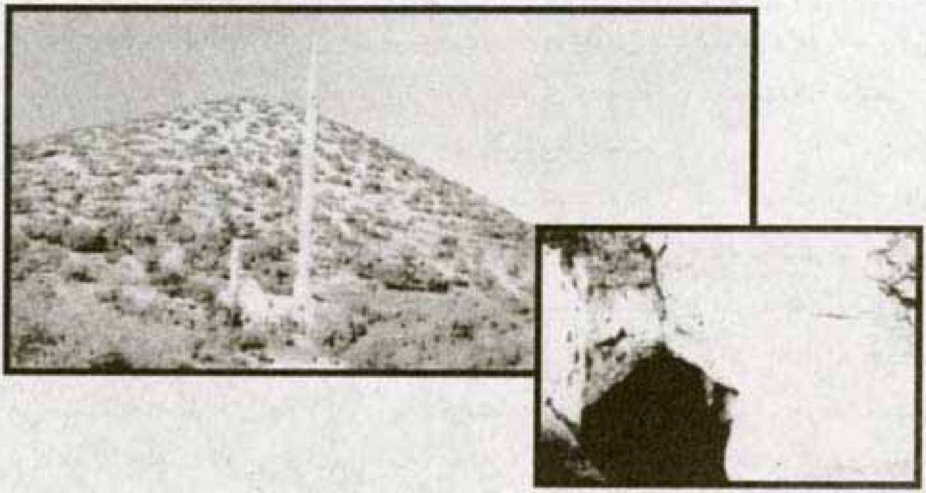




غاری در شهر افسوس که از بیرون دیده می‌شود.

معروف است.

پس از آنکه اصحاب غار از یک خواب چند صد ساله بیدار می‌شوند امپراتور آن سرزمین تغییر کرده است. به اعتقاد محققان مسلمان نام این امپراتور تزوزیوس و به اعتقاد گیبون، تئودوسیوس دوم بوده است. این امپراتور بین سالهای ۴۵۰-۴۰۸ میلادی) پس از آنکه امپراتوری روم به آیین مسیحیت درآمده بود، حکومت می‌کرده است. با مراجعه به آیهٔ زیر در برخی از تفسیرها گفته شده که ورودی غار به سمت شمال بوده از این رو نور خورشید به داخل غار نفوذ نمی‌کرد. بنابراین اگر کسی از کنار غار می‌گذشت نمی‌توانست تمام داخل غار را مشاهده کند. قرآن چنین شرح می‌دهد. «و گردش آفتاب را چنان مشاهده کنی که هنگام طلوع از سمت راست غار و آنها برکنار و هنگام غروب نیز از جانب چپ ایشان به دور می‌گردید و آنها از حرارت خورشید در آسایش بودند. این حکایت یکی از آیات الهی است. هرکس را خدا راهنمایی کند او به حقیقت هدایت یافته و هرکه را که او گمراه گرداند دیگر هرگز برای چنین کس هیچ یار و راهنمایی نخواهد بود.» (کهف ۱۷)



غاری در شهر طرسوس که گمان می‌رود متعلق به اصحاب کهف باشد.

دکتر موسی باران، باستانشناس در کتاب خود به نام «افسوس» شهر افسوس را به عنوان مکانی معرفی می‌کند که گروهی از جوانان مؤمن در آن زندگی می‌کردند و اضافه می‌کند در سال ۲۵۰ میلادی هفت جوان که در شهر افسوس زندگی می‌کردند، با رد بت‌پرستی، مسیحیت را برگزیدند. آنها درصدد جستجوی راه فرار برآمده و غاری در دامنهٔ شرقی کوه پیون پیدا کردند. هنگامی که سربازان رومی آنها را دیدند دیواری بر قسمت ورودی غار بنا کردند.(۴۵) امروزه روی این خرابه‌ها و خاکهای قدیمی بناهای مذهبی بسیاری ساخته شده است. حفاری‌های به عمل آمده توسط مؤسسه باستانشناسی اتریشی در سال ۱۹۲۶ مشخص کرده است که آثار و بقایای پیداشده در دامنهٔ شرقی کوه پیون متعلق به ساختمانی است که به نیابت از سوی اصحاب غار و در اواسط قرن هفتم (در زمان امپراتوری تئودوسیوس دوم) بنا شده است.(۴۶)

آیا اصحاب غار در شهر طرسوس بوده‌اند؟

دومین مکانی که به عنوان شهر سکونت اصحاب غار معرفی می‌شود، شهر

طرسوس است. در حقیقت در آن شهر غاری هست که شباهت بسیاری باغاری که در قرآن وصف آن شده، دارد این غار بر کوهی به نام اِنکیلوس یا بِنکیلوس واقع است. این کوه در شمال غربی شهر طرسوس قراردارد. بسیاری از محققان و دانشمندان اسلامی بر این عقیده‌اند که محل صحیح این واقعه شهر طرسوس است.

طبری یکی از مهمترین مفسران قرآن در کتاب خود به نام تاریخ الأُمم، کوهی که غار در آن است پن کلیوس (Pencilus) معرفی می‌کند و می‌افزاید این کوه در شهر طرسوس واقع شده است.(۴۷) محمد امین یکی‌دیگر از مفسران مشهور می‌گوید که نام این کوه بِنکیلوس و در شهر طرسوس است. بِنکیلوس احتمالاً زمانی اِنکیلوس (Encilus) گفته می‌شد. بنابه اعتقاد وی تفاوت میان این دو لغت به علت سایش و یا حذف حرف نخست از کلمهٔ اولیه است که این فرآیندرا «سایش تاریخی لغات» می‌نامند.(۴۸) دانشمند دینی دیگر، فخرالدین رازی است که در آثار خود توضیح می‌دهد: «اگرچه این مکان افسوس نامیده می‌شود اما غرض اصلی در اینجا طرسوس است. زیرا نام دیگر شهر افسوس، طرسوس می‌باشد.(۴۹)» به علاوه در تفاسیر قاضی البیضاوی والنَسفی، در تفاسیر جلالین والتبیان و همین‌طور در تفاسیر المالی وأُنصوحی بیلمن (O. Nasuhi Bilmen) بسیاری از اهل نظر، این مکان را طرسوس نامیده‌اند. به علاوه همهٔ این محققان و مفسران در توضیح این جمله یعنی آیهٔ هفدهم که «خورشید را چنان مشاهده کنی که هنگام طلوع از سمت راست غار آنها برکنار و هنگام غروب نیز از جانب چپ ایشان به دور می‌گردید.»، می‌گویند دهانهٔ غار در کوه به سمت شمال بوده است.(۵۰) اقامتگاه اصحاب غار در زمان امپراتوری عثمانی نیز موضوعی جالب توجه بود و تحقیقات چندی در این زمینه نیز انجام شد. برخی از مکاتبات و تبادل اطلاعات موجود در این‌باره در بایگانی اسناد در نخست‌وزیری عثمانی وجود دارد. به عنوان مثال ادارهٔ محلی شهر طرسوس یک درخواست رسمی به رییس خزانه‌داری کشور عثمانی می‌فرستد که طی آن خواسته شده، به مردمی که پاکیزگی و نگهداری غار اصحاب کهف را به عهده دارند حقوقی پرداخت شود. در پاسخ به این نامه آمده که به منظور پرداخت حقوق این کارگران از محل خزانه‌داری کشور لازم است تا ثابت گردد که آیا این مکان حقیقتاً محلی است که

اصحاب غار در آن اقامت داشته‌اند یا خیر؟ تحقیقات به عمل آمده برای یقین محل حقیقی غار بسیار مفید بود. پس از تحقیقاتی که توسط مجلس شورای ملی به عمل آمد اعلام شد؛ به سمت شمال طرسوس در استان آدانا بر کوهی در فاصلهٔ دو ساعتی از شهر طرسوس غاری وجود دارد و دهانهٔ این غار به سمت شمال است، همان‌گونه که قرآن می‌گوید.(۵۱) بحثهای زیادی پیرامون اینکه اصحاب غار چه کسانی و در کجا هستند و در چه زمانی می‌زیسته‌اند، همیشه مقامات را برمی‌انگیخت تا دربارهٔ این موضوع تحقیق کنند و نظریات بسیاری ارایه بدهند. با این حال هیچ‌یک از این نظریات را نمی‌توان قطعی تلقی کرد. بنابراین سؤالاتی از قبیل اینکه جوانان مؤمن (اصحاب غار) در چه زمانی می‌زیسته‌اند و غار مذکور در آیات، در کجا واقع شده همچنان بدون پاسخ باقی‌مانده است.

نتیجه

«آیا در زمین سیر نکردند تا عاقبت کار پیشینیان (چون قوم عاد و ثمود) را ببینند که از اینها تواناتر بودند و بیش از اینها در زمین کشتزار و کاخ و عمارت برافراشتند و رسولان خدا با آیات و معجزات برای هدایت آنان آمدند. (لیکن چون نپذیرفتند همه به کیفر کفر هلاک شدند) و خدا دربارهٔ آنها هیچ ستم نکرد بلکه آنها خود در حق خویش ستم کردند. (سورهٔ روم ۹)

پیامبران و اقوامشان تنها مثال و نمونه‌ای هستند تا به دنیای سراسر غفلت بشریت امروز بیاموزد که سنت و شیوهٔ قوانین الهی چگونه است به عبارتی:

چو بد کردی مباش ایمن ز آفات   که واجب شد طبیعت را مکافات

«آیا از گذشتگان که ما همه را هلاک کردیم و اینان در منازل و عمارات آنها می‌روند عبرت و پند نگرفتند و هدایت نیافتند. احوال گذشتگان برای خردمندان بسیار مایهٔ عبرت و هدایت است. (سورهٔ طه ۱۲۸) همان‌طور که می‌بینیم در حوزه تخلف و فساد بعضی از بخشهای جامعهٔ جهانی ما نیز بهتر از اقوام نابود شده در این داستانها نیستند. به عنوان مثال جوامع بسیاری دچار انحرافات جنسی و همجنس‌بازی هستند، که قوم لوط را برای ما تداعی می‌کنند. این گروه، همجنس‌بازی را به طور علنی ترویج می‌کنند. بویژه گروهی از آنها که در شهرهای بزرگ جهان هستند خیلی فراتر از مردم شهر پمپی پیش رفته‌اند.

تمامی جوامعی که ما زندگی آنها را بررسی کردیم از طریق بلایای طبیعی از قبیل

زلزله، توفان، سیل و غیره مجازات شدند. انسان امروز که به زعم خود طبیعت را به تسخیر درآورده هنوز هم گاه و بیگاه در دام ابعاد ناشناخته و نامکشوف آن می‌افتد و تاوان و مکافات اعمال خویش را پس می‌دهد. پس نباید فراموش کرد خداوند می‌تواند هر فرد و ملتی را در هر زمان که بخواهد مجازات کند. از سوی دیگر ممکن است به هر فردی که بخواهد اجازه دهد تا زندگی عادی و معمولی‌اش را ادامه دهد و بعد اورا در جهان آخرت مجازات و کیفر نماید.

در قرآن آمده: «ما هر طایفه‌ای را به کیفر گناهانش مؤاخذه کردیم که بعضی را بر سرشان سنگ بلا فروباریدیم و برخی را به صیحهٔ عذاب آسمانی و برخی را به زلزلهٔ زمین و گروهی دیگر را به غرق در دریا به هلاکت رسانیدیم. خدا به آنان هیچ ستم نکرد بلکه آنها خود در حق خود ستم کردند.» (سورهٔ عنکبوت ۴۰)

قرآن همچنین دربارهٔ فرد مؤمنی خبر می‌دهد که در زمان موسی زندگی می‌کرد و از خانوادهٔ فرعون بود ولی ایمان خود را مخفی می‌کرد. او به مردمش می‌گفت: «باز همان شخص با ایمان به فرعونیان گفت: «ای قوم من بر شما می‌ترسم از روزی مانند روز سخت احزاب. مثل روزگار ناگوار قوم نوح و عاد و ثمود و امم بعد از ایشان و خدا هیچ ارادهٔ ظلم در حق بندگان نکند (هلاک آنها به سوءاختیار خود است) و بازگفت ای قوم از عذاب روز قیامت که از سختی به فریاد آیند می‌ترسم. روزی که از عذاب آن هرسو بگریزید و هیچ از قهر خدا پناهی نیابید و هرکه را خدا گمراه کند دیگر برای او راهنمایی نیست» (سورهٔ غافر ۳۳-۳۰)

علی‌رغم گذشت هزاران سال و تغییراتی که در مکانها، حالات، تکنولوژی و تمدنهای انسانی به وجود آمده، هنوز تغییرات چندانی در نظام و ساختار فکری جوامع و انسانهای بی‌ایمان پیدا نشده است. همان‌طور که قبلاً هم تأکید کردیم بخش‌های ویژه‌ای از جامعهٔ (جهانی) ما تمامی خصوصیات انحرافی اقوام یادشده در قرآن را دارند.

اینها همه نشانه‌هایی مهم و اساسی و مقدمهٔ عذابی بزرگ است. چه خوبست این را بدانیم اختلاف جوامع هر اندازه باشد و یا در هر مرحله از پیشرفت تکنولوژی باشند و یا استعدادهای بالقوه‌شان هرچه باشد اهمیت چندانی ندارد. چرا که هیچ‌یک از این

امتیازات نمی‌تواند آنها را از مجازات خداوند در امان نگاه‌دارد.

اسف‌انگیزتر آن است که هدایت‌یافتگان نیز تنها چند صباحی به اطاعت حق سر فرود آورده و خیلی زود از خط هدایت فاصله گرفتند و یا در اثر اظهارنظر نااهلان غیرمتخصص حق‌شان با باطل آمیخته شد. چه انسان‌های موحد و متدینی که در این رهگذر، بی‌دین و مرتد شدند، تا جایی که همچون گروه خوارج کمر به قتل امام معصوم خود بستند. همان‌طور که امیرالمؤمنین علی(ع) در «خطبه ۵۱» نهج‌البلاغه می‌فرماید: «اگر امتزاج حق و باطل انجام نمی‌گرفت. برای جویندگان حق انحرافی پیش نمی‌آمد» و قرآن نیز به این دسته از مسلمانان خارج شده از خط هدایت می‌فرماید:

«آیا هنوز وقت آن نرسیده است که گروندگان به اسلام بیاد خداوند و به آنچه که از تعالیم حق فرود آمده است، خاشع و دل نرم شوند و مانند کسانی نباشند که به آنها پیشتر کتاب و شریعت داده شد و همین که دورهٔ طولانی (زمان فترت) بر آنها گذشت، دلهایشان زنگ قساوت گرفت و بسیاری از آنها فاسق و نابکار شدند». (حدید آیهٔ ۱۶)

پیامی از لابلای صفحات تاریخ به گوش می‌رسد که ای انسان چه کوتاه است روزگار هدایت و صلاح تو و چه دیر است زمان اطاعت و فرمانبرداری تو، لاکن چه زود گمراه شدی و چه مفت دچار عقب‌گرد و رکود و جمود شدی، آن چنانکه مستوجب عذاب و خشم الهی گردیدی.

انحراف و کجروی اگرچه بیماری همیشگی جامعهٔ بشری بوده است، لاکن در هر زمان به شکلی، روزی به شکل بت‌پرستی، ستاره‌پرستی و گوساله‌پرستی روزدیگر به شکل کم‌فروشی و فساد مالی، زمانی دیگر به صورت فساد اخلاقی و بی‌بندوباری‌های جنسی، روزگاری به شکل سقوط در چاه جاه‌طلبی و گرفتاری دربند باندها و دسته‌جات سیاسی، و زمانی هم همچون عصر جاهلیت جدید که جامعهٔ جهانی ما به باطلی آمیخته از تمامی کجروی‌ها و انحرافات اعقاب خویش، مبتلاست. و متأسفانه جوامع اسلامی نیز اگرچه با فاصله‌ای نه چندان زیاد، لکن به همان سو در حرکت هستند بخش عظیمی از مردم همانند قوم سباء به درد ناسپاسی و طغیان مبتلایند، گروهی چون قوم ارم ناشکر نسبت به نعمتهای پروردگار و یا همچون قوم نوح نافرمان و نسبت به افراد مؤمن اهانت‌گر

و دسته‌ای دیگر بسان قوم عاد نسبت به عدالت اجتماعی بی‌اعتنا هستند. و از آنجا که کشاکش حق و باطل، سنتی جاودانه است و اختصاص به عصر و قوم خاص ندارد، در این نبرد، همواره پیروزی از آن مردمان پرواپیشه و عدالت‌جو و قهر و عذاب و نابودی نصیب کفرپیشگان ظالم است. آن‌چنان که پروردگار عزیز در قرآن کریم به پرهیزگارانی که در عرصه‌ها و برهه‌های مختلف روزگار همواره افسار نفس خویش را در کف کنترل گرفته‌اند می‌فرماید: «پایداری کن چرا که وعدهٔ خدا حق و حتمی است و ناباوران تورا از میدان مجاهدت بیرون نبرند. (روم آیهٔ ۶۰)

و چه بسیار جای پند و عبرت است آنجا که می‌فرماید: «این سنت الهی است که دربارهٔ امت‌های گذشته. پیشینیان چنین بوده و در آن تغییر و تبدیل نخواهی یافت». (احزاب ۶۲)

پروردگارا من نیز همچون قوم ثمود و عاد در زمین دلم به فساد و سرکشی برخاستم و بهشتی را که تو روز اول در نهادم بنهادی ویرانه ساختم. و امروز در خرابه‌های این زمین، سرگردان و مضطّر مانده‌ام و به سبب نامهربانی و ناسپاسی‌ام سرزمین قلبم، همچون سرزمین قوم ثمود و عاد مستوجب هجوم بلاهای آسمانی و زمینی و از همه سخت‌تر مبتلا به زنگ قساوت گردیده است. ای پروردگار عزیز و ای منقلب‌کنندهٔ قلبها، تو درون قلبم انقلابی نو برپاکن و این ویرانهٔ مرا از نو معماری نما و باورهای ویرانگر مرا زیروزبرنما و عفو و هدایت خود را بر من صدقه فرما و چشم و گوش هوش و اندیشهٔ مرا بینا و شنوا گردان تا پیام گذشتگان بشنوم و با نگاه در آینهٔ زلال تاریخ، تصویر آیندهٔ خویش را خردمندانه همانگونه که در شأن یک انسان است، ترسیم نمایم.

منابع

1. Max Mallowan, Nub's Flood Reconsidered, Iraq: XXVI-2, 1964, p.66
2. Ibid.
3. 'Muazzez Ilmiye Cig, Kuran, Incil ve Tevrat'in Sümer' deki Kökleri (The Roots of Qur'an, Old Testament and new Testament in Sumer), 2.b., Istanbul: Kaynak. 1996.
4. Werner Keller, Und die Bibel hat doch recht (The Bible as History; a Confirmation of the Book of Books), New York: William Morrow, 1964, pp. 25-29
5. Max Mallowan, Nuh's Flood Reconsidered, Iraq: XXVI-2, 1964, p. 70
6. Werner Keller, Und die Bibel hat doch recbt (The Bible as History; a Confirmation of the Book of Books), New York: William Morrow, 1964, pp. 23-32
7. "Kish", Britannica Micropaedia, Volume 6, p. 893
8. "Shuruppak", Britannica Micropaedia, Volume 10, p. 772
9. Max Mallowan, Early Dynastic Period in Mesapotamia, Cambridge Ancient History 1-2, Cambridge: 1971, p. 238
10. Joseph Campbell, Eastern Mythology, p. 129
11. Bilim ve Ütopya, July 1996, 176. Footnote p. 19

12. Everett C. Blake, Anna G. Edmonds, Biblical Sites in Turkey, Istanbul: Redhouse Press, 1977, p. 13
13. Werner Keller, Und die Bibel bat doch recht (The Bible as History; a Confirmation of the Book of Books), New York: William Morrow, 1964, p. 75-76
14. "Le Monde de la Bible", Archeologie et History, July-August 1993.
15. Werner Keller, Und die Bibel hat doch recht (The Bible as History; a Confirmation of the Book of Books), New York: William Morrow, 1964 p. 76
16. Ibid, pp. 73-74
17. Ibid, pp. 75-76
18. G. Ernest Wright, "Bringing Old Testament Times to Life", National Geographic, Vol. 112, December 1957, p. 833
19. Thomas H. Maugh II, "Ubar, Fabled Lost City, Found by LA Team", The Los Angeles Times, 5 February 1992.
20. Kamal Salibi, A History of Arabia, Caravan Books, 1980
21. Bertram Thomas, Arabia Felix: Across the "Empty Quarter" of Arabia, New York: Schrieber's Sons 1932, p. 161
22. Charlene Crabb, "Frankincense", Discover, January 1993
23. Nigel Groom, Frankincense and Murrh, Longman, 1981, p. 81
24. Ibid., p. 72
25. Joachim Chwaszcza, Yemen, 4PA Press, 1992
26. Ibid.
27. Brian Doe, Southern Arabia, Thames and Hudson, 1971, p. 21
28. Ca M'Interesse, January 1993

29. "Hicr", Islam Ansiklopedisi: Islam Alemi, Taribi, Cografya, Etnografya ve Bibliyografya Lugati, (Encyclopedia of Islam: Islamic World, History, Geography, Ethnography, and Bibliography Dictionary) Vol. 5/1, p. 475

30. Philip Hitti, A History of the Arabs, London Macmillan, 1979, p. 37

31. "Thamuds", Britannica Micropaedia, Vol. 11, p. 672

32. Brian Doe, Southern Arabia, Thames and Hudson, 1971, pp. 21-22

33. Ernst H. Gombrich, Gencler icin Kisa Bir Dünya Taribi, (Translated into Turkish by Ahmet Mumcu from the German original script, Eine Kurze Weltgeschichte Für Junge Leser, Dumont Buchverlag, Köln, 1985), Istanbul: Inkilap Publishing House, 1997, p. 25

34. Ernst H. Gombrich, The Story of Art, London MCML, The Phaidon Press Ltd., p. 42

35. Eli Barnavi, Historical Atlas of the Jewish People, London: Hutchinson, 1992, p. 4; "Egypt", Encyclopedia Judaica, Vol. 6, p. 481 and "The Exodus and Wanderings in Sinai", Vol. 8, p. 575: Le Monde de la Bible, No: 83, July- August 1983, p. 50; Le Monde de la Bible, No: 102, January- February 1997, pp. 29-32; Edward F. Wente, The Oriental Institute News and Notes, No: 144, Winter 1995; Jacques Legrand, Chronicle of The World, Paris: Longman Chronicle, SA International Publishing, 1989, p. 68; David Ben Gurion, A Historical Atlas of the Jewish People, New York: Windfall Book, 1974, p. 32

36. http: / / www2. plaguescape. com / a / plaguescape /

37. "Red Sea", Encyclopedia Judaica, Volume 14, pp. 14-15

38. David Ben-Gurion, The Jews in Their Land, New York: A Windfall Book, 1974, pp. 32-33

39. "Seba" Islam Ansiklopedisi: Islam Alemi, Tarihi, Cografya, Etnografya ve Bibliyografya Lugati, (Encyclopedia of Islam Islamic: World, History, Geography, Ethnography, and Bibliography Dictionary) Vol. 10, p. 268

40. Hommel, Explorations in Bible Lands, Philadelphia: 1903. p. 739

41. "Marib", islam Ansiklopedisi: islam Alemi, Taribi, Cografya, Etnografya ve Bibliyografya Lugati, Volume 7. p. 323-339.

42. Mawdudi, Tefhimul Kuran, Cilt 4, Istanbul: Insan Yayinlari, p. 517

43. Werner Keller, Und die Bibel hat doch recht (The Bible as History; a Confirmation of the Book of Books), New York: William Morrow, 1956, p. 207

44. New Traveller's Guide to Yemen, p. 43

45. Musa Baran, Efes, pp. 23-24

46. L. Massignon, Opera Minora, v.III, pp. 104-108

47. At-Tabari, Tarikh- al Umam.

48. Muhammed Emin.

49. Fakhruddin ar-Razi.

50. From the commentaries of Qadi al-Baidawi, an-Nasafi, al-Jalalayn and at-Tibyan, also Elmalili, Nasuhi Bilmen.

51. Ahmet Akgündüz, Tarsus ve Taribi ve Ashab-i Kehf. (Ahmet Akgündüz, Tarsus and History and the Companions of the Cave.)